

المولى الى خاتى لربك اياها مع فقر البهار انا عبدك
 مكف لا قى بيان مع غلك غنا وانت ملاى
 اللهم امرت ان تفرغنى ظمنا فقد ظمنا انفسا فاعف عنا
 وامرنا ان نصدق على فقرنا ونحن فقرا لا نقصدق
 علينا بالجنة يا كريم وامرنا ان لا نرى المسكين عن ابصار
 ونحن كالكف فلا نرى ناعن بابك وامرنا ان نعق
 من ثيابك فكلنا وقد شربنا في ملكك فاعتقنا من النار
 اللهم كما امرت على عبادنا ان نجد لغيرك عرفت
 على الكف ان نمدنا الى احد سواك فنزل على محمد
 وال محمد واغنا بفضلك يا كريم يا كريم
 رب لا اله الا انت فربنا عينا ابدنا رحمتك ملاى

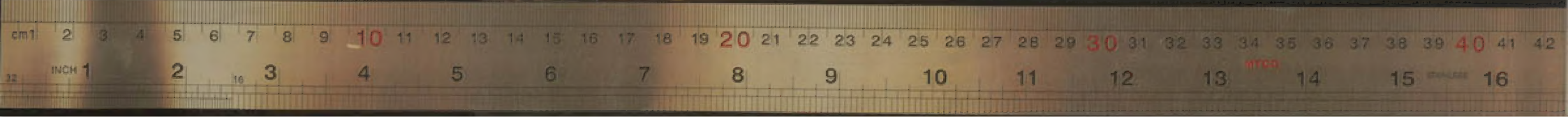
نخبة المصنفين

بازدید شد
۱۳۸۲

۵۹۸۵
۹۰۸۲۹

۹۱۰۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	نخبة المصنفين
مؤلف	عبدالله المصنف
مترجم	
شماره قفسه	۵۹۸۵
شماره ثبت کتاب	۹۰۸۲۹



بسم الله الرحمن الرحيم **و بهیستیز**

مقاله دوم در اوضاع و احوال مولود پیش از نای هفت شش و فصل اول
در دانستن آنکه مولود از چه نوع است ای عزیز من واجب است که اول طالع
تجینی بدست آری و هرگز که او اکب و منهمات متخلف کنی و به آنی که مولود از
هر نوع است اگر از نوع این باشد با حکام مشغول شوی که مبادا به جهت این
غیر از این طالع وقت گرفته احکام از تو خواست و باعث استیذان و مو
خوش طبعی شود پس ای عزیز این چند نکته عملی باید کرد تا محقق شود **نکته** چون
صاحب بیت القدر بفرستد صاحب بیت الحیوة بخانه ناظر نباشد مولود از نو
ادعی نباشد و اگر حسب نام بصورت آدمی باشد طبیعت بهایم بروی غالب باشد
پس اگر سود بهر دو یا پسلی ازین دو ناظر باشند سباعی بود که با آدمی الفت یزد
چون یک و یوز و گربه و امثال آن و اگر کونسل از او ناظر باشند و
سود سباعی بود که با آدمی الفت کم گیرد و گریه و گریه کند **نکته** چو

سودی

مستولی بر طالع مرغ نباشد و از طالع ساقط و ناظر نباشد یا شش که در بروج
بسی باشد پس اگر مرغ در آفتاب در نور و قمر و جدی مولود
سباعی بود و زنده مثل شیر یا ببر یا بلیک و امثال آن و اگر در مرغ و در نور
باشد و آفتاب در سرطان و قمر در اسد دلیل است که مولود سباعی باشد
خاموش یا جوانی زنده مثل کبک آبی یا کوزن و امثال آن و بیستین یابی
سموت از احکام کلیه مذکور کنند **نکته دیگر که نزد اهل نه معبر باشد** آنی غیر
طالع و انی غیر که اکب سجد بدست آرد اگر چه اعم از اینها طالع و غیرین باشد
پس اگر انی غیره او در بروج انی نباشد مولود از نوع آدمی نباشد و اگر بعضی
در بروج انی و بعضی در غیر انی باشد پس اگر غیر انی سباعی باشد مولود سبک
یوزینه دار باشد و مانند آن و اگر غیر انی سباعی باشد مولود از آن نوع نهان
نگاه دارد و بخواه خاصیت بآن نباشد و بکمال دلایل مواضع انی غیر است
صرف زنده **نکته** چون طالع سبی باشد و صاحب همت نکر باشد و زحل
مرغ ارشد بوی ناظر بود و عطار و ازیشان منخوس جنوبا از مرغ
و قمر در اجتماع انی و رب الساعه ولادت تحت ماعرب یا ساقط و جنوبی
بود مولود از حیوانات بی دست و پا باشد مثل ماهی و مار و مانند آن

و اگر در صورت مذکور شری برج ناظر باشد از انواع سباع باشد پس اگر
 صورت مذکور شری در انکساف آفتی باشد مولود از جنس حیوانات باشد باشد
 اسب و گاو و خر که از موضع سهم السعاده توان گفت و نظر صاحب او با مرغ
نکته چون هفتاد و دو ساعت بر ساعت ولادت از این پس به این عشت
 فرشته شایع کنند پس اگر برجل در برج النی ناظر باشد و در آفتاب ناظر باشد
 مولود از نوع آدمی باشد بلکه از حیوانات موه باشد که از کل مرغ توان گفت
این در این روز اگر در محل و ثور و اسد و جدی باشد مولود از سنج باشد
 یا مانند آن و اگر ستولی در برج همی باشد ناظر برجل یا مرغ مولود از بهایم باشد
نکته چون صاحب طالع راجع در مپت دو اندام و مرغ در سیم راجع و غیر
 در میان صاحب طالع و مرغ راجع چون این سیم برج النی نباشد مولود آدمی باشد
نکته اگر صاحب مپت القمر بقمر ناظر نباشد و صاحب طالع ساقط باشد از طالع
 و در برج ذی قوام اربعه باشد و سجد ناظر بقمر اما از خانه خود ساقط باشد
 مولود و صاحب فخر و موه باشد و اگر در صورت مذکور جنس را حالت سجد یا
 مولود از سباع خورنده باشد مثل شیر و ببر و ملکت و امثال آن خفیه که
 در برج سباعی باشد اگر صاحب اقیار استقبال بر ستولی بر جزو ناظر نباشد

نیزین در دو اندام طالع باشند و جنس در او تا و طالع و سجد ساقط از طالع
 از جنس مولود از انعام باشد یا از جنس انسان بطبع انعام باشد **این** اگر بر
 در برج ذی قوام اربعه باشد و جنس در او تا و باشد مولود از بهایم بود
 و اگر جنس سبیه بر سبیه بر جنس باشند از سباع ضوادی بود و اگر سجد و انعام
 باشد ملک باشد و اگر خطار در اباسعد و امراضی باشد مولود مرغ بود یا کوه سفید
 و اگر دلائل در دلو یا سینه ان باشند ما و اخر جزو مولود مرغ بود و اگر در جدی
 بود کوه سفید بود **نکته** **لازم** بر مپت لازمست که چون از مولود خبر نه اشتباه
 وقتی که ساعت ولادت میدهند و طالع مطلبند طالع وقت سوال ملاحظه
 کنند و اگر چه اگر کواکب سهامات درست کنند خفیه صاحب مپت و جدی و حد بعد
 سهم القمر از حد ق و کذب محسوس شده و صاحب طالع و از باب مثلثات و السعاده
 و جزو مقدم دستولی بر او اگر این دلائل در برج النی باشد یا بهیمی یا سبیه باشد
 حکم بر آن کنیم خاصه از باب مثلثات و طالع و نیزین اگر ساقط باشند از طالع
 از سجد و در بر آنکه جنس جنس نباشد و پس آدم نبودن مولود است **نکته** **در مذکر**
و تأخیر مولود اگر خداوند طالع و برج طالع مذکر و نیزین در برج مذکر باشند
 و صاحب خانه نیزین نیز در برج مذکر باشند مولود مذکر باشد و اگر بر خلاف این

بود مولود مؤنث باشد و رب الهی بر او حکم شتر باشد و اگر بعضی در برج مذکر
 و بعضی در برج مؤنث باشند حکم را غلبه اقوی کنند چنانچه ضعیف و قوی باشد
 خبر باشند **ایضا** اگر کوکب مخصوصا برین خصوصیات الهی و مستولی بر طالع
 مشرقی باشند مولود مذکر باشد و اگر مغربی باشد مؤنث باشد **ایضا** اگر کوکب
 بر مخرج مذکور در نصف شرقی باشند مذکور در نصف غربی مؤنث باشند
ایضا اگر در اثنی عشریه مذکور در ساعت ولادت مذکور در طالع کوکب مذکر
 بود مولود مذکر بود و اگر بر خلاف این باشد مولود مؤنث باشد **ایضا** اگر طالع
 مذکور در وسط کوکب مذکور و سایر هم برین صفت باشد مولود مذکر باشد و الا
 مؤنث باشد و اگر دلائل مذکور ثابت بر او کنند مولود خوشی باشد **مست**
شناختن عدد آنچه حاصل آمده است در وقت ولادت اگر برین در او یاد
 باشند در برج مجده و طالع ولادت حوت باشد یا کنگره حوت از او یاد باشد
 دو عدد در یک ششم آمده باشد **ایضا** اگر کوکب در برج مجده باشند و طالع نیز
 از برج مجده باشد عدد فرزندان از یکی و دو و زیاده باشند **ایضا** اگر برین
 ناظر باشند بر حل و شتری و مخرج و این هر سه کوکب در برج مجده باشند
 عدد فرزندان سه رسد و شاید که بر باشند **ایضا** اگر سفلیات در برج مؤنث

باشند

باشند و مجده به هم ناظر و آفتاب هم در برج مجده مؤنث و یونس قط از
 این چهار عدد و اشیان را باشند مؤنث و اگر مشرقی و زحل و زهره در برج
 مجده یک بر یک باشند و اگر زهره و مریخ در برج مجده باشند
 ناظر هم دو و در باشند و یک **پرت** و امان اگر دو بر باشند شاید که پدر
 از شادی میرود و اگر دو و در باشد مادر از اندوه میرود و اگر بر و در
 باشد مذکر بر سر آمده باشد پدر شتر از مادر میرود بر عکس اگر بر عکس باشد
مغنی دیدیم که دو بر مولد شدند و مادر در ده آنچه اول آمده بود یکا در
 بود پس اگر به پدر شتر می بود پدر می **مست** اگر کسی گوید که امان چون
 آید در یک اثنی عشر ساعت و هرگز کوکب البته متحد خواهند بود در حالت
 اشیان واحد باشد پس بود و بدیهه عقل حکم بر خلاف اینست چه تذکر و ثابت
 اقل محقق اند و باقی احوال بسوخت محقق خواهد بود **کیم** تفاوت بین ولادت
 الولاد بین اقل و کثرت دقیقه خواهد بود چه مع از محالات است و تفاوت کثرت
 باعث بی مالی و فوت مادر میشود و باین تفاوت طالع معاوت میشود و مخرج
 مختلف و از اختلاف مخرج اختلاف در مسقطی شود و تفاوت در عدد و چه
 اگر نشود در اثنی عشریه می شود و در هرات نیز میشود اگر چه در عدد و چه

و نیز ممکن و این باعث تفاوت احکام می شود و **مصلحت دوم در مخطوطه** بر دای
عالم آرا مخفی نمائید که از حیوانات آنچه صاحب قوایم از بعضی به الاکتف نطفه در
رحم نگاه دارد و در قوایم الاموش و اما صاحب را داده و از قوایم از بعد و تخم میهند
و تربیت فرزند از و بدیدار آید و اگر چه بعضی تبغین بوجود آیند و حضرت
و اسب اعطایا کو اکسب بعد را بجهت تربیت موالید از حیوانات هر یک علی محسوس
در تربیت می کشند و آنچه لازمه فنی و خاصیت ایشان باشد بموالید رسانند
و چون مولودی خواهد در رحم و فواید در سینه برورش نماید اگر کو اکسب سینه در رحم
تربیت خود خوشحال و از خوش فارغ یال باشند در حین حیات در مدت تربیت
آن کو کب خوشحال و از مکرویات فارغ یال باشند و چون اثرش موالید حیوان
اثرش حیوانات انسان بوجه شروع در احکام و احوال او گردیم معلوم باشد
که چون نطفه از صلب بر حرم ترا کردن **مصلحت** در تربیت و با حق و چون
نماید و برودت و در طوبست نطفه پیوند پس اگر خوشحال باشد و در خانه و ما
حد خویش باشد مولود در پائیده و دور اندیش و در دوستی پیش و چنانچه
باشد و مادر او از امراض و اوجاع سلامت باشد و بار او میل منیه اعلی و
زبرد دار و دانشم و خواهی نیکو میند و اگر در خانه یا حدشتری باشد مولود منی

و مصلحت

و مصلحت و خود گسسته در امور باشد و در اغلب خبرات و مادر او شاد بود بدان
چون پسند و از بهشت بگذری تعالی بسبب طفل و تن در دست بود و اگر در خانه
یا حدیج باشد دلیل است که مولود طار و مکمل و چون قرار و بد نفس و در
و بد کردار باشد و مادرش در مدت حمل خون میند و بیمار و ش و در جانب
راست از شکم او پاوه داشته باشد و از زده باشد و اگر در حد و یا خانه زهر
مولود عیاش و صحبت و مطرب طبعیت و عالم بموسیقی باشد و مادرش شاد
خوشحال بود و نطفه بی آفت ماند و اگر در خانه یا حد عطار و باشد مولود منکر
و مسکن و دروغ گو و فال زن و بینم و ساحر و زبان آور باشد و مادر
در اوقات و از زمان حمل کوشش بفرزند نماید و در شکم کودک بسیار
جهد و اگر در حل راجع یا در بهبوط یا مخط باشد و در خانه یا خویش باشد مولود
منکر و دور اندیش و خطا کار و خاین در محبت باشد و مادرش را در چنانچه
و در دسینه و پشت آرد و بدان حمل دینود و بر خود برسد و خواهی
بدیند و اگر در خانه یا حدشتری بود مولود ذرا ق و سالوس و ظاهر
و بد اندیش باشد و مادرش را از باد و حرارت رنج رسد اما عاقبت
سلامت و وقت بود و اگر در خانه یا حدیج بود مولود مهرب و بد صورت

وید افعال و ناپارسا و نیتو باشد مادرش را او جانغ و چهارمین است
اما باشد ط بود و مولود را انبساط و حرکت باشد و اگر در خانه یا چند نفر
باشد مولود بکس و اند و ناک باشد با وجود علم موسیقی و مادرش را اند
باشد از آن محل اما عاقبت نخر بود و اگر در حد یا خانه عطار باشد مولود ضا
انکار فاسده باشد و بسیار دروغ گو و حریص با افعال بد و چرک و بد افعال
و مانند پشه و مادرش را هر اس و ترس بسیار بود اگر عطار و خوشحال
باشد اسقاط آن محل لازم باشد و اگر در حد یا نیت باشد هر اس بسیار آورد
و بود که نقطه بیا شود و اگر در خانه کوکی و حد کوکی دیگر باشد هیچ کیم مستر باشد
هر دو ماه دوم **نوبت تربت بمشتری** معلوم باشد که در وقت سقوط
نقطه موضع آفتاب به برج و درجه و دقیقه که باشد چون برج دوم بهمان درجه
و دقیقه رسد ماه دوم باشد و چون برج یکم بهمان درجه و دقیقه رسد ماه یکم
باشد و یکس باقی شود بر امانت پس چون نوبت تربت بمشتری رسد در
نقطه سرخی بید آید که از خون حیض قبول کرده باشد مانند گوشت فشرده و
اندکی بزرگتر شود و بادی گرم در وی بید آید و بقرط آنرا ولد گوید و قوه
ناجیه با و از مشتری رسد پس اگر مشتری در طالع است افتد در نوبت تربت

یعنی ماه دوم قوی و خوشحال بود مولود در یکت و دانا و عالم و فاضل و زکی باشد
اگر خانه یا چند نفر نیست خود باشد مولود عالم بود یا موردی و مردم را بدین
حق فغانه و فاضل آن باشد که در کوشش بود پس مولود صاحب کرامت
طیانه عالم باشد و اگر در خانه و حد زحل باشد مولود مولود و عو بهادر باطل کند
و صاحب فکر و جد و جفا و باطنی بود و تعبید العو بود و اگر در خانه یا
مرج بود مولود میان خلق تبی گفت و ایشان را بر قتال و محاربه و
خصومت و در و اگر در پیوت یا حد و زهره بود مولود راست اندام و سیکو
بود و خوش آواز و حافظ و یا مؤذن و خلق را ملطف و بغیث و دعوت
کند و اگر در پیوت یا حد و عطار بود مولود بر خلاق غالب است و خصومت
و جدال و زبان آورد و بدیهه گو و حاضر جواب باشد و اگر مشتری راجع بود
و بد حال پس اگر در حد و یا در خانه خود باشد مولود جاهل عالم نادر فاسق
متقی و عا و در امور شرعیت مژد و پی به بد بر باشد و اگر در حد یا خانه زحل
باشد مولود فرمیده و سالوس و ذائق و افعال عیسیه از سبیلها
و مانند آن از و صادر شود و اگر در پیوت و یا حد و در مرغ باشد قاضی
و فاسق و واعظ و مفتی تابعی و حریص با افعال بد باشد و اگر در پیوت

باشد و اگر مرغ در خطوط خویش باشد اما با دهنش باشد مولود و اگر مرغ
در بخش عوام است و در عوام او را لقب کنند و سنگ زنند و دشنام
دهند و چون ماه چهارم در آید نوبت تربیت **بختاب** رسد و آنکه پیش
یک پد اشود و از هم نمناز گردد و روح در او زدن شود و پیش پد
آفتاب در طالع ابتدا و درین ماه قوی باشد یا در دلو سلطان طبع باشد
سیاستها و کارهای سلطانی بود و اگر در حوت و در فلک اوج مولود قوی
و جلد و کارهای بزرگ کند و گمان را بقر و قوت خویش مغلوب گرداند
بقوت معروف و مشهور باشد و قوه حیوة از دشمنان باو پیوندد پس اگر در حوت
و یا حد و در حوت باشد خاصه در دلو مولود قوی و جلد بود اما بی صبر باشد
بدل فراغت و سلامت دوست دارد اما فواید که با سبب و محبت
و اگر در حوت و یا حد و دشتری باشد مولود و صغیف بدن و قوی وی
باشد و اعصاب است و صغیف خصوصاً که در حوت و یا سرطان باشد
و دشتری باطن و اگر در حوت و یا حد و مرغ بود مولود قوی و رای و شهنشاه
و معدد قوی باشد و صاحب کبر و نخوت بود و دشمنان را تر کند و اگر
حد و یا حوت زهره باشد مولود قوی و جم و طاقت زننده بود و قوت و کبر

در کون و دشمن باشد و بارهای گران بر تو انداختند و در طبع وی طبع
بود و اگر در حوت و یا حد و عطار و پشم مولود و جلد و نوبت طبع و کاری
کند و قار و رقی و حکمت کند خصوصاً که آفتاب در حوت بود پس کون و کون
طبیعت و نیکو خلق و تمام قامت بود و اگر آفتاب در خانه خود بود در حد و
دشتری مولود با و شاه و سلطان صاحب رای و عقل و تدبیر باشد و اگر آفتاب
در حقیق و یا حد و یا وبال با صغیف حال بود اگر در حوت و حد و حل باشد
مولود صغیف بدن و جلد و پیر و سودایی مزاج و دیوانه باشد و اگر در حوت
و یا حد و دشتری باشد مولود صغیف بدن و صغیف و مانع و ست و بی قوت
باشد و اگر در حوت و یا حد و مرغ باشد مولود بی شجاعت باشد اما زود برست
شبه و شغل او سلاخی و قصابی و کار باه دنی باشد و اگر در حوت و یا
حد و زهره باشد بسیار صغیف و بار یک آواز اما نزال و شغل طبع است
مستخف باشد و چون ماه پنجم در آید نوبت تربیت **زهره** رسد و زهره اندام
جد اشود و صورتش پد اشود و موی بر و پد پس اگر زهره در طالع ابتدا
و درین ماه قوی باشد مولود و نیکو روی و با زینت و با جمال بود و خردمند
با کز و با سبب باشد و اگر صاعد در فلک اوج و در حد خویش بود

خاصه در محل دور و جزا و مسقط نقطه از اول ساعت روز بود ما سیم ساعت روز
 مولود و نیکو روی و نیکو صورت بود و تمام خلقت و نشاط کننده و عاشق
 و بسیار شهوت باشد و اگر در خطوط زحل باشد مولود بسیار چرده و شکم بوی
 و لاغر و معقول و زرد رنگ و خرد و ظلم کننده و در نهایت ملود و فانی
 ایزدی کمتر کند و اگر در خطوط مشتری باشد مولود و فانی و پاکیزه و پاکیز
 اکبتش آئینه در دست دارد و صورت آسانی و پرنده کار و فانی و لطیفه کوی
 و اگر در خطوط جریخ باشد مولود اشقر و شمل و شجاع و تند و تند و غصه
 امسغیه بود و اگر در خطوط آفتاب بود متعمر و کیمیا کرد و فانی و محراب
 و زرد کرد و پادشاه منش و دلیر و سخنان نخبه کوی باشد و اگر در خطوط عطارد باشد
 مقید بدین شریعت و سوده باشد اما هرگز با و احد و نواهی مستی نشود و مانع
 از آزار کنندگان باشد و خود نکند و بسیار شهوت و در بعضی باز و صحبت
 عالم معلوم موسیقی و استعار و معا و مانند آن و اگر در خطوط عطارد باشد
 خصوصاً طالع مسقط بشی کرده روی و دراز خند و مد و چشم و پمار و خش و
 اندک گوشت و کذاب و سوگند خورنده و خندان و بازی کن و اگر در
 خطوط قمر باشد مولود و نیکو روی و ذریه و بزرگ تن و مرطوب و بلغمی مزاج

باشد

باشد اما چنانچه طبع و ذرات کار و اندک اندک باشد و اندک علم باشد و اگر
 در قمره ابطل یا راجع المعرق ضعیف حال باشد مولود بد صورت باشد اما صورت
 بسیار بود و بسیار بزرگ و بسیار بزرگ و بسیار بزرگ و بسیار بزرگ و بسیار بزرگ
 و مظهر مولود و در دست نهی و بیکس و درست کوی با وجود آن چنانچه بسیار بود
 و آسانی باشد و اگر در خطوط مشتری بود مولود و ساکوس و زاهدی زاهد و پخته
 چنانچه سفید و ذرات و هیچ در دست و برکت سفید بزرگی و ابل باشد
 و بعد از خضات چهره سار و اگر در خطوط جریخ باشد مولود مغلم و فانی باز
 و کثیف و پشیم و بخش و کثیف و خوار و منجر و بنده کوی و اگر در خطوط افلاک
 باشد این کرد و رنجیده کرد و کثیف اما کین و خوب صورت باشد و اگر در خطوط
 خورشید باشد نمخت و حقی و عین و زینش و اگر زن باشد از زمان عالم
 لاده تر و هرزه کوی و هر زن نشین و بر سر راه افتاده و در بعضی جماع باشد
 و اگر در خطوط عطارد باشد مولود و میل و مردم بازی ده و دروغ کوی سوگند
 خواه و بی حاصل و اند و بکین و بصورت تریاقی و سبب طینت و اگر در خطوط
 قمر باشد مولود و عقل و مکر و انظار و بد صورت اما خوش طبع و نیکو روی بود
 و اگر زهره با و نوب بود مولود و شوم بر حلقه باشد و هر که محبت دارد و نیش

کند چون مادرش در آید نسبت بر حسب **بعضا** و **بعضا** زبانش گشاده شود
و خلعتش تمام شود پس اگر عطار در و طالع است باید در این ماه قوی حال باشد
مولود و نفع و نیز زبان و شکم و حاضر جواب و خصوصاً که در بروج و
خوبتر باشد و اگر مشتری بوی ناظر بود بلوغ و نفع و صاحب علم و دانش و تصنیف
باشد و اگر زحل بوی ناظر باشد بصیرت و جاه و کرامت و مردم بر جا باشد
و اگر مریخ بوی ناظر باشد نفع و هرزه کوی و جنبه و محبت و زلف بسیار
بجو کوی باشد و اگر شمس بوی ناظر باشد عالم حکمت فنی و نیز گشته و حساب
علوم و نبیند خلاقی باشد و اگر زهره بوی ناظر باشد بد که و متولد و سرشته و
و خوشه و حاضر جواب باشد و اگر قمر بوی ناظر باشد فقه و ان و معرکه
و نیک و نام باشد و اگر عطارد در و خطوط زحل باشد مولود کران زبان بود اما
صاحب فکر و نیک اندیشه باشد و درست رای و تعلیم از احوال عبادت
بهر از آن تواند داد که مطلق و در این حین از انظار کواکب عطارد
غافل شوند که نظر موافق طبیعت مذکور است و از زیاده که و نمی است
مذکور است را کم کند و اگر در خطوط مشتری باشد مولود حکیم و مستطعم و زبرک
باشد و عالم به علوم شریعیه قواعد طبع و از انصالات عطارد و در این حد

بفرغ غافل شوند و اگر در خطوط مریخ باشد مولود مستطعم و شتاب زده و نفع اما
عطارد در انصالات بسیارش یافته و سخن نا اندیشیده بسیار گوید و انصالات
کواکب عطارد و مریخ و زحل و اگر در خطوط اقرب بود مولود ستاره شناس
و آفتاب پرست و کیمیا کو و منجر باشد و بلند همت و ملک و ملک جو و
زبینه و انصالات را اثری عظیم است و اگر در خطوط زهره بود مولود و
نیز و پاکیزه و ممکن و نیکو و رت و شاعر و بد که و لطیف طبع و
خوب صورت باشد و زیاده و کمی حالات از انصالات کواکب عطارد
و در این وقت توان گفت و اگر در خطوط مریخ نبیند و شرف باز آید
و باز آید مستبر و صاحب اعتبار باشد و از انصالات غافل نباید باشد
و اگر در عطارد و ابطیار ارجع الغرض مدجال باشد مولود تبا و زبان و کران
بود خصوصاً که در بروج بصورت باشد پس اگر زحل ناظر باشد ملک باشد
اما زبرک باشد و اگر مشتری ناظر باشد عالم و نفع و موزون باشد و اگر مریخ
ناظر باشد هرزه کوی و ستل خوار و منجر باشد و اگر شمس ناظر باشد با وجود
گفت و ناموزونی و عدم مضامت ممکن و حریف حرف باشد و اگر زهره
ناظر باشد مولودش که منجر و خرس بان و میمون باز و سخن زبان باشد

آن انداخته اند شاید که در وضع حمل یا در سیه یا مادر کشته و چون ماه
نهم در آید نوبت تربت بیشتر می رسد برکت رسد دیگر باید دیانت در او
بدر آید و باید و توانا کرد و چون تولد و لغت شود بزرگ و جاهل بیشتر می
چنانچه مذکور شد مضاف شود و چون ماه دهم در آید نوبت تربت می رسد
رسد و ماه یازدهم باقیاب و دوازدهم بزم و سیزدهم چهارم و هجدهم
بقر و معلوم باشد که مولود در تربت داخل آفتاب و زهره نماند و در تربت
و کائنات لازم است که شمس السعوط به دست آردی و هرگز که اکبر است
محقق سازی و در هر سه ماه هرگز نوبت و کواکب مشخص کند و احکام بیان
مربت سازی و از خانه و کعبه غافل نشوی و از سرامات و عیوب
آن را اهل کردی **نکته** از ضعف و قوی صاحب خانه و صاحب حد غافل
نشوند و امراج دهند **فایده لازم در احکام و وقت ولادت** چون ولادت
در روزه نباشد ساعت اول ماه دوم یا دهم مولود سلامت نیاید و اگر آید
بقر او کشته اند و اگر در نیکشنبه متولد شود و ساعت اول ماه دوم یا سیم
یا ششم مولود طبع نام و بزرگ گردد و اگر در روز دوشنبه متولد شود
در ساعت اول و دوم و ششم و هشتم و نهم و دهم مولود و اسیر شود

میباشد

اما منتقب افعال بود و شریعت و خیر بود و اگر در روزه نباشد متولد شود و در ساعت
اول و پنجم و هشتم یا ششم او را آب می کشند بقصاص یا بظلم و اگر در روز چهارشنبه
متولد شود در ساعت اول و چهارم و پنجم و هشتم مولود میخ بود و در افعال خویش
بسیار خیر یا صاحب علم و حکمت بود و اگر در روزه نباشد متولد شود در ساعت
اول و چهارم یا ششم یا نهم مولود درین یوم معتبر و نعمت و بخت بسیار
و جماع بسیار کند و چون روز آید متولد شود در ساعت اول یا دوم یا
سیم یا پنجم یا ششم یا نهم مولود مسافر یا باشد **قول در سوس** در سقط نطفه
در ساعت اول یا سیم از روز کدوک خوب وی و بیک صورت و تمام
آفرینش از باده و میوه از تازه پوست که نشان خون بر اعضا او بدیدار با
شادمان چندان و نیز نهوشت خریص بر جماع بود و بر این عمل اگر رب الساعه
مساعده دهد و هر پنج بود از ساعت چهارم تا ششم مولود و سفر بسیار کند و اگر
چشم یا پیش چشم و زبانه و سیه و نیز و حبت و نیک خرد و در حال خشم با خود
نیاید و دست خود نتواند داشتن و همچنین اگر رب الساعده و در جمل باشد
حتی صا که زحل مساعده باشد از ساعت هفتم تا نهم مولود کتدم کون یک رنگ
جود می حکمت سینه اندک گوشت بسیار می نماید و زرد گونه و حلیت

و در سینه و اندک ترس بود و همچنین اگر رب الساعه در وجه قرار دهد تا
 دو از دم مولود نیکو روی و فرخ چشم و بزرگ کالبد و بر تنوست نیکو
 موی بسیار گوشت کند اگر آن عاقل در وقت زمان اندک خرد و نیش (الحکام)
 ساعات موعده و بهشت و اگر در شب متولد شود با سقوط قطره بوی پس اگر
 در ساعت اول چشم در وجه شتری بود رب ساعه مادر و خانه شتری باشد با
 دشمنی و نیکو منظر تمام آفرینش سگفت صورت و انا و بر نیز کار و بر و پاره
 پر خور و سبک باشد و از چهارم چشم و رب الساعه در وجه عطارد مولود کرد
 روی و گندم کون چهار تن اندک گوشت که اخته تن دروغ زن سوخت
 خوار بسیار خنده خصومت و است و لجاج و اگر در هبوط بود در حد و نه جل
 در درجات تاریک نشست روی و نیش و عاید احوال اندک خنده اند و هان
 و اگر در حد یا در جحش بود یا با و نیش یا محرق یا راجع مولود شود و در احوال
 مازید یا ناقص **فیه** احوال مولود در رحم است از محل کند تا فر و بعد
 از ولادت اندک تر است که تا محل معلوم باشد که مولود بعد از ولادت
 تا چهار سال بهر قدر باشد بزرگ است از باب مثلثات طالع و مستولی
 و اگر مولود هناری باشد شمش را نیز ترکیب سازند چنانچه رب مثلثه

اول

اول کمال و چهار ماه و رب مثلثه دوم است اما بهر حال اول ماه و رب
 مثلثه سیم بهر حال و چهار ماه از سال سوم تا تمام چهار سال **الحاشی** بهر قدر باشد
 نظر کنیم اگر خوشحال از خویش فارغ باشد و بل باشد رستی و تربت نیکو یافتن
 مولود باشد و اگر بهر حال باشد با منوس دلیل اندوه و ضعف بدن و اندوه کی
 مولود باشد که از نظر کوب و آن گشت پس اگر رب مثلثه در اول تربت
 راجع باشد دلیل باشد که مادر یا دایه ترک او کنند و در مدت رست آن چنان
 راجع و وقت ترک تربیع متقابله مری باشد بطالع یا صاحب طالع و اگر رب
 در عاشر محوس شود پیش یا ابط در افلاک خود باشد بقدر جرم مری روز
 قرآن مولود باشد که از بلندی بزمیرشته خصوصاً که کوب کبصل باشد
 پس اگر برج آبی باشد در آب افتد و اگر بادی باشد از دوزخ و در برج
 افتد و اگر آتشی باشد از بلندی آتش افتد و اگر خاکی باشد از بلندی افتد
 و در زیر انبوه رود و اگر رب در راجع محوس شود یا ابط در افلاک خوف
 باشد اگر برج آبی باشد بجاه آب در افتد و اگر آتشی باشد بتوسط آتش در
 افتد و اگر بادی بود بجاه بی آب در افتد و اگر خاکی باشد در جای خود بوده
 انبوه بر سرش آید پس اگر مری که بصفات مذکوره باشد صاحب ششم

باشد سالک شود اگر صاحب شمس باشد چهار روز و سه شب شود و اگر
برج منسوب شده باشد سیر و سیم و شش و چهار سال آنکه می شود و اگر کوچه
سعدی مسعود شود هر چند که رب صاحب شمس است بود بخیر و سلامت کند
و بی از آری اندک هم که در اینست **احکام** معنی که در دم در کرب و محروبت
آدمیت نسبت آنکه چون سال چهارم در آید طالع بویل بطالع اصل پیدا شود
تمام خلقت شده باشد و سس آن مانده میوه نارس و خورده ریش باشد
و اگر اهل احکام بر این اند که مولود تا چهار سال تمام کند زیاده این احکام
کفایت جایز نیست چهار سال هفت روز و هفت و دو ساعت باشد که
تویل بطالع اصل خود کند چه خورده را مونیز کردن بخیرند است حاصل ندارد و
عوزه تمام خلقت نبوده و تا خلقت تمام بهم رسد احکام مؤان کرد بعد
تا چهار ده سال تربیت عطا و تربیت باید و ایام فو اذن و تعلیم و تعلم
و دانش و ادب مولود بود بعد تا مسمیت و دو سال تربیت بر هر منسوب
چه ایام پیش و عزت و شوخی و شاد بازی و عشق و عاشقی و محبت مولود
بعد تا چهل و یک سال ایام تربیت شمس باشد و افعال و اعمال منسوب با و بفعل
آید بعد تا پنجاه و شش سال برج منسوب است بعد تا هشت و شش سال

نیز

تربیت بیشتر می محفوظ است بعد تا بیست و پنج سال تربیت و در این ایام مرکب
و اندک صاحب و غایت یا جلالت اقبال در محل بدول آورده می شود **پیش**
احکام کردن نسبت بود بیشتر آنکه مولود سال زاده است یا حرام زاده و
این با قواع و قوانین است **بسم** اللاب که نه اگر سهم السعاده یا بطالع اصل یا
و طالع بود و خداوند طالع و صاحب سهم السعاده او را قبول کند مولود درست
نسب بود و طالع زاده بود و الا حرام زاده بود و **ایضا** اجتماع شیرین در برج
واحد در حوالی ذنب قریب کمبوف دلیل نا مکی نطفه باشد خصوصاً که در او
برج باشد و اگر از سهم طالع زاده می شود بیشتر می نظر کنیم اگر ناظر بصیاب
طالع نباشد و یا صاحب طالع باشد یا رب السعاده ناظر شود مولود از بد مزاج
باشد در عقد کفایت خطایی شده باشد و حرام با هم باشند **ایضا** اگر صاحب
چهارم از برج چهارم و صاحب عبت الشمس و صاحب مسمیت سهم اللاب
باشد بد مولود و نه است که گیکت **ایضا** اگر آفتاب بر شمس طالع بود
یا صاحب طالع بر شمس آفتاب بود اگر گولب ثقل النور کند میان آفتاب
خداوند طالع مولود و طالع زاده بود و اگر بر خلاف این بود و له الزنا بود
ایضا اگر قریب زاده و نه خانه چم پند یا هر دو نا بصیاب طالع سوخته مولود

طالع زاده بود **اینجا** اگر سهم لایق صاحب سهم از ثروت سابقه بوده و در واره و در
 و یکسهم بود مولود در آن زاده بود و الا طالع زاده بود **اینجا** و اگر در نسبت مولود
 صاحب چهارم سابقه و صاحب سهم مولود چهارم و بالانصاف صاحب چهارم سابقه
 بود مولود در آن زاده بود **نکته** در ایام تربیت مولود در هر یک از این
 در ثروت خود باشد یا در اوج خود بود یا شامی خاصه باشد در هر یک تربیت
 آن بحال کون باشد مولود را بحالات آن کواکب باید رسید در منویات
 آن کواکب مولود استعلاقی و تنوینی و و قسطنطین هر رسد و اگر هند آن باشد
 بنیاد آتش باید رسید **اینجا** اگر مری خوشحال و ناظر کواکبی ذی ثروت یا کواکبی
 یا شامی و خاصه و زاده در تربیت مولود یا مری در اوج و ثروت کواکبی
 باشد که مری ناظر باشد و مری را حالات سخته حاصل باشد چون تربیت
 تربیت آن مری شود شایع و حالات کواکب ذی ثروت و ذی قدر حاصل
 حصول مگر مری صاحب طالع واقع شده باشد **مثال** در زاده طالع بزرگی حکومت
 و سلطنت رسانده می شود و او را این حالت حاصل بود و اصل این زایچه این
 اکابر معتمد مانده بود و مع بداد اعمال بر نرسد و انهم است اینی بعضی از
 مخدوم می شد طالع مسقط طلب کردیم و مگر کواکب مشخص کردیم و چون نوبت

نوبت

تربیت کواکب و انصاف است و حالات آن را خط کردیم بعضیات مذکوره
 بر آنست که در کتبیم بعضی نوبت تربیت معلوم شد که او را حالات موجوده داریم
 و این معتقد باشد **اینجا** و چون طالع شخص موافق قرآن علویین باشد یا یکی از او تاد
 موافق بود و بعضا با آن قرآن موافقش باید بود و تربیت پنج مرتبه بود **نکته**
نکته معلوم باشد که بعضی طالع مسقط را استیبار کنند و احکام کلی بر آن
 کنند و طالع ولادت را قریع او دهند و انهم استیبار قریع آن و انهم استیبار
 شهری قریع استوی و طالع قبولی قریع شهری و انهم استیبار ایامی قریع قبولی
 و بعضی طالع مسقط را استیبار کنند تا در هر دو اصل را طالع اجتماع یا استقبال
 مقدم بر ولادت دانند و تمامه تربیت قریع یکدیگر و بعضی طالع ولادت را
 اصل دانند و طالعین را در نظر داشته احکام و مترعات ایشان را شرکت
 احکام دانند و تربیت مذکور قریع و انهم استیبار طالع قبولی که او را قریع انهم استیبار
 دانند و اول ولایت چه حضرت ختمی ماه منطبق بود یا نه و گوشت که **العیسی**
فی بطن امه و **الشیعی** **نکته** بطن امه و آنچه مشاهده شده است که طالع ولادت
 را نسبت به طالع سال قرآن علویین دهند پس طالع قرآن علویین پس طالع
 سقوط نقطه پس طالع اجتماع یا استقبال مقدم دهند و احکام کنند **مصل**

نش

فصل اول: در انداختن بود در غلث سیدم غلث و دفع ما در یا عضو سیدم
 بهم رسید اما اقسام اربعه است **اول** در کوکبی که در دنیا بقایا بد در ضمن جمیع
 ایلین **سید اول** طالع و محبتش سهم سعد و دوستی بر سهم و آفتاب و ماه و
 جزو این یک استقبال بر ولادت دوستی بر جزو و آری باب **ثلاث** است اینها
 ساقط و زایل بود و محبت طالع دوستی و کوکبی بقایا بد یکن کرده زایل
دلیل دوم اگر فرد در وقت مغرب بود و هیچ سعدی بوی نظر ندارد و در او تمام
 حسن بود مثلاً در با مرغ در رابع و زحل از سابع بوی ظاهر مولود در اجابت
 است غیب نبود **دلیل چهارم** اگر جزو اجتماع یک استقبال مقدم بشعاع مخفی منقول
 و خداوند حدیرین منجوس طالع و آری باب مثلثات نیز النوبه و خداوند سهم
 منجوس بود مولود مرده بزاید **دلیل پنجم** اگر آری باب مثلثات نیز النوبه و موضع
 سهم السعاده و سهم العین تحت الشعاع باشند و محبت بمقابل یا مقارنه یا
 تربع شهرین باشند مولود قطع حیات نیابد **دلیل ششم** اگر جمع کوکب در شش
 یا دوازده باشد و صاحب طالع ساقط از ایشان مولود زاید **دلیل هفتم** اگر فرد
 با مرغ در وسط السعاده مولود مرده اگر سهم مادر بر وزن آید **دلیل هشتم** مرغ و فرد در
 بمقابل زحل ساقط از سعد مولود مرده زاید **دلیل نهم** مرغ و فرد در سابع بمقابل

در حد و خط خود باشد مولود نمره خود را بپند **دوازدهم** آفتاب در صد زحل
 دلیل درازی عمر بود **دسیس** آفتاب در طالع بری از نظر کوشش کمتر دانه
 عمر و متر اقام خود بود **دسیس** آفتاب در وسط السما و کوشش بمقامه
 مقابل و ترس ناظر باشد مولود در از عمر بود **دسیس** زهره در طالع و غیر کوشش
 و مسود کوشش مولود در از عمر و نیکو معیشت بود **دسیس** زهره در طالع
 اندک کوشش مولود در از عمر بود **دسیس** اگر عطارد و زهره بر ناظر باشد
 مولود در از عمر و مستدل المزاج بود **دسیس** عطارد و زهره در طالع
 یا راجع مولود در از عمر شود **دسیس** بگویم السعاده و صاحبش در طالع
 در از تحت الشعاع بری از کوشش مولود در از عمر و نیکو زندگانی بود
دسیس چهار **دسیس** زهره در ولادت در زشم و در زشم از ولادت
 اگر مصیقات حسنه و حالات مرضیه مضف بود مولود در از عمر بود **دسیس** یار **دسیس**
 اگر زهره در زشم ساقط بود از زوده یا سعدی بوی ناظر بود **دسیس** دلیل
 خاصه زحل در فاقه و شرف و حد فویش نباشد مولود در از عمر بود اما هر چه
 و زحمات گذرانده **دسیس** زهره با وجود آنکه بیلاح نباشد و گذرانده خوب باشد
 و مولود در از عمر بود آست که چون یکی از ثوابت زاده در طالع یا راجع

باشد

باشد نمره مولود در از عمر بود **دسیس** معلوم باشد که روح بر سه قسم است
دسیس روح حیوانی **دسیس** روح انسانی اما روح حیوانی بر دو قسم است
اول **دسیس** که از جهت کمال شخصی خلقت و بقا نوع آن از جهت بقا شخصی
 خلقت شده بر دو قسم است **دسیس** اما غایب و غایت که غایب را بخیل
 می گویند و مرئی او **دسیس** اما غایب و غایت که غایب را بخیل
 مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
دسیس و **دسیس** اما مولود و غایت که غایت را بخیل
 می شود و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
 داین بر چهار قسم منقسم می شود **دسیس** و **دسیس** و **دسیس** و **دسیس**
 چهار نوع سابق می کند اما غایب و غایت که غایت را بخیل
 دارد و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
 می شود از غذا اراتا انصاف صرف کند و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
 اما انصاف و غایت که غایت را بخیل می شود و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
دسیس که غایت و غایت که غایت را بخیل می شود و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل
 میکند و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل می شود و مرئی او **دسیس** که غایت و غایت که غایت را بخیل

یک است بعد از آن به جمیع اعضا **دوم** روح حیوانی و ستر او در دل است
 کار او فعل و انفعال است اما عقل را در **برکت** است اما انفعال
 در **برکت** **دوم** **برکت** **سوم** روح انسانی و مستمر است در
 و هر که اما مد که بر دو قسم است ظاهری و باطنی ظاهری را او سی طهری گویند
 و آن **برکت** **اول** با صوره درم و گشت می باشد و در **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
دوم سابع در پرده پوش چاش باشد و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 شام است که در سوراخ بینی باشد و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 که در جمیع اعضا سارست و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 گویند و آن **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
دوم خیا و عمل او در بطن مستم داغ بود و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 قبول کرده او محافظت میکند و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 از اوسط داغ بود و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 او **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 که در ک معانی جزیه از دوستی و دشمنی و موافقت و مخالفت میکند و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**

در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**

اندک باشد **دوم** حافظ باشد محل وی بطن خزان داغ بود و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 آنچه در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 این دو عقل خسترتک باشد و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 حق از باطن ناست و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 فاعل اما با عت بر دو قسم است شوقیه و دفعیه شوقیه و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 پیزی کند طبیعت اعضا را حرکت در آرد و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 باشد اما دفعیه و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 شود اعصاب و عروق منبج شوند و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 قوی مذکور به جمیع اطلاق صورت نبد و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 از مریات در مواضع جنب و در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**
 سعد که دوست در **برکت** **اول** **برکت** **دوم** **برکت** **سوم**

حس در کمال فنی باشد پس اگر مری اندر جهت روی استقامت داشته باشد و
 در تعلق پذیراوست به بالا داشته باشد دلیل توفی آن حس باشد و بر عکس حکم
 بر عکس شود و اگر در مواضع خوب باشد اما بقوه عرضی داشته باشد آن حس چنانچه
 قوی گردد و اگر با نظار غیر مقبوله از مسعد و دست باشد دلیل حس بر آن حس غلبه
 پذیرد و از بی استیالی مولود که از طبیعت آن کوکب و آن نظر توان گفت و اگر
 با نظار غیر مقبوله مسعد دشمن زمین باشد دشمن بدوستی دوستی آن وقت
 ضایع کند و اگر کوکب با نظر صاحب است دوم باشد با غلبه مسعد و از نظر آن
 حس ضایع کند و بیست باقی بپوشد بر این کن و اگر با نظار کوکب حس خواه
 دوست و خواه دشمن ارسته باشد دلیل تباهی آن وقت باشد بدوستی یا
 دشمنی و اگر مری در مواضع روی باشد آن قوه ضعیف باشد و اگر کوکب
 که مری باشد قوی باشد و با نظر کوکبی که ضعیف کنند آن قوت باشد بود
 گویم چون نسبت زمت آن کوکب به آن قوت روی کمی آرد پس اگر
 در وقت طلوع سال مری کوکب ضعیف باشد و با نظر خیر نظر غلبه باطل
 آن قوت از کار افتد و اگر نظر نباشد یا نظر بعد باشد قوت ضعیف گردد
 و موضع مری در سال ضعف اگر قوی باشد به ابر قوی توان داشت و موضع

صفت
 صفت

نبیند که در مواضع مری اگر بروج آتشی باشد بسیار عارض ضایع شود اگر در
 حدیج باشد در دو همیشه با غلبه عارضه و اگر در شش باشد با این آتشی
 که آتشی در مواضع باشد ضایع شود و بیست باقی را بدین باید کرد چون اند
 طبیعت کوکب و بیست با غلبه باشد حکم تواند کرد چنانچه در باب و عیوب
 مبین می شود **قول صاحب نمره در قوت** شکل از بطریق کس که گوید که بناء آتش
 آتشی به جهت قوه است و هر قوتی منسوب به کوکبی اول قوه طبعی و او منسوب
 به جهت دوم قوه حیوانی و او منسوب به شمس است سیم قوه شهوانی و او بر
 منسوب است چهارم قوه مذکرات و او بظار و منسوب است پنجم قوه بعضی
 و او بر منسوب است ششم قوه نفسانی و او منسوب به شمس است هفتم قوه ماسکه
 و او بر منسوب است و این هفت کوکب در آسمان بر مثال هفت خیمه اند بر
 زمین و چنانچه نمره بنظم هفت خیمه زمین که هر اند در جوف زمین میرود
 و از آنجا باصل و هرقی اشیا بر سرند و هر شجر بقدر استعداد نصیب خود
 میگیرد و از آن رسیدن و قبول کردن نشود و حاصل می آید همچنان اثر
 نفس کل بهمت کوکب می پوزد و بواسطه فلک ثوابت و از کار انوار
 کوکب بارگان ابر بر سرند و از آن اثر می رسد موجود میگردد و مولود

ازین همه قوتها و استعداد قوت است آن قوتها در زمان بدان کسب میگرد و نهاده
 بیست فکلی اشکال کوکب و حالات هر کس در آن زمان و ثمرات آن میگرد
 ایام برست این اجرام از قوه بقول است هر کس در وقت خوش مقدار قوه میگرد
 و در سبب حال خویش و استعداد بقول است مؤثر که مولود است پس چون محقق
 شد که حیات و ممات و سعادت و شقاوت و غیره و نفع و ضرر و آفات
 این که از صفات انسان است آدمی را بدین قوتها است و این قوتها اثر انوار
 کوکب است بگویم قادر چون این که آن کند که در استعداد احوال قوت و ضعف
 و غنی و فقیر پس هر که هم موافقت و مخالفت معلوم کند تا از آنجا حالات مولود
 راسته لال گیری و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوه و موافقت کوکب
 و سعادت او از صفات و مخالفت پس هر که ام که با قوت بر باشند در سبب
 آن حال اثر آن در مولود ظاهر تر بود و این کلام **احکام شش کات** چون
 قوتی از قوت مذکوره را مزنی کی باشد بگویم یک کوکب یا دو کوکب یا
 سه کوکب ترکیب باشند و تربت گشته و اصل قوه بگویم که اصل است از
 اصل و باشند و سده کار این است پس اگر کوکب اصل ضعیف باشد و با نظار
 غیر سخته است باشد و سده کافام یا بعضی قوتی حال و قوتی ذاتی و عرضی

ازین

است که اندک تصویری در آن قوت باشد یا هم رسد و با وجود تصور کامل
 قوت داشته باشد **شال** چون قوت با هر و شش برکت فرد مولود نهاد
 منعقد بود و شش در جوی بود که از بروج جنوبی و منقطه و معوج الطول است
 در حد در حد یک طالع در درجات همه و فرد در اسد بود که از بروج شمال و
 عاقله و سقیم الطول در درجات همه در عاقله کوم مولود در ششم احوال باشد
 و کوکب مالک بسیار باشد و در **شال** در مولود شش در همین طالع چشم مولود
 بزرگ و سبب بود و چون قوت تربت با قوت سید چشم مولود از ظرف
 حاکم است اگر در ده و شش کی او شده و کم نور و در ششها و در ذاتی ملک
 برابر و سبب نور و خوب بود و چون شتری نظر بود بقدر نور و نور و نور
 زهره بتر کرد و شش دفع طسبت کرد بعد از اعطای پذیرش تربت طریح احکام
 و قبایس باقی قوت لوی باید کرد **صاحب جان** بهی و غلام **نعل کاسه** چون
 خلق مردم قوی مردم باشد و قوی آدمی از بسیار اختلاف بسیار است
 لیکن اصل آن سه قوه است که مارج و الطار و محال و مراکز متعدد می شود
اول قوت تعلیق که منسوب ببطار است پس اگر عطارد قوتی حال باشد
 و مساعد و زاید النور و زاید العدد و زاید القدر و زاید الحساب و زاید البصر

و در بروج جنوبی و بروج مستقیم الطول مولود و اعقل در کان بود و روز بروز
 در ترازید بود اگر بوقت شمال و صبح الطول و ابط و ناقص در مستقیم باشد
 و راجع حکم بر عکس کنیم و اگر مانع عصاره کثرتی دلیل بود که مولود در ارای
 صواب بود و قوه عقل قوی باشد و طلب علوم نافع کند و زیادهای امانت
 دیانت و طلب امور آخری نماید و رسیدن بحقایق شایسته میل علی و پاد
 انصاف و ترعیب نمودن مردم را با نور آخرت و میل به طاعات و عبادات
 و غلبه زهد و تقوی و فضل و دانش اگر مانع از زحل باشد دلیل بر ابا و عیب
 میل به علوم مذمومه و اتوختن علوم مذمومه و او بان بخت و مبارک اندیشی و خرد
 و بجز او نمک در الاء و صفات الهی اگر مشتری بزحل ناظر باشد یا زحل در
 حد مشتری باشد و اگر مریخ بر زحل یا دفع طبعیت در آن میان عقل سازد
 باین که صاحب رعب و در جان بایر و جان زیادهای نمک از دین باین مولود
 را دور اندازد و اگر مانع بوطارد مریخ باشد دلیل بر ابا و عیب بود و بسیار
 مکر و حیل و دزدی و طاری و طلب حرب باشد و میل به علوم غریبه از این جهت
 و بسیار امثال آن پس اگر صاحب بهره کشی باشد بکیمیا اقیات ضایع کند
 و اگر زهر باشد بلب از سمیاء و امور موهومه مسته اوقات گذرانده و اگر

زحل باشد نمک در گذران و بخش کردن سنگها باشد و من مانی الکواکب و مولود
 تحت نخل و مقیوب و موزی و درشت و ناعلم بود و اگر مانع بوطارد آفتاب
 بود دلیل است که مای و پسر مولود ملوکانه بود و بین حکومت و سروری از این
 داشته باشد و زورگشته بود و نظرا و همه بر حکومت بود و علوم آتی
 و فلسفی جوید نموده باشد اگر هر مریخ باشد که کاشش بکفر و زندقه کشد و اگر
 زحل و بطالم طبعیت و ستم و بدبختی و بد خویش و بد طبعیت باشد و اگر مشتری
 باشد صلاح و تقوی و پاکیزگی جوید پس و بی و اگر زهره باشد خوش
 میسر و پاکیزه و یکس و ذمیت و دوست و خوش خویش بود و اگر عطارد
 باشد مکر و حیل و بین و خود و خود را بر ارباب عالی رساند و حکومت و
 سروری کند و اگر قمر بود مولود و او و نذ با تار و رئیس و کاهن و رئیس سفید
 فرومایگان و دوستان باشد و اگر مانع عطارد زهره بود دلیل است که مولود
 رای پیش و عزت دارد و طلب معاشرت و مناکت نماید و دانشند
 و خواهند ساز و شعر و موسیقی و الحان و غزلیه و او تاد و سازند
 صحبت و خوش طبعی و حاضر خوانی پس اگر صاحب بهره آفتاب باشد عیش
 و عزت و ساز و صحبت و مناکت با ملوک و سلاطین و مملو باشد

آفتاب باشد و اگر صاحب همه مذکور است با مردم در پیشین و قلوب
و مردم که با یار باشد و اگر شتر ی باشد با سادات و قضات و علماء و ارباب
نقل و این بود و اگر مرغ بود پس با بیان و شکران و ذوق و طراوت
و منوبات مرغ بود و اگر نه بره باشد با منوبات زهره و در جایت بود که بود
کار زمان کند و غنچه بود و اگر عطار و یا ارباب است و مستوفیان و منوبات
عطار بود و اگر قمر باشد یا زهره و او پیش و مردم باز باشد و اگر مرغ عطار
قر باشد دلیل است که مولود را رای سفر و نقل و حرکت و طلب علم صاحب و
و مساحت و حاج و آنچه بقر منسوب باشد و از بهرات غافل شوند چه برود و
کواکب مذکور شد و اگر عطار و در یک سراسر باشد دلیل است که رای و تیر
و عقل و آنچه لازم نظرات و امراض است و در تراید باشد و از صاحب
اینی عشریه و عطار و اس محل براید توان دانست چه وقت برمت با نظر
صاحب اینی عشریه و عطار و امایش بوج و باید آمد و اگر در مجامع و تنب
بود دلیل کم عقلی بلکه معطلی و بلاهت و نادانی و جاهلی و فو و پسندی و
سفاهت باشد **دوم** فو غنچه که مرغ منسوب است پس اگر مرغ قوی باشد
و مصف بر و این غنچه باشد دلیل شجاعت و هیبت و کبر و ادب و بی غنچه الی

و مردم از آری باشد و هر چند باشد غنچه ن باید شود و از صاحب بهر است
مرغ مرغ غافل شوند و حکم کنند و اگر ناقص باشد و غنچه هر چند آید غنچه کم
شود پس اگر مرغ از آن محل باشد دلیل غنچه بی غنچه الی مردم از آری و غنچه
و غنچه و شتر و او باشد و اگر شتر ی مرغ او باشد دلیل غنچه باشد
با علم و دفع اعدا از روی دانشی کند و بی تیر و خداتری باشد و از غنچه
باز آید و اگر معاملات بخدا اندازد و اگر مرغ او شتر باشد دلیل غنچه و
بی غنچه الی باشد اما کار بود و و عید از پیش برود و بر اعدا غالب آید
و القی مولود و با او و سلطانین باشد و اگر مرغ او زهره باشد دلیل بر پویایی
و کم غنچه و اگر غنچه مولود بر عشق و عاشقی و مهرت پرستی باشد او مذود
از غنچه باز آید و بر غنچه قائم نباشد و اگر مرغ او عطار باشد دلیل
غنچه با کم و دیگر باشد و غنچه کوثر و دفع اعدا و تیر و مهرات و ظلمت
نماید و در و زوار بی غنچه الی باشد و اگر مرغ قمر باشد دلیل کم مغزی و سکی
مری باشد و زوار جای در آید و شتر غنچه شعله کش شود اما زود و
شینه و شتر دست و ده و اگر بی سراسر باشد و بر مرغ و دلیل
زاد و شدن آن مرتبه باشد و اگر مجامع و تنب باشد دلیل بر طرف شدن

مراتب غضب و فروشی باشد **سیرة شوالی** که بر هر مرتبت پس اگر نه
 قوی و خوشحال باشد و حالات و مزاجیه داشته باشد دلیل نشی است
 بسیاری غلام و طلق و راندن شوات بکونات روی و صحبت با زبان
 مستح و امدان خوطبت در دست باشد و اگر مزاج مشرعی باشد دلیل بسیار
 شوات موافق شرعیت و طاعت آبا و اجداد و میل بمناکات و طلب
 لذات و میل بدین اسلام و تقید بسیار و اگر مزاج مریخ باشد دلیل سوز و کدانه
 و عشق و عاشقی و بسیاری شوات بزنان و زنا راندن و اگر مزاج آفتاب باشد
 دلیل شهوت راندن بزنان اکابر و عیان طلب لذات از جانب ایشان
 و معاشرت مولود با بزرگتر از خود باشد و اگر مزاج عطارد باشد دلیل طلب
 لذات و شهوات باشد عجیل و کمر و جاد و بازی دادن باشد و اگر مزاج
 قمر باشد دلیل طلب لذات اندوم و خواب و بی اعتدالی شبانی و راندن باشد
 پس اگر با پس باشد حالات در تیراید باشد و اگر با زنب باشد در شاقص باشد
 بلکه در اصل نشانی **یوه** مذکور است مزاج یک کوب بود پس اگر کواکب
 جمع شوند احکام جمع کنیم و از صفت و قوی مزاج هر حکم بر صفت و قوی
 حکم کنیم و ملاحظه کنیم که مولود از چه صفت است متلاوب قوه شوالی

در آن صفت غالب است و رتبه قوه غفنی را غالب است پس از انظار هر
 حکم که کنی از صفت و پیش کنی **فایده کلی** اگر عطارد و بقوی ذاتی است باشد
 مولود بعقل و کفایت خود را پیش از دست ای قوی سازد و مردم برای و
 تدبیر او ملکت جویند قول و حجت یابند و اگر صفت باشد دلیل مولود
 کم تدبیر بود و هرگز از نشا کردی قدم بستانای نهند و اگر بقوی عرض آید
 باشد مولود در علمی مشهور گردد و اما آنچه یاد گرفته باشد و قوه متفرقه باشد
 با وجود آن محترم و مکرم و باجاه و خدمت بود و اگر بعدی مسود مسود بود و از
 آنچه داند منفعتها گیرد و اگر نجس بپوش کرده از آنچه داند منفعت بپند
 و اگر مزاج بقوی ذاتی است باشد مولود بشیعت و سپاهی گری متوکی
 قوی گردد و امیر و لشکر کش باشد و در اکثر اوقات مظفر و منصور گردد و کم
 وقتی که مزاج قمری یا راجع یا ابط یابد و بال باشد و اگر صفت باشد
 مولود با خوف و ترس باشد و هرگز از نوکری قدم بیالانند و از سپاهی
 گری نان کم خورد و اگر بقوی عرضی است باشد مولود یک مرتبه از نو
 شجاعتی سرزند و مشهور گردد و در آن مشرق بماند و دیگر اگر چه افعال
 و اعمال همیشه از سرزند اما آن مرتبه نرسد و اگر بعدی مسود باشد

از کردار خود منافع و بآن در آن بزرگی کند و بخی میخشد باشد مغرب
 باشد پس اگر ناصح و داند و به پیشه مقید و بندش در آید اگر در هشت
 باشد پیرانش و پیشانی قاعدین کنند و سعادت و بخت و اگر زهره
 بقوی ذاتی است باشد مولود در شهوت را ندان مشهور و معروف گردد
 و از آن برایت عالی رسد اگر سعدی نظر باشد و اگر صغیف باشد
 رجولیت در او کم باشد و قوت شهوانی نه است باشد **و لایح** و **کوج** بر خلق
 و نوع باشد مجمل و مضل اما مفضل است چون او سبیل و میزان دلیل فکرت
 است و عقرب و جدی دلیل بلاست و غم و حمل و سرطان و قوس دلیل
 عقل اند و ثور و دلو و جوزا و عقرب و دلو دلیل و متوسط شهوت اند و سنبه
 و میزان دلیل حس ترست **اصفا** قل و ثور و سرطان و جدی و قوس دلیل
 شهوت اند و جوزا و اسد و عقرب و دلو دلیل و متوسط شهوت اند و سنبه
 و میزان و قوس دلیل بی شهوتی اند **اما** **محل** و لایح اگر در بروج ثابته باشد
 دلیل مکان و ثبات و وقار و استی و متواضع بودن باشد و در بروج
 منقلب دلیل شتاب زوکی و شادمانی و بزرگ سری و تیر شهوتی
 و خواهد که هر چه که باشد یا و کسید و زود اند و زود و آینه زده باشد

با هم و اگر شسته و لایل در بروج بهی باشد از خلق خلوت بود و مستغیر
 بود از خلق و اگر شسته و لایل راجع بود و پای کرد آن کرد آن بود و بیک خبر
 فرزند و کار با صحت باشد و اگر مریض و لایل کنستولی باشد مولود چرخ
 بدختره و بدطم و دست دارد و بویها و ناخوش را خوش کند و دلدلها بشواید
 ناپسندیده را پسول کند **فایز** اگر زهره و مریخ از طالع ساقط باشند فائده
 مریخ بهی مولود اخلاقی و بگوئی و بدخلق و تهمت نموده و در رنج ساز باشد
 و اگر مریخ قوی و زهره شرمگین او مولود بایل بود بطرب و خلق و ثور و لاهو و
 زینت ساختن بطریق عفت و زور و عوده کنند باشد اما قوت زهره
 را باشد برکت مریخ و لایل مذکور است باشد اما برفق و لطیف و شیرین بخنی
 و مزاج و بازی و اگر قوت مریخ را باشد برکت عطار و مولود در رنج گوی
 و حجت گیر و خلاف کنند و سخن فو باشد و بر آن حجت با آرد و در سخن تند
 و تیر بود اما اگر عطار و قوی بود و مریخ شرمگین مولود غمزه کنند و
 مزور و دست قی شده و تمام و رغب بهمت و فزب اما اگر قوت زهره را
 باشد برکت عطار و مولود جوینده عزالت باشد و طالب ملک و قی
 کهن و سخنان خوش و شیرین و معنی و شاعر و غزل گوینده و موسیقی دان

و ساز زنده و اگر قوه عطار در آب باشد و زهره ترکیب او بود مولود است عطر
 و بنظر و مناد است بابل و سخنان بکین خوش گوید و طرب انیز و با موسیقی شناس
 و رقاصی خاصه که دلایل در برج میسران نمایان نوها از روی ذاتی و عرض
 تفاوت کند بسیار است یا باید کرد اما **اخلاق اندوی دلائل مضطربین نوع**
 باشد یا از روی مستوی یا از روی حالات **استولی اگر عمل باشد** بر طالع
 و یا از مشقات طالع کمی زحل بود مولود احمق و جاهل و نادان و بد دل
 و بی عمل و صفت و کذاب و کاهل بود **اگر استولی شتر باشد** و بارب مثله باشد
 مولود دین دار و عالم و حلیم و صادق و امین و سخاوت و ده روی و پارسا
 بود **اگر بر طالع استولی مرغ باشد** و بارب مثله بود مولود شیخ و سفید و خائن
 و معروف و کذاب بود **اگر استولی بر طالع آتش باشد** مولود متکبر و کشت ده روی
 و قاهر بود **اگر استولی زهره بود** مولود کشت ده روی و متود و متیکو خلق بود
اگر استولی عطار بود مولود بلند و ادیب و صاحب فن و صاحب ذهن
 و صاحب و کاتب بود **اگر استولی قمر بود** ضعیف و عاجز و تمام و شتاب
 بود و اگر دو کوکب باشد کوکب استولی ترکیب باید کرد **استولی بر مکان**
عطار و قمر ولادت بابر کرد بدین نوع که صاحب است قوه و صاحب شرف

برای قوت و صاحب جدا **چار قوت** و در باب مثله را **اول** و دوم را **دو**
 و سیم را **کوت** قوه میسر و صاحب و جدا و قوه و صاحب در چهار **کوت** قوت گیرند
 و چنانکه آن صاحب خطیتر باشد در صورت زراچی صاحب قوت باشد و بنظر
 بطالع مستوی باشد **اگر استولی از عمل قوی** مولود قوی و قوی دای و تدبیر
 عبید العز بود و **اگر استولی** مولود خیر و دینی است و اندر دم کند و اگر ترکیب
 او شتر باشد یا قوت زحل مولود خیر و مکر و محسوم و بی طرفی و قاتل گوی ابری
 خنثی و دفر زندان خویش را و اگر ترکیب او مرغ باشد و زحل قوی حال
 مولود خصومت کننده و قاتل و حال کردن و مراد با بعضی حاصل کند و سخت
 دل و برکت بود و بر کس رحم نکند و اگر زحل میسر بود مولود راه زن و دزد
 و بار باشد و اگر ترکیب او زهره بود و زحل مسود بود مولود زن را دشمن دارد
 و القات او بمشایخ بود و مسود بود و دست در نیکی که با وی کنند اندک و منفرد
 بود برای خویش و پارسا بود و با محبت بود و اگر زحل میسر بود مولود
 حریص بود و جمیع کوه سیده و بیشتر کار را و مجامعت کردن دوست دارد و با مرد
 و قاهر بر آید و اگر ترکیب او عطار و باشد و زحل قوی حال و مسود و مولود کشت کننده
 بود از کارای کوه بین و حریص در کارای نهانی و صاحب عجب پید بود

فسیح
 و اگر زحل میسر بود مولود
 و اگر زحل میسر بود مولود
 و اگر زحل میسر بود مولود

و اگر زحل میخس بود مولود شود و گریه و مستغرض بود و اقارب و خویشان را و
دزد و جادو بود و عا و به و رقی نویسد اما در آن اثر کم بود **و اگر مشتری**
عقارب و مشتری بود و مسود بود مولود نجی و با و ق و عادل و عقیق و عجم
و اگر مشتری میخس بود و بدل و تحصیل و غایب بود و اگر مشتری مریخ با سعادت
شری مولود نجی و صدم و دست و سبک بود و خداوند او امر و نواهی بود و
اگر مشتری میخس بود مولود نجی نش و در شت جوی باشد و صاحب تیز و راهی
نباشد او را و مختلف الاطفال و مضطرب الاحوال بود و اگر مشتری زهره
و مشتری مسود مولود مشم و محب لطافت بود و غنا و دست دارد
و نیکو خلق و سلیم العقب و فضل و متردد الاحوال و مبرک و اگر زهره هم مسود بود
و اگر مشتری میخس بود مولود زریز العیش و طبع ذناب داشته باشد و
زود عاشق شود اما اگر این جنبه دارد بود و اگر مشتری او عطار بود و او
مسود باشد مولود در کتب آتی و حکمت بسیار کند و مایل باشد و تیز خاطر
و نیکو برت و قوی رای بود و نیکو دیانت و نیکو بیات و شاعر بود و اگر
مشتری میخس بود مولود را خطا بسیار افتد و بر خود اعتقادی بسیار بود
و بر خویشین اعتقادش بود بخلاف راستی و پندار که او حکیم و عاقل است

و ابوی هنر و سچیل بود و اگر مشتری او قریانه مشتری مسود بود مولود جنید و
صاحب طاعت بود لیکن و دیازی خورد و اگر مشتری میخس بود جابل و هر
ساعت بر پی و نه بهی صحبت دارد و بی اعتدال بود **و اگر مشتری بر مکان عطار**
و مریخ باشد و مسود باشد مولود صلاح شود و حکمت انیز و حضرت کند و بود
و خوشی را در بلا اظلم و شغب باشد و اگر مریخ میخس بود و ششام دهند
و در شت و خون ریز و محب شغب و بهی رحم در دل ندارد و پو اند وضع بود
و اگر مشتری او زهره بود و مسود مولود نیکو مدب و زریز العیش و زود
عاشق شود و با محارم خود صحبت دارد و اگر چه بکند فدا باشد و بهی و صاحب تیز بود
و اگر مریخ میخس بود مولود کثیر المیاع و مختلف الاحوال و کذاب و استهزا کننده
بود و اگر مشتری او عطار بود و او میخس بود مولود میل و مکار و بدکار و
بر مع النعم و فریبنده و شمنان و منفعت رساننده و وستان و اگر مریخ میخس
بود مولود دلیر و زود و پشیمان شونده و مضطرب حرکت و کذاب و دزد و
سزور بود و بیدی و اگر مشتری بر مکان عطار و زهره مسود بود مولود
خیر و منعم و صاحب کثرت و شد به العیة و شمنی و پند سرع الصناعات
یاو کننده خدای و نامرد و ریشخوات مایل بود و اگر زهره میخس بود مولود

حال بحال زمان نزدیکتر بود و پشت و اکل الذکر و مثال آنها بود و اگر کشید
 او عطار بود و او قوی حال مولود و سبک احوال و محب کما و فاضل و با ابرام
 و انبار پسته یه صحت دارد و باطل بخلان و مستغنیان باشد
 و اگر زهره میخس بود مولود خجسته و کثیر الخیر و شش و منافق بود و اگر **کرتلی**
بر مکان خود و عطار و مسعود بود مولود صاحب خاطر و حافظ و دانسته
 علوم آسمانی و اسرار ربانی باشد و اگر عطار و میخس بود مولود مکار و منفق
 و حق و سیرم الاشغال بود و او را خطا بسیار افتد **اخطان از روی آفتاب**
 برین تفصیل بایستد **دلیل بدلی** اگر مریخ غریب و ماقط و میخس و ضعیف باشد
 و باطل مولود و نظر اندازد و بر جل خاطر باطل مولود تا نظر باشد مولود
 ضعیف دل بی جرات باشد **ایضا** اگر زهره در برج ثعبه بر صورت
 مردم بود مولود ضعیف دل و مرسته بود **ایضا** اگر زحل شب در وسط السما
 باشد مولود ضعیف دل بود **ایضا** اگر سهم الحرات تحت الشعاع آفتاب
 بود ساقط از و خداوند سهم و با زحل بود مولود ضعیف دل بود و عاجز
 و سلامت طلب و او را دنیا صفت هیچ رای باشد **دلیل سکاره قیزی**
 اگر بهرام در طالع بگرم مولود بی باشد مولود طبعش و سفیه و غضوب بود

ایضا اگر عطار و در رابع بود طاهر از تحت الشعاع و زحل و مریخ بوی خاطر
 مولود سفیه و غضوب بود **ایضا** مریخ در مبدت رابع و غریب مولود سفیه
 و غضوب و متعطل و مخاصم بود **ایضا** چون عطار و در جوزا و بسند باشد
 و طالع یکی از این دو باشد مولود سفیه و غضوب و بی ادب بود **ایضا** چون مریخ
 و مریخ خارج باشد در شب و ماه در نود زیادت شود و مریخ ناقص بود مولود
 بطیش و عارب و غضوب و بوج باشد **ایضا** اگر سهم السعاده صاحب او و سهم
 الجوده با خدا و خدا و مریخ در مبدت المال و باطل مولود مولود غضوب
 و سفیه و بعید الرضا باشد **دلیل هم و پردی** اگر عطار و تحت الشعاع
 باشد در حوت و عقرب و سرطان و مریخ بوی خاطر مولود و عظیم و کینه بود **ایضا**
 اگر زحل و مریخ و آفتاب ناظر بر باشند از وسط السما مولود و قوی و عظیم بود
ایضا اگر سهم السعاده در یازده و با مریخ باشند آفتاب با مریخ بوی خاطر بود
 مولود عظیم و صفا که آفتاب در طالع و زهره و ماه در طالع سبکی خاطر باشد
ایضا از کواکب سیاراتی که بطبع شتری و زحل بود و بعد از اول چون در
 درجه طالع و باشد مولود و عظیم و سبک معاشرت و بزرگ قدر باشد
دلیل قادت و بی مری مریخ از سابع ناظر عطار و مولود و قیاس و پیشرم بود

ایضا مریخ در سابع ناظر بقمر همان حکم دارد **ایضا** قمر ناقص النور معارن
 مریخ نمولود و قمر باشد و پسر **دلیل** **ایضا** مریخ در سابع مریخ در سابع مریخ
 نظر مریخ نمولود با حیا باشد **ایضا** قمر در طالع معارن یا شایسته مریخ و مریخ
 در تحت المارض نمولود مریخ مریخ بود **ایضا** زحل در طالع در حد خود و مریخ
 در مغرب مریخ ناظر بقمر نمولود و شکر مریخ با حیا بود **دلیل** **ایضا** مریخ
 در وسط السما و شایسته زحل در ثانی نمولود و نیکو خلق بود **ایضا** اگر آفتاب
 در خانه زحل در وجه زحل باشد نمولود پاکیزه و خندان روی و نیکو
 خلق بود **ایضا** در مولود و ناری عطار و در سابع نمولود و نیکو خلق و کثرت
 بود **ایضا** در مولود و ناری عطار و در سرطان باشد نمولود خوش صورت و
 نیکو خلق بود **ایضا** بود و ناری عطار و در سر شرف زهره نمولود و نیکو خلق و کثرت
 روی و محبوب نزد یک خلق بود **دلیل** **ایضا** مریخ مریخ معارن عطار و مریخ
 دلیل در مریخ مریخ بود و اگر در مریخ باشد احادیث چند و اقرا
 بزرگان باشد **ایضا** صاحب چهارم در ششم نمولود کذاب بود **ایضا**
 مریخ در تاسع نمولود و مریخ زن و سوکت بد مریخ خور باشد **ایضا** اگر از
 گوکب بابانی که بطبع مریخ و عطار باشد در طالع یا در وسط السما نمولود

لذات

کذاب بود و بد آن سبب که است خود را با **ایضا** اگر عطار و در مریخ
 مریخ باشد نمولود و مریخ کذاب باشد خصوصاً که در حد مریخ باشد نمولود و مریخ
 کذاب و معاصی مردم که بدین **ایضا** انصاف قمر از مریخ و انصاف المارش عطار
 و هر دو مریخی باشد نمولود کذاب بود **دلیل** **ایضا** مریخ مریخ مریخ
 در وسط السما نمولود و صادق القول و وفا کننده بقول خود باشد **ایضا** صاحب
 طالع در شرف و مریخ و مریخ در مریخ ناظر بقمر نمولود و راست گو باشد
ایضا مریخ در طالع و عطار در سابع مریخ الشجاع نمولود و راست گو
 باشد **ایضا** قمران سعلین در طالع یا عاشر نمولود و راست گو باشد **دلیل**
دین داری و حق پرستی در طالع مریخ مریخ در تاسع نمولود و راسخ دین باشد
ایضا زحل در مریخ نمولود و دین دار بود و صاحب و رع خصوصاً
 که مریخی ناظر باشد **ایضا** قمر در طالع قوی حال نمولود زاهد و عابد بود **ایضا**
 آفتاب در سیم در برج نمونست نمولود تارک لذات و عابد و زاهد بود
ایضا اگر زهره در ثالث قوی حال بود **ایضا** عطار مریخی در تاسع
 نمولود زاهد بود **ایضا** زهره مسود در تاسع در برج مذکر نمولود عابد
 و تاسک بود مشهور بزه و عبادت **ایضا** قمر در تاسع در طالع شایسته

برج مونسث مولود پارسا و غنیف بود **دلیل** باقیات اقبال برج
 پشته ی در طالع و طالع شبی و برج دیگر مولود فاسق پارسا باشد
العین زهره در نهم و برج مونسث ضعیف حال مولود پارسا و پشیمان
 پارسا یان پوشد اما فاسق بود **العین** سهم العین در وند مونسث بود
 و صاحب محمود بود و مونسث تله مولود خیر و بیاوت دعوت کند
 و بدان عمل کند **دلیل** مع و صبح اگر سهم العین و خداوند و مقبول
 باشد بری اند مونسث مولود پارسا و نیکوست و نعمت بود **العین** اگر سهم
 العین مونسث و خداوند و مسود و مولود از علایق بهتر باشد **العین**
 اگر صاحب سهم العین راجع باشد مولود از مذبی مذبی اشتغال کند
العین اگر صاحب سهم السقا و العین در ناسع بود مولود پارسا بود
 اگر در یازدهم بود مولود از اهد و پارسا بود **قاره** حال روح و صلاح از
 سهم العین و مونسث و انظار کوکب با و و صاحبش و مراکز ایشان گویند
دلیل اباب **برعت** و **مضات** مشتری و طالع و قدر در مغرب مولود را
 بکوکب اعتقاد بود و پشته که ساره برست بود **العین** زهره در دوم صبح
 از تحت الشیخ و در برج مغرب مولود وصال بود **العین** برج در طالع رطل

در نهم

در ثالث باقر باشد مولود قاهر و مستیع بود **العین** مولود هناری صاحب
 و ربع قمر و ناسع و در برج مونسث مولود فاسق بود وصال **العین** زهره
 محصور بین الحنین در برج واحد مولود وصال بود **العین** برج در طالع مشتری
 در سابع مولود به اعتقاد و به طاعت باشد **العین** اگر رطل صاحب مونسث
 یا صاحب سهم السقا و یا صاحب جزو اجتماع یا استقبال مقدم بود در ناسع
 بود و مشتری بوی ناظر مولود از زبانان پشته **العین** اگر عطارد در خانه
 برج باشد مقادیر یا مقابل یا ربع برج مولود دهری و معطل بود **العین**
 اگر عطارد و اقرب و قمر در برج محبده باشد و برج در ربع یا مقابل پشته
 ناظر ناظر مولود وصال و مظلوم و نیک بود **دلیل** علم اگر رطل مشتری از پشته
 یکدیگر ناظر باشند مولود فیلسوف باشد و ذهن او صحیح بود و حدس او قوی
 خصوصاً که از علوم دینی و طالع بهره داشته باشد **العین** اگر عطارد و برج
 ربع یا ثلث یکدیگر باشند مولود حکیم و عالم و فیلسوف بود و عالم نجوم
 و تعبیه النظر و صاحب تصنیف بود **العین** اجتماع اقرب و عطارد در
 طالع مولود حکیم و عالم و طبیب و شاعر بود **العین** اگر عطارد در وسط السما
 بود و سقیم السیر و قمر از مقابل یا از ربع بوی ناظر بود مولود حکیم عاقل و نهم

قاضی بود **اینها** اگر عطارد در خانه نوبت بود مولود صاحب ثبات بود
 و علم بسیار از نجوم و اند **اینها** اگر عطارد در خانه خداوند طالع یا خانه
 خداوند ثالث یا خانه خداوند تاسع بود مولود بنم و نجارب و راصد و عالم
 بکلمت بود **اینها** عطارد در طالع و زحل در مغرب مولود بنم بود و بدان
 رفعت و طبیبی شهرت یابد **اینها** اگر عطارد در قمر و زحل و آفتاب
 در طالع باشند یا در وسط السماء مولود حکیم و بنم بود و از طوکت پیرین سبب
 مال و جاه یابد **اینها** اگر قمر در حد عطارد بود مولود عالم بود **اینها** عطارد
 صاحب طالع بود و با قمر در ثالث در و جه خود مولود فاضل گوی بود **اینها**
 و اگر برج مذکر بود و مریخ ناظر باشند مولود طبیب بود **اینها** زحل در نهم نظر
 مریخ مولود معبر بود **اینها** زهره در نهم مری از نظر مریخ مولود معبر بود
اینها اجتماع آفتاب و عطارد در طالع مولود معبر بود **اینها** زحل
 و سهیم العین در نهم یکسم و سهیم از هر دو ساقط و خوش ناظر مولود
 کاهن بود **اینها** زحل و عطارد در یکسم مولود معبر بود **اینها** قمر و زهره
 با یکسم در نهم مولود فنی باشد و بدینند که از نجوم مال یابد **اینها** عطارد
 در رابع بود و مریخ مولود بنم بود **اینها** زهره در یکسم و مریخ بهبوط یا وبال

یا راجع بکلمت قی مولود صاحب حر بود و نیرنجات و حلیت کند خفیه و سکه
 زحل بوی خطر بود **اینها** اگر زحل و عطارد در طالع بود یا در وسط السماء
 مولود نیلوت بود عالم اما بکلمت بی روزی بود **اینها** اگر عطارد
 در خانه زحل بود مولود عالم و مطلع بر کسرا علوم و زبان آور و خطیب بود
 و علم نجوم داند و تفسیر شناسد **اینها** اگر طالع مسینه ان یا هدی و عطارد
 و زحل در قوس و حوت مولود مریخ و اخبار دان بود **اینها** اگر عطارد یا
 زهره در بیت چهارم بود مولود مجادل و مستکرم بود خفیه که در برج جوز
 بود **اینها** آفتاب در نهم مولود فنی صم و مستطاف و نه کرد و غلط و شتاب
 و بن و اسلام بود **اینها** اگر قمر منفرد از آفتاب متصل بعطارد باشد
 مولود عالم و دیر و بی سب و حکیم بود **اینها** اگر مشتری و عطارد و آفتاب
 در تاسع یا جاه و غیر باشند و طالع ثور یا میزان یا کوس بود مولود فقیه
 مشی باشد **اینها** اگر طالع روزی حوت باشد مشتری یا میزان یا کوس
 در او یا در کوس مولود ادیب و مستکرم بود **اینها** قمر و زحل اگر عطارد در
 وسط السماء بود مولود ذریک و با فنی بود **اینها** در طالع روزی عطارد
 در یکسم مولود ذریک و نیز خاطر بود **اینها** قمر مقارن زحل مشرقی باشد

مولود زيرکت بشه اما جزو سبب بشه **اين** انحراف قمر از مداره
زهره و انتقال بخار عطاره و هر دو منتهی بشند مولود زيرکت بشه
اين اگر مریخ و مشتری بمقابل یکدیگر یا تریس بشند مولود زيرکت بود
و با فم **اين** اگر آفتاب و زحل یا حوت بود مولود با رانی و بدستیره با فم
و حدس بود **اين** اگر عطاره و بافتاب مشتری در کوش یا در حوت بشند
مولود عالم و قاضی و حاکم بود **اين** حفظ و قوت **اين** اگر آفتاب در قحل
یا در عقرب مولود با حفظ باشد **اين** چون قمره زهره و مریخ با هم در
برجی باشند مولود با حفظ باشد اما بکار و محنت بود **اين** اگر قمر ناظر عطاره
و مریخ باشد مولود با حفظ باشد و آنچه و اندک بود اند **اين** اگر عطاره
در اسد بود مولود زود جنبه ایا و کرده و دیر فراخوش کند **اين** اگر مشتری
بطار و ناظر باشد مولود فقیه و عالم بود و قاضی یا مفتی یا حاکمی باشد از
مسلمانان یا بمسلمانان و براسری باشد **اين** لیل و جلاست چون عطاره
صاحب عطی باشد در ثانی و تحت الشعاع مولود جاهل و ابله بود و کران
زبان و مستم پذیرد **اين** چون صاحب العقب عطاره باشد و در ثامن
طالع بود مولود جاهل و ابله و کران زبان و مستقیم پذیرنده بود **اين**

و زهره

آفتاب و زهره و سرطان مولود جاهل و ابله و گند فم بود **اين** عطاره و زحل
در طالع و مشتری در مسم مولود خرد طبع بود **اين** قمر چون از مریخ متفصل بود
و ناقص مولود احمق بود **اين** قمر در سبب منفرت از مقابل آفتاب متفصل مریخ
مولود احمق بود **اين** سم السعاده و سم الدین در تاسع یا در ثالث و کوش
بوی ناظر مولود احمق بود **اين** زحل مقارن زهره و قمر بترس عطاره و مریخ
مولود احمق بود که مردم بوی گستره کنند **اين** لیل و نای صاحب ثلث عطاره
بمشتری و لیلیت **اين** مشتری در وسط السما و عطاره و طالع یا سابع
ترس بر تریس و لیلیت **اين** قمر عطاره و زحل و لیل و قمر و زحل
اين نظر عطاره و مریخ و لیل عقل است **اين** انتقال قمر بعطارد و
مریخ و زهره و لیل عقل و شکل است **اين** مشتری در طالع و عطاره و سابع
و لیل عقل است **اين** زحل و عطاره و در و تدر سابع مولود عاقل و حکم و عظم
و با وقار و نیکو زندگانی بود **اين** لیل و طین زنی و مریخ و مریخ جمع عطاره و با
مریخ در یک برج مولود مسخره و طمان بود و اگر برج مریخ بود مولود مسخره
ملوک بود و من باقی البیوت **اين** جمع مریخ و عطاره و در خانه زحل بود
در برج ساقط و قمر بهر دو ناظر مولود مسخره و خواص الکس باشد و اگر زهره

ناظر بود مولود خوش سخن صاحب توان بود و اگر قمر یا مریخ و عطارد بود
 صاحب سخن بود و لطیف کوی **دلائل امانت** و **صیانت** اگر زهره در وسط السما
 بود بر روز و در شب وسط الارض مولود امین بود **اینها** قرآن عطارد و مشتری
 حضور ما احد مارا در طالع خطی باشد مولود امین ملوک بود **اینها** نظر مریخی
 بر زحل و نظر مریخ بر دوش و مولود عقیق و امین بود **اینها** زهره در طالع در خطی
 از خطوط خود مولود امین بود **اینها** مشتری مشرقی در ثانی طالع اگر چه در
 وجه خود نبود مولود امین غیا بود و اگر در وجه خود بود مولود امین عابد باشد
 و اگر در وجه خود نبود امین اموال غیا باشد **دلائل اهل خدایت** عطارد در وسط السما
 ناظر مریخ و قمر در رابع خدین بود **اینها** قمر و مریخ در یک طالع دلیل خدایت بود **اینها**
 عطارد و صاحب طالع و ناظر قمر در یک طالع دلیل خدایت بود و در رابع و
 امانت مسلمانان خدایت کند **دلائل دزدان** و راه زمان قمر و عطارد و مریخ
 در او تاد طالع و سعدان ساقط از ایشان دلیل است بر دزدی **اینها** زحل در
 سابع قمر و عطارد و مریخ بونی ناظر مولود بیکباره دزدی کند و عاقبت او را
 بردار کنند **اینها** قمر در و تادی باشد و سعدان ساقط از وی دلیل دزدی
 بود **اینها** قرآن عطارد و مریخ در او تاد و زحل و قمر ناظر ایشان مولود

و زهره بود **اینها** اگر یکی از زحل و عطارد و مریخ و زهره باشد و دیگران
 بونی ناظر از مریخ یا مقابله مولود و زهره و او را سپا و پرنده **دلائل جری**
از نادر دوم و پستی مردم که از اعراض است مریخ و عطارد و زهره و مریخ
 مغرب باشند یا در رابع مولود چیز بود و صاحب فرزند **اینها** بودن زهره
 و مریخ در سابع یا ششم باشند مولود زانی و چیز بود **اینها** اگر زهره در وسط
 السما بود یا در وسط الارض و قمر زحل ناظر مولود زانی بود و صاحب **اینها**
 بودن زحل و مریخ در سابع و المیت **اینها** زهره یا مریخ در مقابله و مریخ
 وی در طالع در دوی المیت **دلائل قهر و زنا و زنا** قرآن زهره یا مریخ یا مقابله
 و مریخ و زحل ناظر سر پوشیده زانیه و قاهر بود **اینها** زهره بد حال مریخ
 و مشتری یا صاحب باشد زهره مولود زانیه بود و اگر در وسط السما و مشتری
 و مریخ باشد بجلالین زنا کند و نامی و مشهور گردد **دلائل واط و مسکن نام دوم**
 اگر مریخ ساکن مذکر و مقرر زهره و مریخ باشد دلیل است **اینها** اگر زهره در
 خانه عطارد و مشتری بود و ساقط از طالع دلیل است **اینها** اگر صاحب
 سهم الاخوة عطارد بود مولود مغفل بود یا برادر و برادر خوانده **اینها**
 اگر عطارد و مریخ مذکر بود ناظر هتکم دلیل است **اینها** اگر عطارد و ناظر باشد

بهم التوقيع صاحب السهم التوقيع مذکور برج مذکور باشد دلیل است پس اگر
 زودتر باشد کان دبه و کند **ایضا** قزو برج مذکور دلیل است **ایضا** قزو
 برج مذکور آفتاب زهره در برج مذکور بی تاخر مولود با علامان و جوانان
 غفلت افتاد کند **ایضا** قزو زهره و عطارد در سابع و یکست **ایضا**
 زهره صاحب طالع ساقط باشد عطارد در سابع و یکست **ایضا** اجتماع
 عطارد و زهره در سابع و السبع پس اگر برج مذکور بود با مردان و الا با زنان
دلیل آن ستری زهره و قزو در رابع و یکست **ایضا** زهره و سابع
 قزو السبع **ایضا** زهره و سابع کان نوشت در برج و در خط مذکور دلیل
 ستری زنان باشد **دلیل نخست و ثانی** و اوج **ایضا** عطارد و زهره و
 زحل با هم در طالع یا وسط السما مولود و نوشت بود **ایضا** چون سید بن صاحب
 طالع باشد و در برج یا در خط نوشت باشد دلیل غنی باشد مگر که در خط
 باشد یکی یا بهر دو که دلیل منقش باشد **ایضا** اجتماع بزین در ثانی طالع
 و السبع **ایضا** زهره در برج نوشت و ستری بوی تاخر و آفتاب بر خط بزین
 مولود و بقا بود **ایضا** اگر قزو در خانه زحل و زحل در خانه زهره یا در خانه
 یا در و تده چهارم یا در ششم یا در دهم مولود و اوج بود و کون قزو

ایضا اگر زهره یا زحل یا مریخ زودتر برج نوشت باشد و هر دو در طالع
 صاحب باشد مولود و نوشت باشد **ایضا** اگر طالع **ایضا** که در خط مذکور
 در برج نوشت باشد مولود و با جوانان بود **ایضا** طالع **ایضا** که در خط
 نوشت باشد **ایضا** اگر طالع **ایضا** که در خط نوشت و آفتاب در او آخر بود و مولود
 نهاری مولود و با یون بود **ایضا** اگر زنب در در خط طالع بود نوشت بود
 اگر طالع عقرب بود و زنب بر در خط طالع و ستری بوی منقش مولود و بقا بود
ایضا چون یکی در طالع بود که در خط خود بود مولود و در مدی و نقصان
 بود **ایضا** اگر قزو در طالع خطی بود و در سابع ان بود مولود و مشکوچ و در خط
 که زهره به حال بود و ستر بر سابع او بود **ایضا** هر که قزو بر سابع زهره بود
 در کون و بر ستری مشکوچ بود **ایضا** قزو در برج نوشت بر سابع تا مقابله کون
 مولود و مشکوچ بود **ایضا** اگر عطارد و برج و اجتماع استقبال معدم مستوی بود
 و در وقت ولادت در سابع یا تا آخر بود مولود و مشکوچ بود **ایضا** اگر
 زهره به ستر بر ستر تحت الارض در برج منقلب باشد مولود و مشکوچ بود
ایضا اگر طالع آخر برج نوشت در خط باشد مولود و مشکوچ بود **ایضا**
 زنب و زهره در رابع و مریخ تاخر بر سابع یا مقابله مولود و اوج بود

طالع بهر سبب تالیف برج نموده است و در روی و خوش خوی بود **ایضا** زهره
 در وسط السماء با طالع و عطارد بوی ناظر مولود است و در روی و خوش زبان
 بود **ایضا** زهره در طالع و در وجه خوش و بهرام بوی ناظر در خانه قیامت مولود
 گشته و در روی و مملکت بود **ایضا** قمر و طالع تالیف زهره و ناظر زحل مولود
 گشته و در روی بود **ایضا** قمر ناقص النور ناظر برج بود در موضع جنوب مولود
 نشانی و جلد بود **ایضا** قمر صاحب طالع در شرق و بهرام و او مولود نشانی
 جلد بود **ایضا** عطارد در شرق قمر یا در خانه قمر بوی ناظر مولود نشانی
 سبک حرکت بود **ایضا** عطارد در وسط السماء و صاحب طالع با صاحب
 یازده ناظر باشد خاصه که منظور نرین باشند و قمر در شرق برج مولود نشانی
ایضا برج و طالع بی نظر مشتری مولود شتاب زده بود **ایضا** طالع حل
 یا قوس و قمر و او مشتری در سابع مولود شتاب زده بود **ایضا** برج و قمر
 سابع در خانه قمر یا در حدود و وجود خود مولود شتاب زده بود و بوی
 نظر گشته **ایضا** برج در سابع ساقط از قمر مولود شتاب زده و بی
 عاقبت بن باشد **ایضا** اگر قمر و صاحب طالع در سابع باشند و ساقط از برج
 مشتری مولود بلج و شتاب زده بود **ایضا** بلل و بلل و بی و بی گشته

و نانی

و نانی تالیف زحل در طالع و در وجه صاحب طالع مولود در شرق و روی بود
ایضا اگر طالع و در برج بود و زحل تالیف تالیف برج و زهره مقابل
 برج مولود در شرق و روی بود **ایضا** زهره و مشتری ساقط از طالع باشد و همچنین
 ناظر بر باشند مولود در شرق و روی و گرفت خاخر بود **ایضا** عطارد در وسط
 السماء برج ناظر بوی مولود عاجز و کاهل و در شرق و روی بود **ایضا** اگر مشتری
 در صورت زحل بود مولود کاهل و عاجز بود **ایضا** اگر قمر خالی اسپر بود بعد
 مخرج خوش شود مولود عاجز و کاهل بود **ایضا** اگر قمر مقارن زحل در شرق
 بود مولود کاهل بود **ایضا** چون مشتری از مقارنه زهره برج نبوده و در شرق
 غایب بود مولود کاهل بود **ایضا** چون مشتری از مقارنه عطارد برج نبوده و در شرق
 در شرق نباشد ناظر بعد اوت مولود کاهل و محسب بود **ایضا** چون برج و
 آفتاب در یک برج باشند مولود به کمان بود **ایضا** برج در سابع ساقط
 از سعدین مولود تمام بود **ایضا** قمر در سابع مسفرست از کوی که در طالع باشد
 متصل بکوی که در سابع باشد مولود تمام بود **ایضا** طالع عقرب مولود تمام
 بود **ایضا** سهم السعاده در جدی مولود آهسته و موزون بود **ایضا**
 قمر یا زحل در طالع یا عاشر ناظر مشتری مولود مستین آهسته بود **ایضا**

و نانی
 تالیف زحل در طالع و در وجه صاحب طالع مولود در شرق و روی بود
 و نانی
 تالیف زحل در طالع و در وجه صاحب طالع مولود در شرق و روی بود

پس چون هر که نام از مبادی و در باب ثلثات که در ایام تربیت و حج
 خوشحال باشند چون بابت تربیت یا در سبب مولود را بسیار است و باید که
 پس چون بابت تربیت کوکب قوی باشد و سالم از بختش مولود در تربیت
 تربیت آن مری تن در دست باشد و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم بر کس
 باشد خصوصاً که کوکب مری صاحبش باشد یا در او از ده بود پس رب باشد
 اول راجع باشد یا در مادی و برکت مولود کنند اما اگر این کوکب در عاشر بود
 مونس جز بطور افلاک و خود بخش دیگر با و شوند و در آن غنچه مولود از
 جانی بلند افتد خاصه که آن کوکب زحل باشد و اگر برج ابی بود در آب افتد
 یا جاه و اگر با وی بود از در یک یا روزنه خانه بفتد و اگر برج آتشی بود در
 تن و میان آتش و جاهها گرم است و اگر برج خاکی بود از دیوار افتد و
 زیر آب بفتد و اگر آن کوکب صاحبش بود مولود پس در و اگر صاحب
 شش بود عصبی و عطشی بد و بدیدار و در آن عضو که بان برج یا کوکب نسبت
 داشته باشد اما اگر آن کوکب مسود بود بنظر سعدی خواه امقالات و
 خواه روز و ماه و طبع با غیره بملی مولود را آفت نرسد و اگر برسد بجز
 گذرد و اگر سعدی در او تا باد و سوخت نکورد یعنی شش و دوازده باشد

نیز که

نیز که زده معرفت باشد **افان سر مولود** مرتب بر **اصل اصل اول**
 چون در پیش عمر مولود خبر برورد و کار کسی نداند یا آنکه از جانب خدای تعالی
 دخی با و نازل شده باشد بنا بر آن آنچه بوی بسیار و تجربه بهار رسیده از طرف
 مقدس پانجم معلوم باشد بقا و شخص بجا روح و جسم باشد و آنچه از و بقا
 روح و کیفیت معلوم شود از اسباب کونیه و آنچه از و بقا جسم کسبت
 او معلوم شود از آنکه خدا گویند و اول کسی که در کسبت و کیفیت عمر سخن گفت
 هر مس حکیم است که اگر علما گویند که او پس بی تربیت علی بنیسا و عبد السلام
 و بعد از او در و مونس حکیم است که یوسف پیغمبر باشد علیه السلام و ایشان
 بوی از آفریننده دلیل و شمار و کردار شش فلک و اربعی قادر محنت رسیده
 اند و خلفا که مکار خود گفته در رشته تحریر کشیده اند و بعضی از حکما و طبی
 گفته اند چون دو مولود سبک زای و آن واحد بوجود آمده باشند چنانچه
 شایع باشد از داده بقدر حالت پدرش باشد از راجح سیاح که از داده بقدر
 حالت پدرش باشد از همان زای و در عمر خردین گویند چه بقدر عمر پدر و جد و
 اقوام و قیام او باشد و این سخن در بسته و بیگل و شکل و خونی و خاصیت
 نیز گفته العرض در باب غرضات بسیار است بعضی گویند از یکصد و بیست

نیز که

نجار گفت و بعضی گفت اندک ز یاد بفرستد و بنیاد حضرت بنی
 و غیره نام هفتاد و شش سال و کرده و صورت زای آن حضرت باز
 شیش بنی آوردم و صورت زای یکیت اما
 لوح در توبل قرآن کبری موله شده و شیش
 در توبل قرآن وسطی بحرای وجود آمده و صاحب
 ثمره نقل از ابو مفر کتد و رکبات عمر که رسیداری اتفاق افتد و در وقت
 توبل قرآن وسطی و طالع کی اند و خانه زحل و مشتری باشد در مولود هتاری
 آفتاب سیلاج بود و کوکب دیگر قوی حال باشند و در سیلابی قر سیلاج بود
 و کوکب دیگر قوی حال باشند و در اونا ناظر به سیلاج یا که خداه ممکن بود که بود
 ساطاه قرآن وسطی عدد ریایه و آن ۲۴۸ باشد معرب چنانچه شیش
 بنی را واقع بوده و اگر این اتفاق بوقت توبل قرآن کبری افتد و لایل
 بقایام کرد و چنانچه گفتیم ممکن باشد که ساطاه قرآن کبری عدد ریایه
 آن ۴۱ سال است چنانچه لوح بنی را واقع بوده و اگر طالع باشد باشد
 و آفتاب در وی بسپرد و در مشتری در میزان به پانزده درجه و زهره
 در سرطان و قمر در جوزا و عطارد در جد و زحل در کوش و مریخ در جدی

آفتاب غلبه کبری دهد و قمر در اصغر تفراید و مشتری و کوکب عطایا
 خود باشند که جمع آن ۱۷۷۱ بهین ایام
 و اگر طالع موله باشد و مراکز کوکب
 ثبت شده مولود را ۲۲۲ سال عطیه
 در قرآن وسطی و طالع کی اند و خانه زحل و مشتری باشد در مولود هتاری
 آفتاب سیلاج بود و کوکب دیگر قوی حال باشند و در سیلابی قر سیلاج بود
 و کوکب دیگر قوی حال باشند و در اونا ناظر به سیلاج یا که خداه ممکن بود که بود
 ساطاه قرآن وسطی عدد ریایه و آن ۲۴۸ باشد معرب چنانچه شیش
 بنی را واقع بوده و اگر این اتفاق بوقت توبل قرآن کبری افتد و لایل
 بقایام کرد و چنانچه گفتیم ممکن باشد که ساطاه قرآن کبری عدد ریایه
 آن ۴۱ سال است چنانچه لوح بنی را واقع بوده و اگر طالع باشد باشد
 و آفتاب در وی بسپرد و در مشتری در میزان به پانزده درجه و زهره
 در سرطان و قمر در جوزا و عطارد در جد و زحل در کوش و مریخ در جدی

در کند و اگر آفتاب سیلاج باشد و در خطوط قوه باشد و سالم از پنج و طالع
 کوکب دیگر قوی حال باشند و اگر این حال قرار باشد باینکه کوه کوه
 ممکن بود که مولود ۱۸ سال عمر یابد که که عیله گری فرست **اصل دوم** در صورت
 سیلاج و که خدا **اما سیلاج** پنج دانه است اول نیر اعظم که مایه زندگانی و بیشتر
 قوه حیوانی با عقل است چنانچه دوم نیر اصغر است که مایه قوه طبیعی با عقل
 حقیقی و مایه کون و فضا است سیم سهم السعاده که باعث عیش و عشرت
 نیر بجا و صحت است چهارم جزو مقدم اجتماعی است قبول که بنا و وضع تواند
 بدنی و حالات مرتبه وی بر او است پنجم درجه طالع که چون روح باشد و در
 بدن پس چون زایط طالع متعلق است به باطن از کوکب و سیلاج است و در طالع
 تناری اول نیر اعظم کرم اگر درین سویت باشد یعنی ۱ و ۱۰ و ۷ و ۳ و ۱۱
 و ۵ و ۲ و ۹ و ۴ شایسته هیلاحت داشته باشد و الا لارکت او کیم نس
 نظر بر اصغر کنیم اگر در ۱ و ۱۰ و ۷ و ۳ و ۱۱ و ۵ و ۲ و ۹ و ۴ باشد
 شایسته هیلاحت و الا لارکت او نیز کنیم و در مولود سیلی قرار بر شش مقدم
 داریم چه رب النوبه او است پس اگر مولود اجتماعی باشد خواه روزی و خواه
 شبی جزو رابهم مقدم داریم و کرم اگر در او باشد یا باطل الا و اما

در

شایسته هیلاحت باشد و الا لارکت او نیز کنیم پس نظر بر سهم السعاده کنیم
 او تا در مایل الا و اما در بودنش سیلاج است و او را بود و الا لارکت او نیز کنیم
 و اگر مولود استقبال بود و روزی و خواه شبی سهم السعاده را مقدم داریم
 و اگر جزو پس نظر بر طالع کنیم از کوه نس فانی بود سیلاج باشد و الا لارکت
 نیز کنیم و چون مقرر بودیم که مولودی را که هر پنج باشد یا کمتر مولود در اطل
 عروط پیش لازم باشد چنانچه بطریق کوه **کثره الصلح** **تدلی علی طالع**
و طبع العین و اگر شایسته عدم لازم دانه است او باشد کثرین جلال الدین محمد بن
 عبد الله المیزدی را زایط در نظر آمد و مولود پنجاه و سه سال داشت و خود
 زایط او را بود بر صورت زایط چون نظر کردم نیرین در مپ شش و دوازده
 بود و شایط است و چون مولود استقبال بود سهم السعاده در ۱ و ۱۰ و ۷ و ۳ و ۱۱
 در ۲ بود و در درجه طالع زحل و زنب بعرب با و چنانچه در زایط مبین شود
 مرعجب آمد اصل و لا دتش چون شش بود و خود عمل کردیم نمود در صورت
 زایط نوشته شده بود و چون مولود معبر بود نظر کردیم از نوبت در درجه طالع
 بود و صورت زایط هیت و اختلاف برست در مولود دهناری و سیلی
 در این زایط بسبب فی و سیاهی با نمودیم تا رتت مشخص شود امنیت

سیلاج

در صورتی که
بسیار از
جمله
بسیار از
جمله

در صورتی که
بسیار از
جمله
بسیار از
جمله

اما که خدا بعضی کوکبی بود که در موضع خود صاحب خط بود و ناظر
بود به سیلاب و بعضی کوکبی که مستوی بود بر موضع سیلاب و ناظر به
بر سیلاب که خدا اینست و بعضی کوکبی که مستیلا لازم نیست بلکه چون بر موضع
سیلاب دنی خط باشد و ناظر که خدا اینست بعضی نظر مستیلا رکنه و مقید

بسیار

بسیار و خط نشوند و در کل نظر بر وجه مقید شده اند که چون بر دست
کائنات چون نیرین در شرف خود باشند در که خدا اینست و ناظر به
و اگر خدا کورات خنده بر خوش باشند باین که خدا اینست و ناظر به
نیرین معلوم شد سعادت هم و جزو به نصیب که صاحب این در شرف با حق
یا وجه باشد مثال هم السعاده در بیت چهارم در خانه زهره در شرفی
در وجه قرار این کوکب هر سه در شرف اگر در وجه پس هم را کمال وقت
باشد چه صاحب او در شرف است بدرجه و صاحب صد و درجه شرف و
صاحب وجه در درجه شرف چون در هیلاست کوکبی که خدا مقید و شود
اوتی را مقدم در عمل داریم و معلوم شد که کثرت سیلاب دلیل طول عمر باشد
و کثرت که خدا و دلیل طیب عیش باشد **نکته** ما حکیم اند زمان در
جامع خود آورده که در زایچه طالعی مستوی بر سیلاب زهره بود و ناظر به سیلاب
و زهره در شرف خود و بطالع پس زهره سیلاب نمرده بود و مار آهسته واقع
شده و آثر آن می باشد پس سیلاب ختم در آن زایچه شش است و باشد
اصل هم در استخراج علم و عمل در او بتوان اینست و سپان کرده می شود **نکته**
ناظر علم بر طریقی بن **نکته** اگر طالع روزی بود که در آفتاب او اگر

ششی بود کسبه و نذر از نظر کند تا کلام کوکب می شود و بعد بیان
 درجات سوا کرد و در وازده ضرب کند اگر از صد و سبب زده بود
 زیادتی را که در طرح تمام قانون عمر باشد نذر امان **اما دن عمر نذر و کسبه**
 و کونیه پوست به پیمت بعد در ج طالع از اول حمل کسبه و بخش کند تا قانون
 شود و بر هفت قسمت کند اگر کسب باشد دلیل و آفتاب بود و اگر دلیل او
 نرود و اگر **ا** بود دلیل او مرع نرود و اگر **ب** بود دلیل او عطار و بود و اگر **ج** بود
 دلیل او شتر یا بود و اگر **د** بود دلیل او زهره بود و اگر **ه** بود دلیل او زحل بود
 انگاه بعد میان کوکب دلیل و در ج طالع کسبه و بخش کند تا قانون شود
 و از آن و قانون اول که داشت نقصان کند آنچه بماند از دلیل حواء نام نهد
 و بخش مذکور که ابرو هفت قسمت کند و باقی را به سوره نسبت دهد تا دلیل
 دیگر معلوم شود و از این دلیل تا در ج طالع ببرد و بخش کند و بر دلائل حواء قسمت
 کند و کسرا در او بر دوازه بخش کند و بر دلیل حواء که و قانون است قسمت
 کند آنچه خارج قسمت بود سها باشد و کسروی بر دوازه ضرب کنند
 و بر قانون حیات قسمت کند خارج قسمت شود باشد و کسور بر دوازه ضرب
 کنند و بر سی قسمت کنند خارج قسمت ایام بود باز ضرب کنند و قسمت بیست

چهار قسمت ساعات حاصل شود باز ضرب کنند و بر هشت قسمت کنند
 خارج قسمت و قانون ساعات بود **طریق** چون سعدی در در ج طالع باشد
 یا ناظر بر ج طالع و از کوشش و پس در ج طالع میلان بود و آن سعد
 که خدا پس بر طالع بلدی در ج طالع رسالی کیه در ج بر هشت و چون محلی قاطع
 رسد نظر کند خدا یعنی سعد ناظر کنند و در آن وقت بخیر نیت کرده ساقط
 بود قطع عمر کند و اگر ناظر بود قاطع قطع کنند بکده به بیستی که طبع قاطع
 تقاضا کند و محل قاطع انقضی کند گرفتار شود و آنچه طبع کند خدا انقضی
 کند و محل او تقاضا کند دفع عیبت کند و ایشان این را از کسرا بخیر
 نموده اند و این از احوال معتبره جابجاست **طریق** که از قانون اول **کسبه**
 که بکشد آن وصیت کرده اند طریقش است که در ج طالع شخص را اجزاء
 ساعات موجب بکشد و در دوازه ضرب کنند صحیح و کسور و بر هشت
 قسمت کنند و دفع کنند پس قانون سبک کند که چهل است و نسبت قانون
 نسبت آنچه باشد از عدد حاصل ضرب همان کسور طلب کنند و ممولود
 مثال در آن قانون طالع مولودی بود **ص** اجزاء ساعات بود
حصول و در دوازه ضرب کردیم شد حاصل ضرب این **ص**

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسمًا من موسمي القرآن الكريم

الطاهر

[Faint bleed-through from reverse side]

عنوان کتاب

پیشانی

گہری وچھو لو

راوور حائ

1891

مستطاب و مستطاب

— 100 —

وہابیہ

و به عظمی که در کمر است

وہ جس کے لئے

卷之四

مسجد الشجره العتيقه

...

زبان عظیم کم ستو

22

[illegible]

44

و کواکب زیاد گشته و کم گشته و نیز بدین دستوار باشد و این عمل را بنام
العطف گویند و بدین عمل اختلاف بسیار است **طریق معتبر** بعد میان مرکزین
بدرجات سوا بگیرند و آنرا **اس** نام دهند و چون با درجات و قیاس کنند
مجنس ساخته باشند و بعد میان مرکزین که خدا سپند بدرجات سوا و
آنرا **مسافت** نامند چون درجات بدقیاس کنند مجنس ساخته باشند و تفاوت
نیز العطفین را **تفاوت** و **تفاضل** نامند و چون چنین را بشوهر کرده باشند
مجنس ساخته باشند پس مسافت و تفاوت ضرب کنند و بر اساس است
گشتند قطعه که خدا از آن مرکز حاصل است پس آنرا از عطیه مرکزین
بکاهند عطیه کواکب در همان جزو شمس شود **مثال** در زایچه طالع **صونا**
زهره که خداه بود و در مرکز سلیم بدین درجات **کدح** **اس** بود **ح**
مجنس وی بود **۱۴۸۲** و مسافت بود **ح** **مجنس** وی بود **۲۳۲** و تفاضل
بود **۱** **مجنس** وی بود **۶۴۴** حاصل الضرب مسافت و تفاضل شد این **۵۲**
۱۰۳۴ و چون بر اساس است که درم خارج نمشت شد این **۴** که عبارت
از پنج سال و یکماه باشد و که باقی را که هست این **۸۶۸** بر عدد ایام سال که
۳۶۵ باشد ضرب کردیم شد حاصل الضرب این **۳۱۶۸۲۰** بر اساس

44

منت کردم شد خارج محنت این ۱۸۸ اگر عبارت اینست شاه و هشت
 روز باشد و کمر باقی بود این ۶۵۳ برکه ضرب کردم شد خارج محنت این
 ۱۳۳۹۲ براس منت کردم شد خارج محنت این یعنی هشت محنت
 و کمر باقی بود این ۱۰۳۵ بر شصت که اجزای جانب است ضرب کردم حاصل
 کردم شد این ۶۲۱۵ بر هشت محنت کردم شد خارج محنت این ۲۶ که
 عبارت از دقایق باشد و با کمر باقی همین عمل کردم شد باقی این حد که چوب
 باشد **روح ج لوه** یعنی چنانکه هشت ماه و هشت روز و هشت ساعت
 و سی و شش دقیقه و چهل و چهار ثانیه باشد از عطیه کبری زهره که **ف** یعنی شهادت
 دو سال کم کردم باقی ماند این **ع و کانه ع و کانه** که عبارت از هشتاد و شش
 سال و چهار ماه و هشت و یک روز و پانزده ساعت و هشت دقیقه
 و شانزده ثانیه است و بهر جهت عمل بتعبد العظ **باب اول**
احکام خانه اول که آنرا طالع میهند و این بر سه وجه بود احکام معدود
 و مرکبات و شش کات اما **مفردات** در ضمن گفته آورده می شود
مکتب اول در بروج طالع اگر برج **حل** باشد مولود خود را نمیکند اندازد
 بجهت شکر گشتی و حیوانات و مولود شجاع و دلیر و مردانه و با محبت بود

در

و بسیار موی و چنگه و بزرگ چشم و خور و گوش و در اندک وزن بود **اول**
 فلکی از محل صورت ابروی قند باشد بالوله که در مار سپاه و در **مقات** غلام
 زحل گوید مولود در روز و نهار است و در بنی شده مولود پیشه صاحب
 جامع گوید مولود در وقت روز و فراخ شانی و اصعب و اندک گوشت
 و نیکو ساق اما بر ساق وی گوشت نباشد و بدست چپ و زیر بغل
 چپ علامتی بود و بسیار دوست و بسیار سخن و فراخ کننده بود
وجه دوم فلکی از محل صورت مردی غیر معارضت با چشمه افراخ در انداز
 بالا بزرگ و گوشندی و دوست دارد **صفات** غلام زحل گوید مولود شجاع
 و با هیبت و صاحب مال و بارانی بود و صاحب طمع گوید بسیار چشم او
 بیشتر از سفیدی بود و نیکو موی بود و طعام بسیار خورد و فراخ چشم
 بود و زود چشم و عفو بود و خواهد که نیکو کنی کند با مردم و بسیار بخورد
وجه سوم فلکی از محل صورت لوحی باشد که چرخ را در او پخته باشد و مولود
 ریزه در او مشیت باشد **صفات** غلام زحل گوید مولود دلیر و بسیار دل
 و محیل و با تر و پر بهشت صاحب طمع گوید مولود سرخ رنگ بود و پهن
 روی و بزرگ سپید و آهسته و نیکو شکل و بسیار سفر و بد خود و اگر در

آخر وجه بود مولود که در پشت موی و در پشت صورت بود **شود**
مولود سینه که بود و خود را می و خود را که دارد و در زخم اندازد
و سبب بیماری علت شود و مکرر اندازن و شتوات بد و سبب قراح
بشانی و در اندامی و سوراخ پستی قراح و بزرگ چشم و مختلف الخلق مطهر
کردن سبب موی و ضعف عقل و شکوفه شود **و ج اول** فلکی از نور صورت
جوهر و یکس بابت و زنی که در دگ **بسیار صفا** علام زحل کوی مولود سینه که
و در پی کار را دنی باشد پستی کوی مولود سینه بالا و عیب العوز و
اندک سخن و بزرگ چشم و سبب لب که بر گردن نشانی بود و بر مذکر او
باز نشانی بود و بر پهلوانان داشته باشد و سخن بسیار دوست و خدا
منت بود و در چشم که در ده و در چشم شود **و ج دوم** فلکی از نور صورت
زنی در قاص بود که **صفا** علام زحل کوی مولود با شتوات و خوش طبع
و عاشق پشه و هر زهره که باشد پستی کوی مولود که در ده و پهن سینه و
شیرین چشم و پهن گوش و در دوشش موی دارد و نشانی بود او را
در میان دوشش و جانی که سبب اندازند و نیک نخت و کران زبان
بود و اندامها و مختلف بود و قراح و پهن و زنی بود **و ج سوم** فلکی از

نور صورت فلکی نشان که با خاک بازی میکند و مردی که نان سینه و
مردی که بر لب میزند و سوره و میگوید و گفت حی **صفا** علام زحل
کوی مولود شش و خوش طبع و جامع سینه ها و باکو دکان لب شتوات
دشاد بازی کند پستی کوی مولود و شش چشم و نرم سخن و در از کردن و
شکوهی بر چشم جب او نشانی بود و بر قدم او نیز نشانی بود و
برخ زندگانی کند و بزنان و عفت کمز کند و اگر آخر برج بود دلیل بد نفسی
و خیانت طبع بود **ج سوم** مولود و کار را تعطیل کند و کار او زبفر و ا
افکنند و کامل باشد و کار بر زبان برود و خود را از مر است عالمه اندازد و
مستدل قامت و قراح سینه و نیکو هیات و این و کاست و کاست
او سب بود و **ج اول** فلکی از خود صورت مردی حکیم نویسنده و در شمار نجای
و صورت مردی بر تشوی کوی کوی سینه سخنان نرم در بیان کوی **مولود** حکیم و نویسنده
و مال دار و دروغ کوی و بذله کوی باشد و نیکو چشم و میگون موی و بر سر
دست او نشانی بود و در چشم که در بزرگ سینه بود و با یک ساق
و خود قدم بود **و ج دوم** فلکی صورت مردی نویسنده باشد با مزاج **مولود**
میل با شتوات و چهار موضع باشد و کدم کون بود و در زربل او

علامتی بود سیاه شیرین سخن و اندک سخن و با ملوک و نجاشات کند و ازین
و کره موی بود **در چشم** فلکی صورت مردی سیاه چرده سر و کوی بزبان
بندی **مولود** سیاه چرده و بزرگان و بدال منعم و شتم باشد و غلط آن
باشد اسفل و از اعلی سطر تر باشد یا بر عکس و در آن ها او اگر و خور و چشم
و واسع المعلن بود **طالع** اگر **برج سرطان** باشد **مولود** رسالتی درست و بار
و الفت گیر و با عوام و جامع صنایع بود و جلد و توانا و سیاه چرده و منول
فرخار بود و باریک روی بود و خور و چشم بود و چشمش کلام بود و آخر
برج جوزا سفیدی بر چشم او نیست که بدان چشم او سیاه شود **و در اول** فلکی
صورت کوهی که از چاه آب می کشد و سیر مار بزرگ و خر می کشد **مولود**
مزاج و بیهوش و فتنه گیر و خفاکش شده و نیکو چشم و نیکو روی و سوسسته
بر و در از پستی و پهن شدن او و او را در زیر بغل نشانی بود یا در زیر
صاعد است و او پاکیزه و غش و بزرگ و کافی و بسیار حلیت و زلفت
کردن که در چشم او زردی بود **و در دوم** فلکی صورت زورتی که در و طالی
بکار استاده **مولود** سفر دوست و مسافر و یا دشمنان و مانی که و کارکن
در یا باشد نیکو نیست بود و بر روی او نشانی از مرغی باشد و میان یا لاکم موی

و چشم او گرد باشد و نشانی سیاه بود و در چشم او و مجویب بود و در و طالع مرد
در چشم فلکی بر صورت نا و چینی که در او آب می رود و تیر و بهر و جانب مرد
استاده و در دستش کوزه با آب که از نا و بر کرده باشد **مولود** نو اگر و مرغ
حلیت و مدار علیه مردم و منعم و بدال بود بزرگت بر و و پهن سینه و اگر او است
از او در دل آن خور بود و بیهوش موی بسیار دارد و بزرگ سینه بود و خندان
طالع اگر **برج اسد** باشد **مولود** ریاست طلب بود و سروری و پیشانی جوید
صحت با ملک دارد و بایست و نیکو رای بود و هم و از رفتن اعلی انداخت
او غلبه تر و فزاج سینه بود و غضوب و رفتن اسل و کوبه اللقا بود **و در اول**
فلکی با صورت ملکی با تاج بر پشت و مردی که کج یافته باشد و هر زرد و شکل
می کشد و شیری که در پیشه با یک میزند و دوم بر زمین سینه و کرک با یک می کشد
و شبان اندیشه مند **مولود** ملکی باشد یا بر مرغی معتبر یا کج و مال و رستانه مردم
و حرف و صوت باشد و مال دارد و خایب سبب نال باشد و اندک سخن و
بزرگ شکم باشد و در رفتار سر اندر پیش افکند و اندک شرم بود و بسیار
موی بر و بزرگ سینه و خندان بود و در پشت روی او بزرگی که اید اما نیکو
روی بود و اشتهای و نیکو بینی و پهن سینه و باریک ق و در قدم او جراحی

اقامت را باشد **وجه دوم** فلکی می دی و انابر به میزند و سر و دست بگوید
 و کشیدگی میخواند که سبب موز و طبینوری برینست و نکته جاده دارد **وجه دوم**
 و داخل در جمع علوم دشواری را نند و بسیار موی بود و در میان است
 و برنشانی بود و کندم کون بود و کشیدگی و فرخ و من و سطرین **وجه سوم** فلکی کون
 شیر خواره و کرسی و جاده بی و بندی **مولود** و طعن طبع و مسافر و بر جاده
اگر طالع برج عقرب باشد مولود و شیخ و کشیده کار و تمام و سهوت دوست باشد
 و خورامها گشت اندازد و بسیاری در اندکشن هم رساند و از حق و انحراف باشد
 و بسیار موی و خور و چشم خور و روی نیکو روی در اسباق و قدم بزرگ
 و تمام و سر باشد **وجه اول** فلکی
مولود و نیکو و نفعی و نیکو روی و طبع بود و او رشتانی بود بر سر و شل
 بود با ازرق پهن سینه و پهن دوش و او رشتانی بود بر قدم چپ و پا دست
 و دست و عاقل و ادب و نیکو و پرقا هر اعدا بود و میان بالا و دوش و سخن
وجه دوم فلکی
مولود و مزاج رنگ و بزرگ شکم و خردوان و خور و ساق و میان بالا و بزرگ سر
 و نیکو روی و او را بر اندازد اگر و گشت نشانه باشد و ادب شیرین سخن و بسیار

مال و با حیا و از بزرگان منفعت گیرد و خشم گشته است **وجه سوم** فلکی
مولود کوتاه بال و بسیار جوده و طعم
 بسیار جوده و در رفت و او عیبی بود **اگر طالع برج و شتر باشد** مولود و کاهل
 و قیطر کار و خور از حرامت عالیه اندازد و ضایع روزگار بود اما صاحب
 و متقی بود و سهال لول و در اندان و سطر ساق و در اندوی و نیکو
 موی بود و در قضا بهتر از مواج نماید و خداوند ستور بود و سواری دوست
 دارد **وجه اول** فلکی
مولود و کران زبان و پهن سینه و شیرین چشم بود و او را بر پشت و میان است
 بود و او ادب و شیرین سخن بود و دوستان را از وی منفعت بود **وجه دوم**
وجه دوم فلکی
مولود و زرد روی بود و پوسته ابرو و بر سینه او نشانی بود بزرگ پستی و
 پهن روی بود **وجه سوم**
مولود و شتر باشد و بار گشت موی و در موی او صحنی بود و در اندان بالا و
 نیکو روی و پهن سینه و شیخ و او رشتانی بود بر ساق چپ و او یکم و ادب
مولود **اگر طالع برج جدی باشد** مولود کاسب بود و سخت گوش در جمع مال و

کجاء و پاره مال بود وقت سابقین نخستین اسفل روی او باریکتر بود از بالا
 و رویش به پوزه باشد و بسیار موی و باریک رسن بود **وجه اول فلکی**
مولود نیکو شخص بود و پهن سین و
 نیکو رشتار و او رشتانی بود زیر بغل او عاقل و حکیم بود و زرد رنگ و خرد چشم
 و بر روی او موی انگه بود و باریک ساق بود **وجه دوم فلکی**
مولود در امیات بینی زیست بود و
 خود دان و کران آواز و جوی و حقود بود بسیار سفر بود **وجه سیم فلکی**
مولود نیکو شخص و زرد رنگ و رشتانی
 بود بر روی از جانب چپ و بسیار دوست داشته باشد و زود خشم گیرد و
 خرد روی بود و چشم کلک بود **اگر طالع برج دلو باشد** مولود و سخن انگیز و دو آب دار
 و مکار و رنجده و مفتی و مال دار بود میان بالا و حقود و حسود بود یک ساق او
 سبتر بود از دیگر اما سخن بود و ظاهر الدم و اللون بود **وجه اول فلکی**
مولود فراخ دامن و خرد پشانی و بسیار
 موی بود و او رشتانی بر سینه بود و بر قدم چپ و دست دارد عدل و دشمن ظلم و جود
 بود **وجه دوم فلکی**

دراز بود و بسیار چهره و او رشتانی بود بر پشت و زیر بغل سینه و نیز خاطر بود
 و قدم فراخ هند و وقت رفتن **وجه سیم فلکی**
مولود کوتاه بالا و بیشتر بن سخن پاکیزه نفس باشد و باریک بینی و
 روی نروداشته باشد **اگر طالع برج حوت باشد** مولود و عقل و کفایت خود را
 مناصب عالی رساند مثل حدارت و وزارت و قضا و حکومت فراخ سین و
 خرد و سر و بزرگ هند باشد و بسیار خواب بود و سفید رنگ و در خلق او عصا
 بود و چشم او گرد و پشه **وجه اول فلکی**
مولود نیکو شخص بود و پهن سین و در زیر بغل رشتانی دارد و زرد قدم و اندام
 مستوی بود و با طبع و کندم کون بود و چشم او باز روی نرود و بسیار موی بود و
 خرد قدم بود **وجه دوم فلکی**
 بیش چشم و پهن موی روی و دراز دندان بود **وجه سیم فلکی**
مولود نیز نظر و فراخ سینه و کوتاه کردن انگه
 سخن در روی علم و سکون بود و با وقار بود **مقدم در احکام مفردات طالع**
در جات فلکی چون طالع باشد معلوم باشد که چون و قاتن اندکی گذرد بر و رجات
 از این و حکم بیشتر میان دو درجه باشد اگر با درجه از مذهب تاسی و یک دقیقه باشد

و آنچه بر خود لازم ساخته است که در جات فکری با صورت باز نماید
شکل است گفته و احکام درجات تعین شکوشت و بگویم تعلیمات **ششم** و اولی
غیر از این بیان کنم تعلیمات **خ** و آنچه متغیر باشد بی تعلیمات **اولم** اما در **جای**
حق جان بسیار موی بود و موی او جعد بود و در اندوی و بزرگ چشم و خود
کوش و در آن گردون بود **اول** صورت مردی که با او شجری و مرد زانی باشد
ششم سینه مرد و پارسا و سنگ عیش و به خود نافرمان بود **خ** پارسا و
سنگ عیش بود و در او بود که عاق ابون باشد **درجه دوم** صورت مردی که فکری
و دروش دارد **ششم** شکم و دست و پیر و دروشک باشد **خ** ناقص عقل و
ستوران با دست دارد و با کمره نشین و کمره کبک باشد **درجه سوم** صورت
مردی که در پیش چون دوی سگ باشد **ششم** فاسق و خبیث و سنگ اندوی
و بد عیش و مشهور بود **خ** فاسق و خبیث و سقوط و سنگ عیش بود **درجه چهارم**
صورت مردی که بدست پرستگار اندامین دارد **ششم** خوش خو و مقبل بود اما
و زود و بد افعال بود **خ** نیکو اخلاق و مقبل بود اگر عالم بود طلبی بر معاش بود
و اگر جاهل بود یا ذوان و ظلمه فحلا بود **درجه پنجم** صورت مردی که شمشیر بر
دارد **ششم** دراز با لادنی کور و بود **خ** دراز با لادنی کور و بخت و بخت

درجه ششم صورت آدمی مرده بسیار رنگ باشد **ششم** یک رنگ و درون
و متوق و مقبل و دراز عسر بود **خ** ماضی و بدنی است و دفع و سان باشد
درجه هفتم صورت مردی که گشتی نجه دارد **ششم** باری و در پیک باشد و گمان
و صاحب عجب و بسیار و عالیه **خ** نیکو و سیر و نیکو خراج و خوا بهاد و کور
چند و از عجب خبر و **درجه هشتم** صورت آدمی که او است و در سر که باد
سیر و در برابر آفتاب و کوی بسیار **ششم** گزاف کا و فضولی باشد
راغب و خیرات **خ** فضولی باشد و سخن علم و عالم **درجه نهم** صورت بزرگی که
او طعنت و بغا و سر او بر پشت وی باشد **ششم** کم عقل و بسیار جرئت باشد
و دراز و نر و بزرگان بسیار باشد **خ** کم عقل بود اما خطی تمام و آشنه باشد
از مال داری و کم خوار **درجه دهم** صورت زانی باشد که برست یعنی از طلا
داشته باشد **ششم** نریک و عالم باشد و جامع و دست و مرک او در غربت
بود **خ** عالم و نریک و نیز خاطر او را لاد و کار جامع مبالغت بسیار کند **درجه یازدهم**
صورت عیبی که بر خنک نشسته باشد **ششم** عاشق شه و طرب و دست و طرا
کننده و جوانمرد و صبور و شجاع باشد لیکن بقدر یکس نباشد **خ** عاشق و طریق
و شادمان و با مودت الا آنکه گنج دوست دارد و بسته برده بود **درجه دوازدهم**

درجه ششم

مردی و اشک منوی **بش** خست و عاقل و محصل و منفعت به روح گیت
ع گوید عاقل و متعل و معیشت از نفس خوانی و دروغ گوی که نداند **درجه پنجم**
 صورت مردی صاحب دو شاخ بود **بش** گوید که این و پنجم و فال گوی بود و
 نام بهره بود از دل مردم **ع** بستور گوید اما از جوانان بهره مند بود **درجه**
چهارم صورت مردی که بدست تازیانه از ابرویش دارد **ع** گوید عاقل
 درست دای و وطن او در هیچ خط نیست **ع** بستور گوید **درجه پنجم** **ع** **درجه پنجم**
 مردی که زنده پوشیده باشد **ع** گوید زبان آورده و جو اندو و کریم و هر چه
 برست نکوز و خشن **ع** گوید فاعل بسیار جت و بگو سخن و سخن و کریم بود و او را
 چیز که بجای خنجر گشت **درجه ششم** صورت مدبست که دو موند و وی از طلا
 استاده بر مبر **ع** گوید فاسق و دروغ گوی و جنبش باشد و صنعتها بار گیت
 کند و چرب است بود **ع** بستور گوید **درجه هفتم** صورت مدبست که دچا
 پوشیده **ع** گوید معیشت از گیت است وی باشد و با وجود کم معیشتی بدال
 و با همت بخشنده باشد **ع** گوید در بیشتر ملک عیش باشد و مال زیاده
 بقدر وی است بسیار **درجه هفتم** صورت غنیمت که گیت کرده بر تنی متعلق
ع گوید دست کار بود و صورت کرد و آهبا و روان دوست دارد

و باشد که سبب گشتن آب بود **ع** چوب ریش و شمش و مصور بود و کار نکند
 و آهنا جاری سازد و چوب گیت که در آب می رود **درجه نهم** صورت مدبست
 که بر سر تاجی از طلا دارد **ع** گوید شکر گیت و در زبان و طبع و طبع
 و گرامت دوست دارد اما زانی بود **ع** گوید گرامت دوست دارد و دوست
 بود و سبک و مغرور و نماند از دست بود و اگر کو گیتی در او باشد با ناطق و
 غرامت عالی رسد پس اگر آفتاب باشد یا شاه پست و اگر قر باشد کاه
 و تاجر مال دارد در میان تمام صاحب عیش باشد و اگر کو گیتی دیگر باشد
 بزرگ در میان منوبات آن کو گیت باشد و جمعیت از منوبات کو
 داشته باشد **درجه دهم** صورت کشتی سواری که در آب باشد **ع** گوید پو
 گوی و بر خستیا صورت و بسیار باشد و کم عقل و مست و درای بود و شکلی
 معانی را و مشکل بود و دست غنیمت و پست همت بود **ع** گوید صابر بود و
 نواب اما بسیار سخن و بسیار گوی و ناقص عقل و در امور ثابت بنود
 و حال کردن بود **درجه یازدهم** صورت حلقه از یا قوت **ع** **درجه**
 گوید با همت و شجاع و خشنده و جو اندو و در از ریش و مصور باشد
ع گوید شجاع و کریم و در از بالا بود **درجه بیستم** **درجه بیستم** صورت شیرینی

مغرب النطق باشد و حرف زنه **ش** گوید بزخت و به کار دست معیشت
 باشد **ع** گوید بزخت و شک معیشت و سه کردن عالم که دو قلند و صفت
 باشد **ط** **ص** **ب** **س** صورت کرکیت متوجه باری که او را دوست **ش**
 گوید کامل و شوم و شک معیشت بود و طالب رزق بود و نه اند که در نفس از
 بکست و خالق در ازق خویش شناسد **ع** گوید دیر و شک معیشت
 بود و طالب رزق بود و نه اند که رزقش از جایست **در ص** **ط** صورت
 زنی برهنه باشد **س** گوید کم عقل و رکیک رای و بد حرف و کردنش
 صفاتی فراخ و دشمن باشد **ع** گوید بدستور **در ج** **ه** **ا** صورت و گزین
 که دست در کردن هم کرده اند **ش** گوید که جسور و جلد باشد و قوی طبع و
 غلبه و خدا نارسن بود **ع** گوید خدا نارسن شد یا نفس شد یا صوت باشد
 و جلد **در ج** **ه** **ا** صورت قله کوچکی که در غیب طابع باشد **ش** گوید که بزرگ
 قدر و عظیم محل مسخره روزی و شک دل و دشوار کار باشد **ع** بدستور گوید
 و صاحب صنایع باشد **در ج** **ه** **ا** صورت کوچکی که میبونی در اوست **س** گوید
 که مردی بزخت بود و صغیر تن زرد و قام بیش متر و راسته و ساق
ع گوید بدستور **در ج** **ه** **ا** صورت مردی چو سون یا غلب **ش** گوید که رنج

کش و بسیار خوف و کاهل باشد که از هر خبر برسد و فانی و زجر الغال بسیار
 بکار و **ع** گوید که رزقش از کدانی بهم رسد و از کسبست خویش
 رستند **در ج** **ه** **ا** صورت مردیست که قیادت میکند و میباید **ش**
 گوید زنی باشد رستند و ضاعتی دارد که بدان کس میکند رنج بسیار و
 هر چه بکشد از **ع** گوید اگر مرد باشد بکسوت زنان کرد و کار زنانه کند
 و اگر زن باشد اغلب است که شوهر عیالی بود و رنج و محنت روزی
 بهم رساند یا بنا فروعات **در ج** **ه** **ا** صورت مردیست که با دشمنی برهنه
 خوب **ش** **ع** گوید این درجه کم طالع آدمی واقع می شود اگر بشود کرد و
 زشت رو و بد خلق و کم فهم باشد **الش** **در ج** **ه** **ا** درخت مرد **ش**
 گوید که پارسا و نیکوکار و طریقت باشد و در حرم و به کار و دایم کاری منفعت
 کند **ع** گوید صغیر و شک و وی در حرم و پوسته کاری کند که او را زبان
 رساند و سودمندش نبود **در ج** **ه** **ا** زمین بازنی در صحبت **س** **ع** گوید
 شوم و بزخت و بد حال باشد و در همه عریب بد کنجی و نادانی و بی عقلی **در ج**
 مردی بر کسی مرتفع نشسته **ش** گوید مولود کاهن و خیر و دروغ بکسوت
 راست گوید و بدان سبب بزرگ و باهتبار و مالدار شود **ع** گوید مولود

کاین جنس صاحب مدینه ذکر باشد و در دفع بجنورت است جلوه فرسید
و اگر کوکبی در او بود یا ناظر با وسعه مولود و بر است ملک یا منزه ملک
و اگر کتب بود بر است عالی رسد اما بعد نفی صاحب مال شود و اسباب
در کل از طبیعت کوکب است باشد در **درجه ۴** مردی که بغیر را که آب **درجه ۵**
کوید مولود مانند ستور باشد در بعضی دستها با پنج بسیار کند اما در آخر
عمر سعادت عظیم یابد بزرگ کرد در **درجه ۵** مردی که برست مصطفی را داد
درجه ۶ کوید مولود و بسیار گویا باشد اما در معاملات ظالم و
بی انصاف باشد **درجه ۷** کوید مولود بسیار پیچیده و دیر در نفس خود باشد **درجه ۸**
مردیست کندی پاک میکند **درجه ۹** کوید مولود و پارسا و نیکوکار باشد و دعا
وی بیشتر متجرب باشد و در آخر خویش از مکان آسوده خود کند **درجه ۱۰** مردیست
که زمین میکند کوید مولود و ضعیف تن و بدتر کسب و کاهل و مردم و سنگ
روزی بود **درجه ۱۱** کوید مولود و ضعیف و کاهل و اندک حلیت و مردم بود **درجه ۱۲**
مردی که دو موزه آهن پوشیده **درجه ۱۳** کوید مولود عالم و بزرگوار بود و از
علم و زنان و کودکان منفعت بسیار یابد **درجه ۱۴** کوید مولود عالم و مشهور و بلند
آوازه گردد و در او بود که مؤمن و مسلم زنان و کودکان و مودب باشد

درجه ۱۶ صورت عجب بسیار باشد **درجه ۱۷** کوید مولود خوش عیش و کم آفت و
خوبیست و عالم بود و بکار را از نیک معروف و مشهور کرد **درجه ۱۸** کوید مولود در دفع
و ذکر و عالم و نیک خاطر ذکر او جمل و اعمال او نیک بود **درجه ۱۹** در **درجه ۲۰** است بفر
طبیع و کوته بالا **درجه ۲۱** کوید مولود و نیک و کوته بالا و کرد و در ضعیف و
کوتاه عمر و در صحرای بسیار بود **درجه ۲۲** کوید مولود اندک
قوة و کوتاه عمر بود اگر خرابی و دبی بود و اگر شندی بود و در آخر بود **درجه ۲۳**
درخت زیتون است **درجه ۲۴** کوید مولود و نیک خلعت و در سر محبوب بود
و ساهمش ضعیف بود و در آخر عمر تواضع بسیار قدش زیاده شود **درجه ۲۵**
صورت **درجه ۲۶** ممکن افتاده **درجه ۲۷** کوید مولود و نیک و قوی و تمام خلعت بود
و مکار و خبیث و قادر بود و به آنچه طلب کند **درجه ۲۸** کوید مولود مکار و عیب بود
بزرگ خاطر و شدید القوه و روزی مند بود از هر چه طلب کند و جوید **درجه ۲۹**
مردیست بقتل مرد دیگر مشغول **درجه ۳۰** کوید مولود تمام خلعت و نیک و بسیار
علم و کرم نفس و نیک نیت و در آخر عمر و چ کند مکر و اکثر سخنش مواضع
مستبرک باشد **درجه ۳۱** زن دین گویا شد صورت او **درجه ۳۲** کوید مولود و نیک
باشد و در او شناس و عالم بطبیع حیوان و از معالجت او چهار ان شفاء

و منقش اندازد آن کند دور او گرد و خشت بسیار بود **ع** گوید مولود و مکر خشت
 در روزگار بیک سر و اعداد و جادو و طلسمات و نیز نجابت بکار برد **درجه ۱۱**
 بطبع جامه ها مختلف مشغول باشد **ع** گوید که مولود رسول بود و طووف شهر را
 بر این سبب کند **ع** گوید مولود مسافر بود و شهر بسیار کرد و در راه بود که رست
 ملک کند از شهر بی شهر **ع** گوید که اگر تو در این درجه باشد با نظر با او اگر
 کوکب سعد ناظر باشد باز روز مافوق طبعیت کند مولود و بر است ملک است
 و اگر کوکب نحس ناظر باشد بی طاقت و بدین نفعی نرساند کرد و مالدار شود
درجه ۲۸ مرد است سواد آموختن **ع** گوید که مریض و کاکار بود تا چهل سال شود
 بعد از آن صلاح او بنیاد مبدل شود **ع** گوید مولود در نیمه اول عمر خیر صلاح
 بود و در نیمه آخر عمر مضه و فاسق بود **درجه ۳۹** زنی که موی خود را او بکشد
ع گوید مولود بدین پیشانی کند که صنعتی با او باشد و هر دو کاسه باشد همیشه
ع گوید مولود از جمله مخمرف باشد و در او باشد که نده و زنی با سازد
 و از آن مجلس کند **درجه ۴۰** صورت ابرو یعنی که آب فرو بر نه **ع** گوید مولود
 خود چشم توینک و پارسا بود **ع** گوید مولود و پارسا بود و شاید که عیبی
 پارسا بود و او **ع** گوید که او را نور باندگ نظر از مضیه صاحب طالع

بزرگ صاحب عیال و مالدار و عزیز و محترم کرد **درجه ۴۱** **ع** گوید مولود
 صورت حامل جواهر و در **ع** گوید مولود عالم و عظیم باشد و بکثرت سخن گوید **ع**
 گوید بستر اما از مال روزی سند بود **درجه ۴۲** از آن که یکی بر پشت دیگری
 است تا **ع** گوید مولود و جوانمرد و کریم بود و او هم جانش نیک نفع نبود اند
 نیکی بیدی و از بی نیکی و مبدل شود **ع** گوید که در **درجه ۴۳** مرد است
 که با او غشوه **ع** گوید مولود عالم و ادب و خیر دوست بود و سخن نیک و
 صواب گوید و یار حق باشد **ع** گوید مولود و خیر صاحب و وحدت آثار بود و
 منی از حق گوید **درجه ۴۴** مرد است مصلحتی و بی گشای **ع** گوید مولود در نفع گوید
 و پیشرم و سرفا و در آن عمر بود **ع** گوید مولود کذاب دلی حیوانی غایت
 و هر در آن بی حقی کند **درجه ۴۵** مرد است که با او مزاق **ع** گوید
 مولود در شت بی صاف و زشت کار بود **ع** گوید مولود بدین همیشه و در
 و حرام کلال کجا برود و مرد بود **درجه ۴۶** مرد است که کتبی میخواند **ع** گوید
 مولود عزیز و دوست بود و میان مردمان و خدای تبارک و تعالی
 را بسیار یاد کند **ع** گوید مولود کرامی بود و در میان مردم و با جمیع **درجه ۴۷**
 مرد است که زنده ناست **ع** گوید مولود بزرگ اخلاق و کریم نفس

ولطیف غفر و کتب قدم مظلوع **ع** گوید مولود بزرگوار عمر بود و حکمایست
 دوست دارد و در مجلس محترم باشد از همه پیش **درجه ۹** م و سیت که غنی
 میکند و بر دایمی خوب بر رخ درخت بزمند **ع** گوید مولود تعلیم علم و ادب
 کند با وجود آن ناقص عقل باشد **درجه ۱۰** مرد مست عامل آدمی است **ع**
 گوید مولود در ویش و سکن و محنت باشد بجز مردمان و همه عمر خوش بود
ع گوید مولود ملکی بود جبار و محنت دل و خون دین و رضای خدای تعالی
 نگاه ندارد **درجه ۱۱** مردی که بدست خویش قوی دارد **ع** گوید هر که بدین
 درجه نماید پادشاهی بود کردلش و محنت دل و خون و ارض و انارست
 پس اگر نیرین خاطر باشد مالک جمیع زمین شود و پادشاه مستقل باشد **ع** گوید
 مولود برتر با و درویشان رحیم بود و بر امثال خود خود و حاکم بود
 و عالمی بود **درجه ۱۲** صورت مرغی کیر الاخوان باشد **ع** گوید مولود رحیم
 و پارسا و دلیر و خود را و در میان مردمان قدر بزرگ باشد و سوسه
 مظلوم است **ع** گوید مولود سبک رو بود و کشته طبع و شاد دل و پارسا
 و سبک اخلاق **درجه ۱۳** صورت رسته که با میمون صحبت دارد و بعضی
 گویند صورت مرغیت پرند **ع** گوید مولود شادمان و کریم و خوشدل

بزرگ

نیست که در اندوه و بخت نزار بود **ع** گوید مولود بخت و اندک عمر و عاق بد
 نادر باشد و عاقبت او بدین منوال بود **درجه ۱۴** آبلندی که در کنار و اطراف
 او کوه سفیدان باشند و طغنی که که او را هفت مرتبه **ع** گوید مولود دلیر
 بود و عسکر اندک خود در اقبال و او بار باشد و با در پی فرمان باشد
ع گوید مولود فرید و بزرگ تن باشد اما سبقت بود کار کند که مردم بر
 وی انکار کنند **درجه ۱۵** مری جاری **ع** گوید مولود بزرگ چشم و اندک
 عقل بود و در چینه ای که بزرگ است مردم مستر باشد بسیار کز **ع** گوید
 گوید **درجه ۱۶** صورت مردی دودست بریده باشد **ع** گوید مولود سبک
 زندگانی و اسوده باشد خدای را خشم آورد مردمان را کار افسانه نماید
 که با منفعت باشد جمیع دوست دارد **ع** گوید مولود بدین درجه کمتر است
 یا بد آنجا یا بد ناقص بود **درجه ۱۷** صورت روبا هی چهل باشد **ع** گوید
 مولود را حکم در شانزدهم مذکور شد **ع** گوید مولود زاهد بود و غلب
 آخرت و اگر زن بود پارسا و با نفقت بود **درجه ۱۸** صورت دو ماه که
 در هم چیده باشند **ع** گوید مولود در زهد و عبادت مانند فرشتگان باشد
ع گوید مولود ملکی رحیم و عادل بود و اهل ملک است او را سپند اما از و

نیست که در اندوه و بخت نزار بود

نباشد **در ۱۹** صورت دشمنی که بر حسب سوار باشد **که** کوبید مولود و مکی عادی
و رجم باشد و اهل مملکت او را نیز هت او خوشنود باشند و بر میت نیکوئی او
منفعت گیرند **ع** کوبید بید **در ۲۰** صورت حامل **باشد**
ع کوبید مولود و جابل و معجب باشد و مردمانی بسایگان را رنج نرسند
ع کوبید مولود و میان مردم صلح افکنند و توسط کنند و جن شناس و نیکو
با دوستان بود **در ۲۱** صورت کلاغی پرند **باشد** **ع** کوبید مولود و دوست
کننده و پای بود و مردم قول او را قبول کنند **ع** کوبید مولود و جن شناس
و عابد و واعظ و دوستان بسیار بود **در ۲۲** صورت مردی مرده و
زنی که بر او کرم میکند **ع** کوبید مولود و معرفت برتن خود و کنه کار و میند
دوست دارد **ع** کوبید مولود برتن خود کند و روزگار بیشتر بار کتاب
مناسبت کند **در ۲۳** صورت جانی بر دو زانو **ع** کوبید مولود و کوبید تیره
و شوم بی منفعت باشد اما عاقل بود **ع** کوبید مولود و اندک عمر بود اما عاقل
و باتدبیر باشد و دیگران از عقل و تدبیر او منفعت گیرند و خود از آن محروم
بود **در ۲۴** صورت شیرست که استاده است **ع** کوبید مولود و ناقص عقل
بود و بازمان و مردان نیکو کند و مطالعه کتب دوست دارد **ع** کوبید

کبت

کبت و مل کنیز کرد و فاسد و فاجر و زانی و لواط کننده باشد **باشد**
خار شود میان خلائق **در ۲۵** صورت مردی که بر پشت او مرد میت کوبید
کننده **ع** کوبید مولود و از زانو او دست بود و پارسا و علم دوست بود
و از شهوات دنیایی پرهیزکار بود **ع** تکان کوبید **در ۲۶** صورت تله بود
بود **ع** کوبید مولود و در خدای تعالی عاصی باشد و بر کار او خدا نارسد
جابل و پیاده و بی حفاظ بود **ع** کوبید مولود بی عقل و متبیر بود **در ۲۷** صورت
صورت بری معنی باشد **ع** کوبید مولود و عالم بود و در کار از یک و حکم
و مصنف و نیکوخت بود **ع** کوبید مولود و عالم بود و سپنا کار و مصنف
و انصاف خلق از خویش تن بدید و نیکوخت بود **در ۲۸** صورت
مرد میت که بگفتن آوخت اند **ع** کوبید مولود و نیکو کار و کرامت دوست
بود **ع** کوبید مولود و کرم دار بود و در میان راه دست دارد و موجب عقل خیر
و خیرات بود **در ۲۹** صورت بله **ع** کوبید مولود و در هیچ دین دست
نباشد و حق و صواب شنود و در همه حسنه است کند **ع** کوبید مولود
بد اعتقاد بود و دین آبا و اجداد کم کند و بناحق کرد **در ۳۰** صورت **در ۳۱**
در او صورتی نیست و بعضی کوبید صورت مرد میت بر تنده **ع** کوبید

مولود گشت مشیت و زینت بود و بخدمت مردمان محتاج بود **درجه** کوبید بود
بر حال و محتاج و حصر یافت یا مصلی و ز بود **درجه** اول **درجه** سرتان
صورت دیت بکل کشیده در ایوانی **درجه** کوبید مولود معلول بود در حال خوش
ولیکن در دست پای و تن او عیبها بسیار بود و در از قامت بود **درجه**
کوبید مولود معتدل بود در امور و در ایام عمر در اعضای او عیوب هم
درجه صورت مرد دیت نماز که **درجه** کوبید مولود دسر و سخی و بد خلق
بود و میل و همه با برای مردم و هنرل باشد **درجه** کوبید مولود سر و سخن و بی اشتیاق
و میل به و طرب بود **درجه** صورت مرد دیت ملتفت بقفا **درجه** کوبید
مولود در چشم معیوب بود و بیک که هر دو چشم باشد و بسیار خدمت و
شر و جو دیت معیشت **درجه** کوبید مولود مشهور و شجاع و خدمت دوست
بود اما در مسکن خویش اما کار مالی او برقرار نبود و تلفت شود **درجه** ساور و **درجه**
درجه کوبید چون یکی از این سه درجه طالع شخصی باشد و در روز آفتاب
در شب قمر و او باشد یا ناظر باشد مولود پادشاه عظیم الشأن جبار گردد
و اکثر روی زمین بلکه تمام حکم راند و قتل بود اگر مرغ ناظر باشد
چون از طبقه پادشاهان باشد و الا از طبقات خود در آن مرتبه بمرتبه اعلا

رسد

رسد و بیک که تجاوز از مرتبه خود کند **درجه** صورت عیبی که باز در باشد
درجه کوبید مولود در او چند جای بدن عفتان بود و عیبتان باشد و هر جا
که رو دهند و اسیر و ادبی بهره برگردد **درجه** کوبید مولود عیبتان و نامبارک
نحوه بود صورت سالی که رویش چون روی آدمی باشد **درجه** کوبید مولود
مکر و دروغ زن باشد و زشتیهای بسیار در او موجود بود **درجه** کوبید که
به زبان و کیش و نامرد بود **درجه** و مرطانی که در آب افتاده باشد
درجه کوبید مولود در نیا اول سحرش متوسط بود و در نیا آخر
قوی و خوشحال بود **درجه** خالی از صورت است **درجه** کوبید مولود
بسیار فرزندان و بکرمایه بود و علم دوست دارد و اخبار پیشینان مطالعه
کند **درجه** صورت مرغی بر نه باشد **درجه** کوبید مولود طلب بود
علاج بیمارها کند و خلق از منفعت گیرند و مطالعه کتب طبی دوست دارد
و با خرم او رسد زخم شمشیر **درجه** کوبید مولود حکیمانی علم باشد و از کتب
فارسی معالجات کند و در آخر عمر از آهنگ از ارشد **درجه** اندک پای
استاده **درجه** کوبید مولود مسکین و صاحب عیال و خد و اند حلیت باشد
و در آخر عمر در بسیار ربابه و بیک که از کتب یا وجه حلال بود **درجه** **درجه** **درجه**

صورت دو خداوند که در چهره ایشان **دع** گویند پادشاهی بشکون
و مندرمان بدو الیکن معقل و سپه دین اما در دنیا با بهره یوه و مکر
در مجلس حاضر شوند و محبت دارد **درجه** صورت کا و سبت که درخت
انگور را آب میدهد **دع** گوید مولود نیک بخت و دراز عمر و عادل و مقبول
سخن و رست گوی و توانگر باشد **دع** گوید مولود دراز عمر و جسود و بدینست
باشد و اهل علم را دوست دارد و بسبب علم و فرزندان او در آخر عمر زیاده
شوند **درجه** صورت مرد سبت چهار برگه که می خوانند **دع** گوید مولود
دراز عمر و جسود و بدینست باشد و اهل علم را دوست دارد و در نیمه آخر
عمر صاحب فرزندان شود و در نیمه اول فرزندان نباشد یا فتنه گوید
مولود و حکم خرب و دوست دارد فخرات و ادب و مصل و مهمات
و عالم باشد **درجه** حیوان خراب **دع** گوید مولود و حکم و خرد و سبت و مقبل
و ادب و عالم و فاسق بهمانی **دع** بدستور گوید **درجه** بد صورت کشتی **دع**
گوید مولود نیک بخت و نیک مرد بود و در کل امور متوکل و اعتقاد
او در عبادات صافی بود و نیک بختی شود و **دع** گوید مولود بدستور
درجه بد صورت مرد سبت که بدینش آوازی می آید **دع** گوید مولود و گونا

مکر و بافت بود و ماکلت اهل سلاح و تر از اخلاق و دوست دارد
درجه بد صورت چون طالع مخفی باشد اگر مشتری طریقه باشد یا معان
مولود صد ری بزرگت با قاضی عالیشان با محبت رنج مکان باشد
و اگر مولود بهناری باشد آفتاب و اگر سبکی باشد قمر ناظر یا مقبل مولود
پادشاه عادل عالم و حکیم و فاضل و رای نیکو کردار و بی طبع باشد
درجه بد صورت مخفی که بشیر اشارت دارد **دع** گوید مولود حکیم بود و نیکو
متنبه و در ایام آوسته علم و اهل علم زیادت شود اما در شرع
دین متعارف است یا ندارد **درجه** بد صورت کا و زرد و سواری
بر او باشد **دع** گویند مولود ملکی و مومن و خدای شناس
بود و کردار نیک دوست دارد و اهل مملکت او از همه آفات ایمن
باشند و مدت ملک و سفت و جاسال و چهار ماه باشد **درجه** بد
صورت ماهی و ماه نورانی باشد **دع** گویند مولود در ویش
کا اهل و نیک بخت بود و با مردمان آشنایی کند و کارهای خرد و سبت دارد
درجه بد صورت مار سبت که کلاغی نقشه وی میکند **دع** گوید مولود
عاقبت نیکو کار و نیکو کننده و رحمت کننده با مردم باشد **دع** گوید

حضور ما که فرزندک بود برتر آنکه ناقص النور بود **درجه اول** درجه اول
 اسبی وزنی طلبکار دوست **دع** گویند مولود را صبیح
 خنفس بود چون نجابی و طبالی یا نانی یا مردمان را سخن کند **درجه دوم**
 صورت روی شیرست **دع** گویند مولود عالم و خبیث و دزد و بانی
 و برنده از خویشان **درجه سوم** صورت مرغ خاکبخت که بر دست
 از دواستاده **دع** گویند مولود شجاع و دلیر بود و بدبکیش و مردین
 را سلطان غم کند **دع** گویند مولود زبردست و نیز خاطر دقت و غوریز
 و معند بود **درجه چهارم** صورت کشتی معلقی باشد **دع** گویند مولود زبردست
 نیز خاطر باشد در هر طریقی که کند او را حاصل شود اما کشنده و خون ریز بود
دع گویند درویش و بهر عمل بود و معند و در از عسر بود و چشم او در
 آخر عسر تباه شود اگر قدر این درجه باشد یا ناظر در جاه بفراید **درجه پنجم**
 صورت کاویست ناقص **دع** گویند مولود درویش و بیچاره باشد
 و بد کردار و پشه که بعد از چهل سال ناپسند شود **درجه ششم** صورت
 درخت برشته **دع** گویند مولود پادشاهی باشد که فروخت دل و
 پرچم منکر خدای و رسول و اگر رب النور بود و او پشه یا ناظر مولود بفرود

نظم

نظم عالم کبیر و صاحب خزان کرد و دو جوانی الوهیت کند **درجه هفتم** صورت
 مرغی بزرگ باشد **دع** گویند مولود توانگر بود و پستان زید و پست
 روزگار کند راند و بزرگی تمام سپاسد گویند که دارا و بن دارا و
 داد و بر این درجه زاده بودند **درجه هشتم** حامل السیف باشد **دع** گویند
 مولود پادشاهی بزرگ باشند بود و خدای را دوست دارد **درجه نهم**
 راگب الاسد باشد **دع** گویند مولود پاک طینت و مبارک قدم بود
 و پیوسته در مواضع خوش و خرم نشیند **درجه دهم** آتشی شعله کشنده باشد
دع گویند مولود بزرگ است و فراخ دل و مظهر بود و آواز بزرگی
 او همه آفاق رسد اما کتار و سخت دل باشد **دع** گویند مولود ملکی باشد
 توانگر و در آخر عمر نیک نخت بود و مواظن بسیار فرمان دهد **درجه یازدهم**
اسد **دع** گویند مولود ملکی توانگر باشد و لیکن شدنی
 بوی رسد که او را اسیر کنند و با خرم ناهستی بزرگ را پادشاه شود
 و گویند دارا و ابن های و سلطان بجز بن درجه متولد شد و اند
دع گویند مولود را بر پشت چینی باشد و بر مادر و پدرشوم بود و با قریبا
 نفع رسد **درجه بیست و یکم** رطل مغروب الوهیت **دع** گویند مولود کج پشت و

کوتاه کردن و شوم برآمده و پدید باشد و در کودکی بسیار که **درجه**
صورت مرده شده برآمده **درجه** که پدید مولود بزرگ کند و بلند است باشد
و کافر بشیر اربع و در حکمت هیچ انکسار کند **درجه** صورتی در
کفن چیده باشد **درجه** که پدید مولود عالم بخوم بود و با سر او شده باشد
و خیرات ایجابانی از او آید و خلعت او از باشد **درجه** که پدید مولود تو اگر
بر خلق بود **درجه** صورت زلفت خنده کنند **درجه** که پدید مولود
تو اگر بود اما هیچ طاعت ندارد و کافر و بد خلق بود **درجه** جامع **درجه** که پدید
مولود مرده از شکم مادر پرون آید و شوم بود برآمده و در وقت ولادت
مادر بیماری صعب گشته **درجه** موضع مرده و در فوج باشد **درجه** که پدید
مولود شوم بود بر والدین و زادن مادرش صعب باشد و پدید باشد
درجه که پدید مولود را عیوب بسیار بود نه معتدل مزاج بود و نه درست
شخصی و نه عاقل **درجه** صورت دستی بریده باشد **درجه** که پدید مولود
معیوب بود یا عیبا بسیار و یا بهم رسد چون کسکی و مغلوجی و آبله
و سبیل باشد **درجه** که پدید مولود پادشاهی بود فیلیت و بزرگوار و او را
بر آن باشد و در آن مرده و مظهر بود **درجه** صورت چهار پای صلب باشد

س

درجه که پدید مولود پادشاهی فیلیت باشد نه مذکور شد **درجه** که پدید مولود
اسب و پارس بود و اگر زن بود با عقل و متبیر و رای بود مولود این
درجه اگر در بطنه نماند باشد پادشاه او باشد مولود بزرگ است عظیم رسد
که نه حد آن صفت باشد بر است ملک رسد و صاحب اموال بسیار شود
و حکم در املاک و زمین بسیار کند **درجه** مرده است طاعت پرورش خود
درجه که پدید مولود در کم و پارس و اسپ و شیار و رزاق باشد و با عقل
و مردم بر جهان باشد **درجه** که پدید مولود مدین و پارس و شکست روزی بود و آخر
عصر او از اول نیکوتر بود **درجه** صورت زننده و معصا باشد **درجه** که پدید
مولود خاک و شکست روزی و دشواری زندگانی بود اما پارس بود و آخر
عمر او بهتر از اول بود **درجه** که پدید مولود ناقص عقل و ابله بود و شتاب نه
و ناخوش بود و کوتاه عمر و درویش بود **درجه** بسیار بان پر رگ است
می نماید **درجه** که پدید مولود تو اگر و اسپ و کریم باشد و اگر مولود زن باشد
در آخر عمر و درویش شود و یک چشمش تاریک گردد **درجه** که پدید مولود عابد و
زاهد بود و سخن خلعت که پدید و در آن عمر بود و اگر زن بود نیکو اخلاق
و پارس بود **درجه** صورت مغاره باشد **درجه** که پدید مولود ناقص عقل

و از عو بسیار فرزند بود و با مردمان حسن ساز کند **در صورت**
گیزی که کوکی داشته باشد **در صورت** که موله و نیلونی پسندیده که در مکتب
بسیار منفعت باشد مردمان را و خیرات و دست دارد **در صورت** که موله و نیلونی
مبارک بر جمع خلائق و بسیار منفعت باشد و محب خیرات باشد و اگر ب
النوبه ناظر باشد بخیر و طالع و عطاره خوشی و ناظر بطالع موله و دیگر ا
پیش از حالت طلبه خود رسد و بیک که پادشاه شود و صاحب مملکت
اموال و اراضی بسیار شود **در صورت** که دوستی که کبابی دارد و بخیر
در صورت که موله و نیلونی نام و بلند قدر باشد نام در **در صورت** که موله و نیلونی
بلند شود و عظم و دست بفراید و تا بهفت سال وی در آن حالت باشد **در صورت**
در صورت که بدست خویش کاهوی دارد و بکشت مشغولست **در صورت** که موله
مولود پارسا و عاقل بود و چنانکه استنباط کند که مردم از آن منفعت گیرند
و تبرک کنند و خوشین در او پسته و او را عطی بدید آید و راساق بانی
در صورت که موله و نیلونی و عاقل بود و از العاقل نفس خود چنانکه استخرج کند
که خلق بدان منفعت گیرند و خلق بوی تبرک کند و در سر او عطی بدید آید
در صورت که کلاغی بی کردن است و در سر کلاغی بی تبرکست **در صورت** که موله

مولود را به دستش روی بپاشد و با خلائق مخالفت کند و مردمان بد و غیبت
نمایند و تبرک کنند و تقرب جویند **در صورت** که موله و نیلونی از اهد و عابد و عو
از **در صورت** که موله و نیلونی در صورتی مشترک نصفی با دم و نصفی با رشت پست
در صورت که موله و نیلونی و سیم و کریم بود و مستجاب الدعوه بود و
مردمان را خیرات فرماید برفق و ضوالت مردم و دستها و چکمهها متوجه
او بر طرف شود و خلق سبب دور سلامت باشند و قومی از شیر بران
او را فرعونیت فرمایند و او بفرست افتد و بید حال ببرد **در صورت** که موله و نیلونی
و خلوت طلب بود و مردم تبرک و تقرب بوی جویند **در صورت** که موله و نیلونی
زنی باشد که سبیل در دست دارد **در صورت** که موله و نیلونی با زن کانی نیکوخت
و بکسر مایه تمام باشد و از تجارت مال بسیار جمع کند و عو بسیار یا بد و او
سپه را بسیار بود و چون بدید **در صورت** که موله و نیلونی پارسا و مستجاب الدعوه بود و امر
مردود و نهی میسر کند و او را و بخت آن بود که او را طلب کنند و او از
ایشان بگریزد و در غربت باشد **در صورت** که موله و نیلونی
در صورت که موله و نیلونی و حکیم و نیلونی بود و چنانکه با منفعت پروران بود
و او را فرزند نباشد فاضلترین اهل زمانه بود و پوسته قشقرق و اند و بخت

ع گوید مولود باز کافی بود روزی مستند از مال دنیا و او سپیدان
 شکلی باشد و پیر بپشت قوی دل بود **درجه ط** صورت زن و مردی که
 دست و گردن هم رده اند **س** گوید مولود پادشاه بزرگ باشد
 میان مردمان و علمای طبع و سپهرم بود و مدت ملک او دراز بود و
 او از کار فرودماند و مست شود مدتی **ع** گوید مولود عالم بود و حکم و فیلسوف
 اشراق کننده یا ملکی بود بزرگوار عظیم الشان ولی درشت قوی و در
 عزادار آخر عمر ضایع و معطل شود **درجه س** صورت بر طبیعت **س**
 گوید مولود نیکوخت و مبارک و مقبول سخن و خدای دوست و نیکو
 کردار و بیست گوشت و خلاق را مدمی و آسایش فرماید و از هیچ حیوانات
 و تغذیه ایشان باز دارد و عزادار باشد **ع** گوید مولود نیکوخت و
 مبارک و محبوب خیر و خلق را از وقایع و مصلحت باز دارد و خود نیز نکند
 اما اندک عمر بود **درجه ما** صورت مرینی که گریه کند **س** گوید مولود
 بزرگوار و خردمند و کرامی بود و دوست خدای بود و کارهای عجب
 و بغیرات اظهار کند که مردمان را از هیچ و تارکی براند و بزرگ است
 او و خلائق بصلح مبدل شود و این مرد سفید روی و سخن موی بود

و بیرونی او پست و نه بسیار بود و تن او ضعیف بود و سبب در شکم و رستم
 نشدن طعام لون او میان عینی و زردی بود و خفت آنگس که صحبت او
 در یابوستن او بشنود و وضیاع او یاد گیرد و بکار برود **ع** گوید مولود آگاه
 بود مبارک و عالم و تنبایی بسیار از دوست و بصلاح آید و خلق بسیار
 وی در آسایش داشتند اما ضعیف فرج بود **درجه س** صورت قبرست
 و گریه بر او کنند **س** گوید مولود رجم و پارس و بزرگوار و فاضل باشد
 و در او صلاح بسیار بود و صحبت زنان دوست دارد **ع** گوید مولود و
 فاضل و دوست دارنده زنان باشد و سخن کمتر گوید **درجه ح** صورت مرغی
 سیاه پرند باشد **س** گوید مولود ملکی بود و عزادار و سید و بسیار
 زیادت از آرزوی خویش و اسم و ذکر او بلند شود و در شکم او علی باشد
 که طعام اندک تواند خورد و فرزند بسیار **ع** گوید مولود ملکی بود و نجیب و شتر
 آرزوهای خود بسیار بدو بلند نام شود و طعام اندک خورد و از دور معده
 و شکم آزرده باشد **درجه بد** صورت غلامی که بدست سپی دارد
 و خنده میکند **س** گوید مولود عالم و فیلسوف باشد و بمطالعه کتب بیشتر
 علمای سپا یوزد و هر چه خواهد او را از علوم روا شود **ع** گوید مولود عالمی

بود فیلدوت که علم شریع و اندوهم حکمت و کتب بسیار تصنیف کند و در کتب
معاصد خویش در آخر عمر بسیار خدمت مولانا حسین بهتی گوید که این در
طالع منبت **دره** به صورت درختیت با همین **س** گوید مولود نیک
کردار و نیک رفت بسیار دشمن و گناه عمر و بد حال بود **ع** گوید مولود اندک
عمر و بد حال بود اما غیر بود در نفس خویش و دشمن بسیار دارد عاقبت مملکت
برست دشمنان بود **دره** **ب** صورت برکه پاشی که در او بسیار رخ باشد
س گوید مولود بسیار دشمن باشد و با و طعن نمایند و جایگاه ترکت
کنند پس آنگاه بر دشمنان ظفر ناید و کار ایشان دشوار کند و ایشان را
در هم شکنند و در میان شهر شود و ندانند که او را که گشت و دور و زبانه
گشته و بعد از آن او را دفن کنند **ع** گوید مولود حلال زاده نبود و بسیار
دشمن بود چون کار بر او سنگ شود ظفر ناید و آنچه با و کرده باشند عوض
کند **دره** **ب** صورت دو حید مختلف بود **س** گوید مولود مملکت اندک
ملک بود و نیتیم ولایت بود و از رعیت محو شد و نیکو سخن باشد
در حکمت و حکم و زاهد بود بعد از پادشاهی مردمان را سید و بد حال
او نیکو شود از آن برتر که در پادشاهی بوده باشد **ع** گوید مولود بر مادر

پدرش

پیدا شود و کارهای او بر وفق مراد بود و در تجارت سودمند بود و برادر
نیا و پسند **دره** **ج** صورت بسیار شعله منقیده باشد **س** گوید مولود
را بر این طاق باشد و اندیشان را بد بخوارد و سنگ تراشی و درودگری
کند و در استیانتن کند و فایده کسیر و بختی بسیار و مادر و پدرش
بعد از و مبت سال بزمند **ع** گوید مولود مستکثر رای بود و اعمالش رایج گشت
که از دو فوت خیال او از دشمنانی بود یا از گشت یا از استیانتن بود **دره** **ب**
صورت اکلید باشد **س** گوید هر که بدین درجه زاید مستکثر رای بود و او را
استیانتن باشد که فوت خیال او از آن باشد **ع** گوید **دره** **ج** **س**
صورت شخصی که حامل جامه باشد **س** گوید مولود در الون چشم دو باشد و از
حیث و خبت و بددنی و سنگ نغی و بددستی در نهایت بود و لیکن گناه
عمر و دشمنها بسیار بد رسد و از همه نجات یابد و بختی بر **ع** گوید
مولود را در چشم نقطه بود و بددش و مکار و محتال بود و گناه عمر و بختی
ببرد **دره** **ک** صورت معلم کتاب اطفال باشد **س** گوید مولود با و
بود و از و عادل و مصنف نگار باشد آنگاه زاهد شود و بعد از آن ملک
بگردد و از نو اگر رسد و غایب شود که ندانند کجاست و در سپاهانها بگردد

نایگاه که لمب و او را مده چایند و دو فن کنند و کور او را چهل سال
ز بارت که هسانه **خ** کویده مولود ملکی بود بی و منصف پس غایب شود
جانی که آنرا میزند و ساید شود بعد از چهل سال **دره** صورت شخصی که
آبش نقش میکند **س** کویده مولود که این بود که از هر چه خبر دهد در روز
به یاد آید و خطا کند و اگر بروج میزند و نفس کند و دست زند و هر وقت
خوبش بخارد **خ** کویده مولود و این کیش و زیرک بود و پیش از کفایت و
آخر خوشش خواب پنه و خبر داند که آن را و او را در آن اخبار خطا کمتر
افتد **دره** **ص** صورت میونی که بر سر درختی باشد **خ** کویده مولود بد
طبع و حسود و تباها حال و شتاب زده باشد و در و عتیا پوشیده از زبان که
کویده مردمان **خ** کویده مولود خوش طبع و حسود و درک و شتاب زده بود
و شاید که معلم و مادی بود و خلق از او منفعت یابند **دره** **ک** صورت
حامل معرفت باشد **خ** کویده مولود اگر فردا بود لمب و اگر توام داشته
باشد یکی لمب و یکی بزید و توام آنگاه بود که بدان نزدیکی ستاره باد و
ستاره دلالت کند **خ** کویده که مولود و او بود که بزید و این درجه توامان
و اگر دو ستاره در او باشد یا ناظر اسید بقا هر دو باشد و این درجه

سمادین

سعادست است **دره** **ک** صورت رو باه چرخ است **س** کویده
مولود و غیبت و فاسق و فاجر و جماع دوست بود و زنان او را دشمن دارند
و از زنان بهر بنیاد و مال و تباها کنند و او زنان را دوست دارد
خ کویده مولود و غیبت و عاقر و غیبت بود و خلق او را دشمن دارند و مال
او بدزدند و او بود که معلم و مادی بود **دره** **ک** صورت کسی باشد
رونده بجانم کوه **س** کویده مولود بی دست شود یا پیش معیوب
شود و در پیشتر حاطا نرید و لاوت او بر این شوم بود و مرک است و
سعادست این باشد و پیش از مرک یک روز بهر بنیاد **خ** کویده مولود
را خلقت ناقص بود و شوم بر این بود و او بود که نرید **دره** **ک** صورت
درختی باشد صاحب دوازده شاخ **س** کویده مولود اندک عمر و کوتاه بالا
باشد و باشد که در شب بارونی ببرد و شاید که سال نرید و در پنج و
بهار می و این درجه شوم است آنگاه مسعود شود که مشتری در او باشد
یا از مقابل در او ناظر باشد **خ** کویده که مولود کوتاه عمر و کوتاه بال بود
و او بود که شبانه روزی پیش نرید و او بود که شبانه روزی و این
درجه شوم بود مگر نه هر مشتری در او باشد یا هر دو ناظر باشند **دره** **ک**

قاطب النجاشی بود **س** کوبه مولود فقیه بود و منین و عالم کاردار و
دوست دارد و در ویش و چارگان را سبک دارد و این را بشناسد
شود و او غلامان را دوست دارد و صحبت با ایشان را همیشه **ع** کوبه
مولود غلامان فقیه بود و مشهور بطواط کرد اما اعمال خیر از وی بسیار
سرزند و فقر را سبک دارد **در** **ع** کوبه را کب منبر واقع باشد **س** کوبه مولود
خجست و طعن و تمایل باشد و دشمن روی نزدیک مردمان و هر که او را
شناسد افعال او را شکر باشد و هیچ کس را نخواهد و غایب و حاسد باشد
ع بسوز کوبه **در** **س** بسوز صورت **س** کوبه مولود بکل
اشیا کار باشد و هیچ خرم کند و دست کند و پوسته مردمان را و ششام دهد
و بسیار **ع** کوبه مولود مسطل بود و در غم خویش هیچ راحت نمید
و هیچ کس را در هیچ قصد نکند و مردم را مکتوب دهد و بد کوبه و بدخواه مردم
بود و هم و مونسش و اگر زهره ناظر بود مولود لوطی بود و اگر مرغ ناظر
بود نیش باشد و اگر زن باشد کار مردان کند و اگر عطار بود بود زن
بود چرخینه معاق باشد و اگر مرد بود بر خود اندازد **البته این همه اول**
صورت مرد است که هر بدست دارد **س** کوبه مولود بخت از فاجر

دخ

دخبت بود و طعن کنند مردم باشد و حق مردم بظواهر نگاه ندارد و بکل
و چنانکه کافی کند و بفر خویش جز حرام نخورد **ع** کوبه مولود شتابند
در کس مال و حقوق مردم کند و مکر باطل است و حرام خوار بود و
روزی او بیشتر از حرام بود **در** **س** صورت مرد است **س** کوبه
س کوبه مولود کم عقل بسیار جمل و اجتناب نده و فضول باشد
و هیچ کس را به حاجت نبوده و سنگ روزی و بد حال بود و بد خلقت و بد
صواب کار کند **ع** کوبه مولود اندک عقل و هیچ و سنگ روزی و
بدیش و در تدبیر اخطا کند و کار او مستقیم نبوده **در** **س** مرد است که یک
بدن و دوروی دارد **ع** کوبه مولود تن در دست و دراز نمیشد و
باشد که در یازده سالگی بخت و شش سالگی ببرد و در اهل بیت او هیچ
و بد حالی و نافرمانی بدید **ع** کوبه مولود بیماری بسیار کند و اندک عمر بود
و بکل که بعد از شش سال هلاک شود **در** **ع** مردی که بدست مرغ
مرغی دارد **س** کوبه مولود زشت خلقت باشد و چهره بکشد و کوشها
بزرگ چون کوشش میل و حرم خوار باشد و کرد حلال کرده و بسیار زندگان
کند و شوم قدم و کاهل و بی خبر بود **ع** بسوز کوبه **در** **س** مردی که بد

و خلق بسیار متابعت او کنند **در** زینت زانیه فرجه **که** میگوید
 تو اگر خوشتر از او پارسا و خوب اندام باشد و تن در دست و از شتر
 و شتران این و از تجارت مال گب کند و دریا و برادر مبارک باشد و
 بود **که** میگوید مولود تو اگر پارسا و نیکو تدبیر و درست فراخ و باد و شتر
 نیکو نهنگانی کند و از تجارت روزی نه بود و مبارک و نیکو اخلاق بود
در زنی عروس که بگوید **که** میگوید مولود و جوان و کرم بود طعام
 و شراب دوست دارد و جوانی مسرور بعلی که از آن علت کس نیز خوب
 روی و نیکو بود تا آخر عمر **که** میگوید مولود خوش سخن و نیکو اخلاق و
 بسیار خوار بود و جوانی بعلی تیره که بسیار غریب بود و نیکو صورت
 برت و نیکو تخت بود در غرضش **در** زنی برشته سوار که شتر
 برهنه در دست دارد **که** میگوید مولود عاقل و وزیر پادشاه یا پیر بود
 بر ظلم ماری و پندیده بود بکراهیت نفس و در از غر بود و حال او بلند
 بود نجاست و خلق کار او رسیده **که** میگوید مولود وزیر پادشاه یا پیر
 حضرت بود و اعانت ظلم بی اختیار کند و در از غر بلند مرتبه بود و
 آخر عمر کارش بهتر باشد **در** صورت فحاشه بسیار باشد **که** میگوید

نو که و غریز و کرم بود و در دست خویش و سلطان شناس و مقبل از جهت
 با احوال بزرگ کند و بکشد که او آن بدان علما اشارت کند بکشت و در
 اسافل او علی باشد که در آن پیر **که** میگوید مولود نیکو اخلاق و نیکو سیرت
 بود و صید و طعمه دوست دارد **در** صورتی غیب که هر لحظه بقیش شتر
 شود **که** میگوید مولود و عسر و زاری و در سعادت و در کوهی دارد و شتر
 خوشانش برهنه و او سید باقی این خویش کرد **که** میگوید مولود میان خویش
 مکر کرده و احوال بسیار کند و مقبول باشد بزرگ خلق و او را شتر گردان
 باشند و مثلاً الیه باشد و عاقبت کار او علی باشد که در اسافل بود **در** زنی
 صورت مرد است که بر شتر نشسته که در او جامه ها ملون باشد **که** میگوید مولود
 پارسا و نیکو باشد و با سفر با منفعت کند و او را دوستان بسیار
 باشند و اصناف و اقسام علمها دوست دارد و حاصل کند بمطالعه بسیار
 و در همه علوم امام کرد **که** میگوید مولود در از غر و نیکو تخت و ممتز این است
 خویش بود و در طبعی مادیش پیر **در** صورت که شتر برهنه باشد
 و در دست دارد **که** میگوید مولود نیکو تخت و بهره مند بود و مقبل و
 چون پادشاهان روزگار گذرانند و هر چه طلب کند از مراد آید بکین

که ز اند و بسیار چهار یک شد و عاقبت چهاری و بخیر انجا مد و در که ن اده
 علت بریشی بدید و بدان علت پیر **درجه** صورت خرسواری باشد **درجه**
 که دید مولود مطرب غنث بود و بطل و بانی کر بود به پوستها و تاشا
 درست دارد و بر شرب شراب شغوف بود و در راحت زید اما در پیش
 و چیزی نداشت باشد اما بمثل خود و غنث **درجه** که دید مولود غنث با معنی
 بود و پانچ و ستان دوست دارد و با جان مصاحبت کند اما در پیش بود
درجه که صورت کس باشد **درجه** که دید مولود اخبار و استوار و درست
 و کوه کان را تعلیم **درجه** که دید مولود و نیک و پیر بود اما کارهای او مستقیم بود
 و شب از جای بلند افتد و پیر **درجه** که صورت طایوس و مرغ خوش صورت
 بود **درجه** که دید مولود فرخ و بدست و بدخت و بر بخور و نا هوا کار
 باشد و در شب از بلندی میفتد و کسیر **درجه** که دید مولود را طبع بسیار عاقل
 بود **درجه** که صورت درخت است **درجه** که دید مولود جو اند و گرم و
 نیکو حال باشد و مردمی دوست دارد اما کند و مال بسیار بدست آورد و بر
 نیک و افصال بر دوستان خود نفقه کند و او را سپه باشد عالم و غنی
 نیک مرد و عاقل و از بود **درجه** که صورت مردی رسته باشد **درجه**

که دید مولود شب نه حال بود و فرخ و مکروه و بی سامان و پیران دارد و از نشان
 منفعت گیرد **درجه** که صورت میدانی سبزه خالی از خار و خش بود بقولی
 صورت مرد است که نزه در دست دارد و عقابی بر دوش چپ او نشسته **درجه**
درجه که دید مولود زاهد و عابد باشد و از لذتها و دنیا بی دور و هیچ شهوتی
 نزدیک نشود و نخواهد و کجا نه صورت سیاه قلع باشد و دایم روزه دارد
 و نماز کند و در ایام حیثش ذکر بسیار بخود و چون بمیرد مردمان ثانی
 خورند بر آنچه از ایشان فوت شده باشد و بدان سبب بزیارت
 کور او بسیار روند و بناهای عظیم بزرگوار کنند بر سر او و تبرکات
 بکورا و اعتقاد کنند که زیارت کورا و آفتاب را دفع کندی **درجه** که صورت
 صورت مرد است که بر دوش عقابی نشسته و در دست او نزه باشد
 و بقولی صورت مرد است مخلوق کج و جوا علی بطنه **درجه** که دید مولود
 نسکند روح و مقبول باشد میان مردمان و در کارها شتاب زده و
 متور بود و سکینه سخن بود و هیچ فرقه ایمان نداشته باشد و بیایست
 خسته و نشسته قایل نبود و کار فرغ خط بود **درجه** که صورت نر است جبار
 از خون **درجه** که دید مولود چرب دست و نیک دل و نیکو اندیشه باشد

مردی و نیکو اندیشه

و مقبول در شناسن نزدگان و متواضع بود **ع** گوید مولود فیلسوف میگردد
و محب خیر و بسیار صنعت و نیکو تدبیر و مقبول اکبر بود **درجه ۴** صورت
خونی روان باشد و بقولی صورت خست موزده باشد **س** گوید مولود از
دنیا بهره مند باشد و امید مای خوشیش باید و ملک عظیم بدو رسد و
حکیم و عادل و عالم و نیکو تدبیر و ستوده و از نوب و سیما و پیر علی السلام
برین **درجه ۵** اده بود **درجه ۶** صورت **ر** روشن باشد و بوی
صورت مرد است که شراب سید **س** گوید مولود ریاستی بزرگ بسیار
و مقبول القبول بود و ستمها با منفعت رند طایق ما و سخن او را امامانند
و اهل زمانه بدو منت گذارند تا چهار صد و هشت سال **درجه ۷** صورت
مرد است که سینه است میزند **س** گوید مولود پادشاهی دهم و بهره و قبل
باشد و مقنن و منظر اعدا باشد و روزی مندا اول مردان است بجز بکار را
او منت گذارند و رعیت نمایند و فرمان او را اطاعت برن **ع** گوید مولود منظر
بود و بر دشمنان و شاهان ملکی بود و نیکوخت دهم و دوست و از خلق خوب
و اخلاق حسنه و آداب او در توابع بسیارند **درجه ۸** صورت مرد است
نی که کرش در دست او است **س** گوید مولود مبارک و نیکوخت و نیکو

کار بود و مسیحا ثانی غنیمت باید و خرج کند و عاقبت او بخیر باشد **ع** گوید مولود
مبارک و نیکوخت بود و علوم و صنایع نافعه بوی منسوب بود و قوی بوی عداوت
کنند و او از ایشان رنجور شود اما برایشان ظفر باید **درجه ۹** صورت که
کوهی با سوراخ میکند **س** گوید مولود مبارک و نیکوخت و دهم باشد و علمها
و صنایع نافعه بدو آرد از جهت مردمان و با او گروهی خدمت و شایسته
و بر نیانند عاقبت او برایشان ظفر باید و بعد را هلاک کنند **ع** بدست و گوید
درجه ۱۰ صورت ماری بزرگ ترشند **س** گوید مولود بازرگانی متمول
و مردوق باشد در تجارت و بسیار اموال کسب کند و بغیر اوست خود
و نفقه کند و در خیرات مرست **ع** گوید مولود از آفرید و جوانمرد بود و از
تجارت روز بزند بود و مال بسیار بدست آرد و خرج نیکو کند **درجه ۱۱** صورت
جایی فی جزو کس باشد **س** گوید مولود مال بسیار از دام دادن هم رسد
و صفت کند تا آخر عمر **ع** گوید مولود بسیار مال و نیکو تدبیر و نسبت دین و
علم نفقه کند **درجه ۱۲** صورت هنری جا پری باشد **س** گوید مولود
پادشاه و پاکیزه باشد و بنزدیک سلطان منزلی باشد باشد اما اندک بهره
و بسیار عیال بود اول عمر تا آخر عمر بر پیر کار و دستین بود **ع** گوید مولود

بود و از سلطان نفعت و منزلت یابد و عیال او بسیار شود و عیال او
مستفت بود و در **درجه** مومنی که کبخی مد فون باشد **درجه** کویده مولود و عیال او
و فزونی روزی بود اما زاهد و عیال او و نیک و نیکند و پر بود
کویده مولود و عیال او و فزونی روزی بود اما زاهد و عیال او **درجه**
کویده مولود و عیال او و فزونی روزی بود اما زاهد و عیال او و نیک و نیکند و پر بود
مال و خوش طبع و ضرب بانی دوست بسیار داشت بود با زنان
و خج و دوست بود و نسل او بسیار شود و سفر با نیک و نیکند با فایده کند
و هر چه بدست آرد نفعت کند **درجه** کویده مولود و عیال او و نیک و نیکند و پر بود
و طبع و طرب و دوست دارد و زن بسیار کند و مال نفعت کند **درجه** صورت
مومنی که جهان در او باشد **درجه** کویده هر که بدین درجه نایب علم دوست
بود و در کتب بسیار نکرده و بعلم و کتاب فایده گیرد و او را مال و دوست
بسیار کرده و در آخر عمر بسیار تو اکر کرده **درجه** کویده مولود و عیال او
و در طرب و شست کند و بدان سبب مال او دوست بهم رساند و در آخر عمر شست
کرده **درجه** صورت مجلسی که حرکت در دوست **درجه** کویده مولود و عیال او
باشد کرم و بزرگوارتی یا بد میسر مردمان چنانچه واجب کند و کردارای

نیک

نیک کند چنانچه مدح و ششای او در عالم نیک شود **درجه** کویده مولود و عیال او
که شرف و رفعت یابد و اکثر مطالب و مقاصد سپا بد و افعال کند و نیک
او بدان باقی ماند **درجه** صورت **درجه** کویده مولود
راست کویده و مستفت باشد در معاملات و فایده کند و بود بوجه و در حله بود
نیک بود و او را سپری بود **درجه** کویده مولود و مستفت بود در معاملات و او را
پیران باشند نیک و دوست و کارای او بیشتر شایسته بود **درجه** صورت
ملکی مد فون و بقر بود کرشده **درجه** کویده مولود و مومن و بیت کویده و قربان
کننده مرتب و او روزه دارد و عابد و درست کار و حق کوی بود **درجه**
کویده مولود و متقی و مومن و مسدد بود و سلیم از آفات **درجه** صورت
آدمی کردن زوئی هر بود **درجه** کویده مولود و مومن و پرمسینه کار بود
درجه کویده مولود و مطیع خدای تعالی بود و بر طاعت او از هیچ مخلوق پاک
ندارد **درجه** صورت مجلسی بر عیش و طرب باشد **درجه** کویده مولود و خدای
دوست بود و در نصیحت یکنار **درجه** صورت کویده **درجه** صورت مجلسی
باشد **درجه** کویده مولود و در نیمه اول عمر بکره او بود و با هر عمر
نوبت کند **درجه** کویده مولود و ششای او عالم و پارسا بود و دولتی یابند و رونو

دنیا و چنین گویند که در جمیع احوال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
 بوده است **درجه** صورت سربت را کب بر ج **س** گوید مولود را
 بر تن بسیار باشد **م** موافق گوید **درجه** صورت سربت و کان باشد
س گوید مولود دروغ گو و فاسق و فاجر بود آخر عمر تو به کشتن **س**
 گوید **درجه** صورت ساقی آب کور بود **س** گوید مولود به غوغا و بدگو
 بود و با مردم کمر الفت کرد **درجه** صورت زمینی سبز بران کلهها و شکوفا
 الوان باشد **س** گوید مولود در راه زنی کشته شود و برنج رسانیست در میان
 باشد پس فنی بر او ظفر بایستد و او را بشیر پاره پاره کنند **س** گوید مولود
 عاشق و شاد باشد پس او را بکشد و کشته **درجه** زمینی بر اهدا بجا
 باشد **س** گوید مولود در بیسی بزرگ باشد که دین بد نشسته باشد و بر شرایع
 استقامت کند **س** گوید مولود بزرگ و پندش منکر خدا و رسول و از آزار
 رساندن دین و از این باشد **درجه** زنی که بدست قضی از طلا دارد **س**
 گوید مولود فاسق و پوفاد و برهنه و بدبخت بود تا آخر عمر **س** گوید مولود
 خبیث و بدبخت دل اندک و فاد و هرگز بدبخت بود **درجه** گوشتی
 که سیر بر گوت و خرم می اندازد **س** گوید مولود پوسیده و پاره بود و آفتی سابق

گویند

او است که از آن کسبرد **س** بر سوزر گوید **درجه** صورت جابجی که در
 میان خلابی سیر یابد میگرد **س** گوید مولود جابج و سخت دل و دیوانه
 بود و خدای شناس و بی سامان و در نجاشی اهل بیت خویش باشد
 است و او را در غربت بکشند **س** گوید در این مولود به خیر نبود و برادر
 و مادر و پدر از وی رنجور باشند و باشد که مادر یا پدر را بکشد و در غربت
 میرد **درجه** صورت مردی که در طلب خیری باشد **س** گوید مولود از
 نایه و دروغ زن و تمسک و غمناک باشد و از هر چه گوید و کند پاکت دارد
 و هر کس او را دشمن دارد **س** گوید مولود تمام و سخن نقل کننده و شسته اکثر
 بود و سخن کند تواند داشت و عاز بود و پاکت دارد و از هر چه گوید و هر چه
 از وی بگویند هر کس قبول کند چه او را هر کس شناسد و دشمن دارد
 که از سخت دل بود و مرگش به و عاقبتش به خیر بود **درجه** صورت
 مردی که حرکت قفا شده باشد بود **س** گوید مولود دروغ گو و سخت
 دل و کشته و بهر تو باشد و در ویش و نبشت و حال میرد **س** گوید مولود
 بدبخت و لجه و بی بهره بود و بی دوست و خویشان و قبش را ضعی
 باشند و این درجه ولد الزنا بود یا کسی که از پدر بگریزد **درجه** صورت

صورت رجب ثلث باشد **س** کویده مولود بخت و شوی بی بهره باشد
 و در بستر مهر **د** بستور کویده **برج المونس** **د** اول صورت مردی که
 اسب باشد و سه بر کفل اسب می اندازد **س** کویده مولود بزرگوار و توانگر
 و با قدر و محل و مبارک بود میان مردمان **د** کویده مولود شریف و توانگر
 و عظیم القدر بود و مبارک و روزگار باستانی که زاده و متولد شود
د صورت مردیست که را کب فرست و بر سر او شمشیری باشد
س کویده مولود توانگر و بزرگ قدر و بسیار مال و امانت و دینار
 و رحمت و سیرت بود **د** بستور کویده **د** صورت مردیست که صاحب
 دو اسب باشد **س** کویده مولود مبارک بود و مردمان به و تبرک کنند
 و دعای او مستجاب بود و روزی مند و مقبل و با بهره بود **د** کویده مولود
 مبارک بود و مرجع الیه خلق بود و مستجاب الدعوه بود **د** **د** **د** صورت
 کاوی صاحب سیخ بود **س** کویده مولود وکیل سلطان بود و کار را
 نیکرند و مبارک و روزی مند بود و خوشنده و باستانی زنده گانی است
د کویده مولود وکیل سلطان بود و مبارک و فراخ روزی و اصطلاح
 معروف کند **د** مانند اصطوانات از آهن امانت باشد **س** کویده

مولود از آیه و راجب بیاد است از روزه و نماز و رنج خویش اندام دنیا
 باز دارد و عالم بزهد و تواضع و تقشف فرگیرد و دست ما بزرگوار و شونده
د کویده مولود از آیه و راجب بیاد است از روزه و نماز و رنج خویش اندام دنیا
 صورت شخصی که باعث حبش باشد و پنج آن نماید **س** کویده مولود توانگر
 کند قدر بود و اطلاق و صنایع و عمارت بسیار بهر رسد و از حجت او
 در شهر اجاعی با عبادت شغل باشد **د** بستور کویده **د** **د** **د** صورت
 آتش شعله باشد **س** کویده مولود و وزیر ملک میند قدر بود و ذکر او بلند شود
 و خیره دست بود و متواضع و مجبول باشد و تا آخر عمر او از شوکر گویند
 و غلامان او سرای او عادت کنند و او را بکشند **د** کویده مولود و زبیری بود
 ریشخند القدر و ایشان محب خیر و مردم او بهستانند در همه کاری و عادت
 سرای او را عادت کنند و گشته شود بدست غلامان و بهر سلطان **د** **د** **د**
 صورتی از طلا و نقره و آهن ساخته اند **س** کویده مولود نمازگزار و شیخ
 خوان باشد و کارهای خیر بسیار کند و طریق مردمی سیر قدر و مرتبه او بلند
 گردد و هر چه دوست دارد و بپاید **د** کویده مولود مطیع خدا و رسول بود و حسب
 عبادت و شیره از مراد و سپایه **د** **د** **د** صورت ششتری دوم ابر است

کوبید مولود در نیت خدا بان زید و آرزوای خویش باشد و کم نانی
جستار کند و در آن سعادت باشد **کوبید مولود عابد و مسجود و حامل آن که بود**
و خولی دوست دارد و **درجه یک** و نیت صورت کوهیت شایع و بر اوست حساب
کری **کوبید مولود حکیم و طالب علم و فیلدین** بود و معانی و دقیق بقم و فکر
خوب باشد که مردمان از او منفعت گیرند و این درجه طالع ابوعلی سینا و امام فخر
رازی بود **درجه دو** موافق **کوبید درجه** صورت مردیت مبرخه و ارباب صادق **درجه سه**
کوبید مولود درست رای و نیک اندیشه و ستوده سیرت باشد مانند پادشاه
بزرگ و سفراء در از با منفعت کند و سلامت باز آید و او را و قرآن
مبارک باشد با شوهران خوب **درجه چهار** **کوبید مولود بکسور و درجه** صورت
مردیت ساز که بر شتری سوار است **کوبید مولود نیکو کار و جو اخذ بود**
و مردمان از او منفعت گیرند بضعه و علمها و مبرک اگر از خود بیرون
آرد و ایشان باراه نماید **درجه پنج** **کوبید درجه** صورت نصف شبی باشد
کوبید مولود بر سنت خدا بان عالم بود و بشرا و شرا حافظ از قرآن
و آنچه مردمان را بکار آید و او را بزرگت دارند **کوبید مولود عالم بود**
بشرایط ادیان و حافظ علوم و امین در کار دین بود و مفتی مسلمانان

بواسطه جود بود **درجه شش** بر سفر و راه دور کشیده و جاده چادر
باشد **کوبید مولود در همه عمر نیت بود و احوال او مستقیم نشود و**
تا او را زیاده از نیت نیست نیاید و نیت در طلب مشاغل **درجه هفت** کوبید
مولود شقی بود و هر چند سفر و حرکت بیشتر کند تفاوت او بیشتر شود و در
عزت ببرد **درجه هشت** صورت خیر و شکر در مقابل هم از دوری نمایان باشد
کوبید مولود را قدم بر مالد و پدرش بود و تا پیش از درویش بود
بعد از آن توانگر گردد و در توانگری پیش از نیت **کوبید مولود تا پیش از**
مغفل باشد بعد توانگر گردد و بعیش آید و اجداد نیت کند **درجه نه** صورت
مردیت که حامل **درجه** **کوبید مولود دروغ گوی و مانسوده بود و او را**
و کانی بود که از حجت او بند و غل غل سازه و جایگاهی دیگر که او را دار و ای
کشته آرند تا او بگردمان فرود شد تا بجز شود **درجه** صورت خانه که
باشد **کوبید مولود را در دهنه خالی از در و نباشد و بیماری بود که در**
شفا یابد و شاید که پشت و منته بود و در زیر مردی **درجه** **کوبید مولود**
منته بود و مرکب او بر سوانی و خرابی شود **درجه** صورت مردیت
مستکم بعلم و حکمت **کوبید مولود عالم بود و غیرات دوست دارد و**

اسرار علم فلک حرکات ایشان بنام دستها و سیرتها بنمایند که در موی
 پنجم در مین عالم و محب جزات بود **درجه بیض** صورت مردیت که است
 خری دارد و بر فلسفه بنام ده **س** کوی مولود مستور و در اختلف اطلاق
 و عزم او در هیچ کاری درست نبود هر که او را پسند از خشم او بگریزد از جهت
 کرانی او بر خطا **ع** کوی مولود مستور المراج و مختلف الراء بود بی نهایت
 و امور و بر خطا کران در هیچ شکم میرد **درجه قوس** مردیت قبل از
 مشهور **س** کوی مولود مبارک بود بر خویش و اهل بیت خویش در دین
 آشنایان شوم بود ولیکن بنیک کردار بود با همه مردمان و بهکس بنیک کوی
 و خواهد و بخیال میرد **ع** کوی مولود مبارک بود در حق خود و شوم بر دوستان
 و غایب کس نبود و ناما که **درجه کا** صورت مردیت که مرد را طاعت کند
س کوی مولود ملکی بود کیم ضعیف ترین ملکان و دست تران ایشان
 حکم و فرمان او نادر و او را و کافر بود بخت او رسول بر خلاف غرض خود کار کند
 و بجاقت برشت ترین حال میرد **ع** کوی مولود ملکی بود بی طرف نافه الحکم نباشد
 و در عبادات کامل بود و بر نهاده و کفر سری داشته باشد و بهیچ وجه
درجه کعب زنی که از پس خود زنی را بگوید **س** کوی مولود و زنا در نه و کونا

از پیش

از پیش و ضعیف رای بود مکر و قبیح که او را حاجت نباشد ابواب است
 خاطر و رای او بر خلاف و سستی راه نماید و پوست از خویشین در خشم نباشد
ع کوی مولود ناقص العقل و در از عمر بود و هیچ اندیشه در حق خود نکند که ز
 بروی و بال بود همیشه بر فو دشمنانک بود و او بود که زن و پرا از وی
 بر بایند **درجه ا** صورت مردیت که با او از بلند میخوانند **س** کوی مولود
 را در تن محبها مختلف بود و کور پستی و بد خویش و بیای و دامن بر اندام او
 بود **ع** کوی مولود را علمها بر تن بود مانند بهک برص و مانند آن **درجه کد**
 صورت مردی طبعش یکس **س** کوی مولود مدبر و شوم قدم در انده و
 دور کرد و مدبر بود پس از مرک ما و دیو است کوی او را از با رحمت تبار دارد
 و عاقبت در پیش میرد **ع** کوی مولود مدبر و شوم بود و بد پیش او را بر اند بعد
 از مرک مادرش **درجه کد** صورت مردیت که بگوی مالارود **س** کوی مولود
 غماز و خبیث و در زود بد نیست و جاسوس و مخطوبه و میان مردمان و مکرور
 خطالت گذرانند **ع** یکس کوی **درجه کو** مردیت میجر بر صورت خود **س**
 کوی مولود بد نیست و مدبر و مستلاد بر کور پست و سنگ پیش و در سختی بمیرد
ع کوی مولود بد نیست و در پیش او خیر نبود **درجه کد** صورت شریک بر او

و با است **نش** گوید مولود مدبر و محسن و بد فعل و بی سامان که بود و در
 نخی و نیک و نیکانی کند و در آب **درج** به سوره گوید **درج** صورت
 مرد است که تعلیمی پوشیده **نش** گوید مولود کا فر و دروغ گو و خود و بدانش
 و بدخت باشد همه عمر **نش** گوید مولود زشت خوی و بد طبع و هلاک حیوانات
 خواهد **درج** صورت دوم و پشیمانی از یکی گریزان و دیگری اورا گریزان
 باشد **نش** گوید مولود زشت روی و بد طبع و گران جان بود **نش** گوید مولود
 خبیث و بد اعتقاد و بد کان و بدخت باشد در همه عمر **درج** **نش** مردی
 که کجاست ابرقی دارد **نش** گوید مولود همیشه عاشق و رجم دل بود و خوب صورت
 و از اینها خشن و زبانش زیاد تر بود **نش** گوید مولود رجم و چوب دست
 بود و زود عاشق شود و نیکو صورت و نیکو بدن و صلح بود و ده ثانیه
 باز پسین کوس و لیل و لادت فاسق بود **درج** **درج** **اول** صورت
 مار است سیاه کرده **نش** گوید مولود بد مرد و خبیث و بد فعل و بی پاک باشد
 و بجا قیامت شود برشت **درج** **نش** گوید مولود بد فعل و بد نیت باشد
 و هیچ بهتر نشود تا او را کشند یا بکشد **درج** **درج** زمین پر شکند خرد **نش** گوید
 مولود سوره بان باشد یا شاگرد مردی یا سوره بعد از آن سطراری بجا نوزد

و بعضی

و بعضی بعد از آن صاحب عمل خیر کرد و از افعال سلطان **نش** همین گوید **درج**
 زمین سیاهی باشد **نش** گوید مولود راه زن و خون بریزد خون خوار
 و بدخت دل و شکست روزی بود **نش** گوید قاطع الطرق و سفاک
 و بدخت دل و شکست روزی بود **درج** **درج** مردی که بکلیت نادمید **نش** گوید
 مولود در ویش و بد بر شکست روزی و اند و هکین بود **نش** گوید مولود بسیار
 اندیشه و در ویش و کاهل و اعمال دشمن دارد **درج** **درج** مردی که دو کوساله
 در پیش دارد **نش** گوید مولود بد خلق و شکست معیشت بود و شوم قدم بر مادر
 و پدر **نش** گوید مولود شوم بود بر بالون و بد اخلاق و بد معیشت بود و شکست
 زبان بود **درج** **درج** زمین که بر زنی میگردید **نش** گوید مولود شکست و بدخت
 باشد و بخل و بیدین و بد دوست و بی شرم و بی برهبر و شکست معیشت
نش گوید مولود شوم مانند مادر و مادر او را بکشش تربیت کند و در اندام
 بود مادر رنج و شکست کند **درج** **درج** مردی که با و میکند بر مردی
 گوید مولود بدخت و دشوار زندگانی دشوم بود بر پدر و مادر و در خردی
 هر دو سپردند و جد و جد او را بزرگ گشته و از شومی او ایشان نیز
 بپرند او یا ندیده حال و در شقاوت و اند و عمر در از یابد **نش** گوید مولود

بعد از آن
 سوره سوره
 سوره سوره

غار بود میان مردم و هیچ خبر نیابد از گرسنگی سلاک شود یا در حبس
بر آن ترک افتد که شن جمل خبر در **درجه** مردیت بر دست خرمای و بر دست
شاهیت از یکان **نیمه** گوید مولود غار بود میان مردم و هیچ خبر نیابد
و مرد نیابد و در حبس از گرسنگی بمرده نام زد که او پس او نماند شود **درجه** همین که
درجه ط صودت بزی و گمانی باشد **نیمه** گوید مولود نیش و خشت زن
یا خشت پز باشد و در ویشی خجاسان نرید بعد از آن تو اکثر کرده **درجه**
صورت بدی باشد **نیمه** گوید مولود تن در دست و صاحب خیال بود
و معده او قوی بود **درجه** با شیخ خراف بود از بعد **نیمه** گوید مولود و پیش
خلقت و زیرک و نیز خاطر باشد و از خوردن چشم او و زیرکی او مردمان را
عجب آید و محصل و قوی معرفت باشد **درجه** مردی خفاک و خوشحالی
از و خبر **نیمه** گوید مولود و مبارز باشد و زهرچ کنند و گوید کین
ندارد و پد رشتن را بکشد و ماورکش را از شهر مرو کنند او در آن غم ببرد
همین گوید **درجه** صورت ملکی چار باشد **نیمه** گوید مولود غار و مخلط
و بد فعل و فضولی بود **درجه** گوید مولود غار و ساجی و فعلی در کار که او را بد
حاجت بود **درجه** مردی که مریر است میکند **نیمه** گوید مولود و حرا

نور باطلی زاده **درجه** گوید مولود و حرا فراده و ناپاک و مغتن و زدی و **درجه**
درجه مردی که بدست رست سخن دارد از حیوانات **نیمه** گوید مولود و میوه
و حست و ناقص اندام باشد و ضعیف بصر اما بزرگ هست و خداوند خلقت
باشد **درجه** گوید مولود و شل بود یا ناقص اعضا و عظیم هست و ناجر بود **درجه**
صورت مردیت که بر سر تاج دارد **نیمه** گوید مولود پادشاهی بود و حکومت
و پوسته بر اندام ظاهر یابد و مدت ملک او هشتاد سال بود و او هرگز ناخوش دل
بود **درجه** گوید مولود پادشاهی بود و معتدل که با دشمنان قتال کند و همیشه بر شین
مظفر بود و هشتاد سال ملک برانده اما نافه الامر نبود و او را ورطه است
و شکم بروی سینه کشیده **درجه** صورت مردیت که بر منبر از طیار قند باشد
نیمه گوید مولود و پوسته چار بود و بعد از ولادت هفت سال با هفت ماه
یا هفت هفته ببرد **درجه** گوید مولود و از هر هفت ساعت یا هفت هفته یا هفت
ماه یا هفت سال پیش بنود و بزاری میرد **درجه** قیل سواری باشد
نیمه گوید مولود و زیر پادشاه بود و لیکن ظالم و سخت دل و هر چه پس از
سخت سال که از عمرش گذرد عقلش تباه شود و در و بسوی نبرد **درجه** همین
گوید **درجه** صورت خوکیت که زبان از سلطانی **نیمه** گوید مولود

دو دوست او از طلا بود و بر سر او مرغی نشسته باشد **سه** گوید مولود و مادر
 و شجاع بود و از هر چه گوید کند پاک ندارد و شرف و جلال و قدر
 اندر مردان و اقران پیش بود **د** بستور گوید **درجه** که صورت از دماغی بر که
سه گوید مولود و نبخت و بی شرم و بد خوشت دل بود و ضاعتی و اندک
 خوش روز و زیست **د** گوید مولود شقی و شوم و بد اخلاق و حرب و
 و شکو احوال بود و کارهای لطیف کند **درجه** **د** مردیت که ریش بخت
 برست **سه** گوید مولود و لبر و متور و نبخت بود یا چاه کنی کند یا کشتانی
 یا نگاه بانی خرمستان **د** گوید مولود خداوند میو و جو بات بود یا باغبان
 یا نا طور و شک عیش و نبخت بود **درجه** **ک** صورت مردی که سب
 خاک ریزد **سه** گوید مولود و خوش شوم و شک و دزدی و خبیث باشد
 و بعضی از آنچه میدارد سپارد و آخر عمر کار او سیاه شود و در آن نمرد
د همین گوید **درجه** **ل** زنی خایض برهنه باشد **سه** گوید مولود و خلعت
 احوال بود که شجاع و گاه بد دل بسیار خرد و اند از مکر و حلیت و علم سلاح
 اما بکار نبه و بجافیت کشته شود **د** گوید مولود و دل از نا بود و خیر **درجه** **و**
اول مردی که بدست دو مرغ دارد **سه** گوید مولود و مردمان را بخیر و

دو دوست او از طلا

زنی خرمکشت ده زبان و حکیم بود و اهل زمانه و تبرک کنند و مردمان
 بسیار از سخن او راه گشت بایند و علمها بسیار بیرون آرد که مردمان را
 نماید و دارد و میکش نام زین **د** گوید مولود حکیم بود و دعوت کنند و غیر
 بود و اهل و ورکاه بوی تعرب کنند و سخن او بسیاری را در دست بایند **درجه**
 صورت مردی که بدست از شک باشد **سه** گوید مولود و پادشاهی
 قوی و جو اندر بود بسیار مال بسیار افضال نظر و منصور و بر و شمشان
 نماند **د** بستور گوید **درجه** **ج** مردیت که سب و دلفت و مشغول
سه گوید مولود خداوند سعادت و بهر بار بزرگ بود و قدر او میان
 اهل زمانه بلند و بزرگ بود چو کس در کتاب قد ماکر و طلب علم و معانی
 مردمان و دار و دادوست دارد و بزرگانی بهر آرزوای خود برسد
درجه **ی** مردی که مادر خود و بکاح درمی آرد **سه** گوید مولود و تا آخر
 بود و مانند پادشاهان زید و معاش او و تقانی بود **درجه** **ه** مردیت
 که امید ببال دارد **سه** گوید مولود و رنیمه اول عمر خود و در ویش بود
 و در آخر تو آخر کرد و مال بسیار جمع کند و عمر دراز یا بد و در مطالع
 کتب علمی غیبت نماید و خفت آگش که با این مولود آشنا بود **درجه** **و** صورت

دو دوست او از طلا

زنی باشد که شوهرش که بر پشت خوابیده و کسی جنبانده **سه** گوید مولود با درخت
 و مقرر بود و آخر عمر بهتر از اول بود از یکبارست مال و ضیاع جمع و خوش شان
 زید **ع** گوید مولود ساحر بود و در آن طاق و آخر عمرش بهتر از اول بود
درجه مردیست که بر روی شمشیری خورده **سه** گوید مولود صناعتکار
 عجب کس کند تا آنکه بسید و فراموشکار بود **درجه** شمشیری برهنه باشد
سه گوید مولود پادشاهی قوی بود و رجم و نیکو کردار و زنده داشتن
 قربان کردن و نماز گذاردن بر ستارگان زاد و مست دارد **درجه** طهور
 مردیست که عقاب شمشیر را **سه** گوید مولود توانگر بود و صنعتکار
 بسیار از دست او آید که شایسته پادشاهان باشد چون سراجی و خیاطی و
 شویخ با سلاح باضن **درجه** صورت مردیست که مردی را بسبیل نگاه داشته
سه گوید مولود اول عمر نبشت بود پس نیک نخت شود پادشاهان
 بودند و ریاست مردمان بسیار کند **درجه** مولود در اول عمر درویش بود
 و رنجور بعد از آن منزلت ملوک یابد و بر خلق بسیار تقدم کند و استماع
 او تا دامن قیامت بماند و در جوانی در غرمت افتد و در صحرای کانی کند
 و چنین گویند که این **درجه** طالع موسی بن جبرئیل علیه السلام **درجه** ماهیت

مردی عقاب کسی بر دوش

مردی سیاه

مردی استاده و سر بریده باشد **سه** گوید مولود زاهد بود بر صورت
 زشت گمان از شجاعت دنیا جبری نخواهد و نکند و او هوادار و دوست
 آفتاب بود **درجه** صورت مردیست که کمال اعراض داشته باشد **سه**
 گوید مولود کرم و جاف و خشک کردار و نیکت خواهد و دوست مردمان باشد
 خواهر و برادرها دوست دارد **درجه** مردیست که بر روی او **سه** گوید مولود
 مستین و مغل و سرور آورنده اصناف علوم و عجاای پوشیده که گس
 نماند و از جمله اولیا آفتاب بود **درجه** مکی منزه که مشرف بود بر
 موت باشد **سه** گوید مولود پادشاه عظیم و تخت دل و پرچم و ظلم و بی انصاف
 باشد **درجه** گوید مولود مکی بود فاجر و فاسق و شریر و هیچ چیز بد تا که ببرد
درجه صورت جنک کاهی که خلائق همه در گردن داشت **سه** گوید مولود
 درویش و بیچاره و بی یار و بی مالک و خوشنوار بود بی فرمان بود و در
 حق مادر و سماع غانی و بازی و نامحاری و کاهلی دوست دارد **درجه**
 مردیست که گوشت مردی میخورد **سه** گوید مولود پادشاه فاسق و فاجر
 و کشته باشد عمارت کند و هیچ کار نکند و غیره نمند و همه سرگردانند
 تا آنگاه که بمیرد **درجه** مردیست که در طلب مردی دیگر است **سه**

گوید مولود مکی باشد یا وزیر مکی بخت و کریم و رشید باشد با سعادت
 تمام **درجه ۸** مردیت که نای دروان و شسته میزند **ش** گوید مولود
 پادشاهی بزرگ و جواهر و دراز عمر و **درجه ۹** **بط** و وزن برکتی
 شسته اند **ش** گوید مولود پادشاهی مقلد و شکست ندارد بود و شکست
 باشد و علم بسیار استنباط کند **درجه ۱۰** **لو** صورت پادشاهی که آویز باشد
ش گوید مولود بهر حد ایمان آور و نوزد یک ایمن شود و بود
 نیک بخت و مقلد بود **درجه ۱۱** **کا** سر بر زنی باشد **ش** گوید مولود که در نر
 زبان جنیت باشد و بکل که غنث باشد **درجه ۱۲** **گ** صورت شخصی که فرغ
 کند و جانی او را که باشد **ش** گوید مولود که این و بخت بود از غیب خبر
 دهد و از حوادث و علم استنباط کند و جاده و یکنه بنا بر خواهد **درجه ۱۳**
 صورت جای که از آب انباشته باشد **ش** گوید مولود سوداگری و سوده
 گوی بود و نه اند که چه بسکوی و می شنود **درجه ۱۴** **کد** صورت صحرانی که باو نه
 بدختره آید **ش** گوید مولود مردی مبارک و ستوده و نیک مرد و خوب
 سیرت باشد **ش** گوید مولود مبارک و ستوده و نیک سیرت و نیکو خلقیت
 و رئیس اهل بیت و قوم خویش باشد و میان خلق مطاع بود **درجه ۱۵** **ک** صورت

مردی که اگر بکند باشد **ش** گوید مولود و تو اگر بکند و در اندر و هر
 مردی که بکند **درجه ۱۶** **کو** صورت مردی که امام باشد و پیش نماز **ش** گوید
 مولود که نوزد کتب و اخبار و بویس باشد و استنباط کند و اندیشه شک
 آتش **ش** گوید مولود و در کتب ناظر بود و اخبار نام حاضیه دوست دارد
 و نیکو داری و نیکو فکرت بود و استنباط علوم کند و مبارک بود و در
 جهان **درجه ۱۷** **کج** آبی که بر است **ش** گوید مولود با زر کافی بود و اگر با
 مال و ضیاع بسیار که از زمین مندا یا از ممت افلاک بهم رسانیده باشد
درجه ۱۸ **ک** صورت مردی که باشد و سوار بر مرغی **ش** گوید مولود
 پارسا و بر دار و عاقل و دمان اند و بیلاست باشند و قدر او بلند شود
درجه ۱۹ **کط** صورت مردی که صاحب دو جبهه باشد سیاه **ش** گوید
 مولود و عجب و و ضعیف عقل بود و کس در او شک کرد **درجه ۲۰** **ک** صورت مردی
 که بر کند نهی سیر کند **ش** گوید مولود و احق و چسب و بی نر و نیکت بود
ش گوید این درجه بهسبب مولود و بطبع بهایم بود **درجه ۲۱** **ک** اول
 صورت مردی سیاه صاحب دو جبهه باشد **ش** گوید مولود پادشاهی
 قهار و بزرگ منش بود که پادشاهان و یکران و برتند **ش** گوید مولود مکی

درجه ۲۲
 درجه ۲۳
 درجه ۲۴
 درجه ۲۵
 درجه ۲۶
 درجه ۲۷
 درجه ۲۸
 درجه ۲۹
 درجه ۳۰

اشان بود اندوی رستند رعایا شکوی اما محتاج بود با یکدیگر دست خلق
بود و یکدیگر که بهشت حاجت بود تا شصت و هشت سال پیش تنگی که در
مردی که اکنون می خور و باشد **ش** که میوه مولود و زیاده بود و
مقدم اهل زمانه و فقر و عالم و جلم بود **در چه** صورت کمتری که بهشت
بازی میکند **ش** که میوه مولود عالم بود با خبر اما مان که شسته و معاش
او از تعلیم این فقها باشد هر کوه و کان **راغ** که میوه مولود و صلح و عنایت بود و
کس از وی نه چندی بسیار دشمن بود و معاش او از قصه گفتن و مجلس شستن
بود و تعلیم کودکان **در چه** مرغیت بلای العنق که مرغی دیگر میوزد **ش**
که میوه مولود و کمند عیش و بد حال و محتاج بهشت تا شصت و هشت سال بعد از آن
توانگر که در دو سال بزی پس میرد **ش** که میوه مولود و متوسط الطالی بود و در پیش
نه توانگر بود و عسر و آذین بود و دل نواز و حادق یاد و بی طبعی بود **در چه**
صورت مردی که از چاه آب عطشی که در آب زده بدست میکند **ش** که میوه
مولود مردی بود پارسا و نیکو کار و توانگر و هیچ کس را از وی بر نمی نمود و
او را دشمنان بسیار بود **ش** که میوه مولود و اهو جی بود شتاب زده و سخن زود
گوید و او مطیع بود و بر خاست و در کمند او را زبان دارد **در چه** که بهشت

صورت مردی که از چاه آب
میکشد و بجای دیگر میوزد

باید از این
مهر

بخت **ش** که میوه مولود و راه و عاقل و کریم بود و او را مرد و راز
عسر بود **ش** که میوه مولود و رئیس بود و مطاع و توانمند و نویسند میان خلق
او را بدین سبب تعلیم کنند چون تعلیم ملکوت **در چه** صورت قندی که مطیع
خلق بود **ش** که میوه مولود و پش و ری باشد و در ویش و نه توانگر و مرد و آذین
او را ملکی و در خیره باشد و خود و همتا خوش تواند ساخت **در چه** حوصنی
باشد از رخام **ش** که میوه مولود و شتاب زده و مستور و احق بود و خوش شتاب
گوید و هر کار کند که او را زبان دارد **در چه** مردی که بهشت میرد **ش**
که میوه مولود و ملکی بود و بخت و پوسته و در حرب و اضطراب باشد و بهشت
برنج سالن بزی پس میرد **در چه** جوت شخصی که بهشتی میرد است از خوش شدن
ش که میوه مولود و ریبی باشد که مردم مطیعش باشند و دست و شریعت
در مردمان از دست بول کنند و ریاست او این نوع بود و استبار او پس مردم
بیشتر از اعتبار ملکوت بود **ش** که میوه مولود و صاحب مقالات و عذاب بود و
مطاع میان مردم بد بخت بود و کارای آخرت او نیا بود و خود و خود را ضائع
کند **در چه** صورت طفلی که بهشت **ش** که میوه مولود و کران زبان و
کمند باشد و در هیچ کاری راه نبندد و در بی تمیزی و بی عقلی چون سستور بود

غ کوبید مولود از دایمان حق بود اما در مذمت و عید است او شبی بود
 در **ج** صورت مرد است که خج و زنجی میکند **ش** کوبید مولود یکمی
 باشد که دروزه بسیار دارد یا خبری نوز که خاطرش صاف شود و علم را بسیار
 پروان تواند آورد و در دفترها بنویسد **غ** کوبید مولود که آن زبان کند نام
 بود در **ج** صورت مرد است که بدست است **ش** چیده دارد و در
 دست چپ ارمه دارد **ش** کوبید مولود باز که نانی توانم بود و خوش ذر که
 چون باوستان از نماند کانی کند تا آنگاه که مبر **غ** کوبید که مولود و دست
 ریختم باشد و صغیف عقل کار برای نویسنده و چشمش را داخل کند و در ذر که
 بگردانید که از د و عاید و شکر و صغیف کتاب بود و خوش زی بود در **ج**
ی صورت مردی که گرسنه بود **ش** کوبید مولود که هر بان در چم و نیکو
 کردار بود و لیکن کم عقل بود و احوال او مضطرب بود و او را آفتی است
 که دشمن بر او ظفر بیاورد و هر دو چشم او میل آید و آفتی کند تا نماند شود و
 معنی در پنج آن بماند و فرموده بشد **ج** **ی** شخصی بشیر حکمی میکند
ش کوبید مولود و در پیش و چهاره زید چهل سال پس مادر و پدر او بشیر
 و از بمر است او توانم شود پس چهل سال بزند آنگاه نیر **غ** کوبید مولود با کمر

بخت

بخت و خبث بود و در **ج** **ی** حامل مرغ خانگی زهر فزوده باشد که مرغ خرف بر
 موت باشد **ش** کوبید مولود و یکمی شد لطیف دست که زمار با قد جفت خال
 بتان چنانچه اهل زمانه از مثل آن عاجز باشند با ستواری و نیکو و باین همه عاید
 و زاید و مقبل بود **غ** کوبید مولود و در پیش و چهل سال پس توانم شود و یکمی
 بود و در کشن مرغ خلق بود و در **ج** **ی** صورت است که خلاق در او غرق شود
ش کوبید مولود و عالم و زاید و عاقبت بود و او سبب افتد و در هر کار است
 بخت زید و شمشیر **غ** کوبید مولود و نیکبخت و در **ج** **ی** است و پارسا بود و هر کار
 زود از دست او برآید که خلق تعجب کنند و در **ج** **ی** دو کا که با هم در جفت
ش کوبید مولود پاک و زاید و نیکو کردار و خدای ترس و زان همه رو میا
غ کوبید مولود و عالم و فیاض و پارسا بود و یکمی و عاقبت او بر همت
 بود و در **ج** **ی** بر مرغی استاده و در یکم آن موضع میکند **ش** کوبید مولود
 بزرگ که هر دو توانم کردیم و جوانم و نیکو کار و پاکیزه و در از عمر بود **غ** کوبید
 مولود و نیت زاید بود و در غبت نماید در اصطلاح معروف و خیر یابد از جای
 که امید دارد و حق تعالی از خاطر او آنگاه دارد و در **ج** **ی** **ج** **ی** شخصی که
 بر خشت کتیه کرد است **ش** کوبید مولود و یکمی صغیف بود و در ملک خوش لیکن

بفرزگار و پاک باشد و باخ چشمه را او بگرفتند **درجه کا** زنی آبتنی بود
شبه گوید مولود معیشت از دست گاری خویش کند بهر عز و پیش و میان حال
بود **درجه** گوید مولود وزیر عادل بود و غایت گشت نشود **درجه** مرتب بود **شبه**
گوید مولود از دست ریخ خویش بگردد و اندک چیزی او را فاضل آید و همه عمر
چنین روزگار کند **درجه** صورت مبهوتی که بر شکم او مینویس بود
شبه گوید مولود بنجل و خار و نیکخت بود اما حق در دست باشد **درجه** گوید مولود
از اصل علم صلاح بود و حال او بسیار بود اما در خدمت باشد **درجه**
مرد است که در سینه نشسته و در هنر بسیار است **شبه** گوید مولود بسیار
خدمت مردمان کند و بطعامی قانع باشد و زیاده از این بسیار **درجه** گوید که آن
درجه نیکان و خادمان است اما بخت بد است بود **درجه** که فریاد
میکند مردم را بچونی **شبه** گوید مولود سسنگ تراش و قادیان و هزار و شصت
باشد بهر عز و پیش **درجه** گوید روزی وی از خدمت کاران فرعونان بود **درجه**
مرد است که سسنگ اندازد و بطلای **شبه** گوید مولود با دست و رجم و پاک
و نیکو کردار و خردمند بود **درجه** که مرد است که جنگ میکند بغیر و خشم
میکند و بختش خود را بازی میکند بیکر خود **شبه** گوید مولود توانگر و فراخ روزی

ناله

فراخ کار و بخت کند مال و معرفت باشد و او را در هر شهری ضیاع و عقل
باشد **درجه** صورت بری باشد که نشسته از دنیا فانی **شبه** گوید مولود
عالم و فقیه باشد اما بدینیت دور و یار قاضیان است **درجه**
و آخر عمر درویش شود **درجه** صورت زنی که مردی را میکشد **شبه** گوید مولود
واضع شریعت و ناموس باشد و مردمان را دعوت کند بعضی نشوند و بعضی نه
و ذکر او در عالم بماند **درجه** گوید مولود و نمب و عالم و حسود و حسیب نظم و تشریفات و در
ابتداء معاشرت ظلم کند پس در آخر عمر از ریخ و زبان مال و خضه هلاک شود
این **درجه** طالع امام ملعون و حیوانی بود و حال او چنین بود **درجه**
مرد است که کجاء میدهد و سپاهی **شبه** گوید مولود پاهایش کار میکند و
بکشته اطهار زند کند و مردمان را بپند دهد و قوی بسیار رنج او شود و مال
بسیار جمع کند پس سپرد و مال او را نشان سپرد **درجه** گوید مولود افکار بود
و واعظ و مجلس دارد و بظاهر زهد بود و غایب اما غیب ترین خلق بود و در دنیا
و آنچه هیچ کس از دینی پورته که ارد **درجه** **سیم** در صورت و کیفیت
کواکب مغر و از **درجه** نقل از جامه سب نامد گویند سدا و بهر نمون **درجه** مانه
و حید او به بدن آدمی و او در هفت دست چهار بجایست رست بالا

توبین همه کوز و از دو دست دوم پنج نذر دارد و دست سیم چار و دست
چهارم دم نوش و در جانب چپ سه دست بالاد همه کلک نه بین کفی
دست و دست پنج دارد و دست سیم غریبال و دوشی دارد چون چوک و بر سر او
نواجی از نر باشد **فصل** اگر صاعد باشد و مستقیم و در حد خود باریج خود باشد
و لیت بر سلامتی و استقامت احوال دشت طو اگر در حد شتری باشد **لیت**
بر فوج و سلامتی و اگر در حد معی باشد **و لیت** بر نشت طو و امور و اگر
در حد زهر باشد **لیت** بر تزویج و کس و و اگر در حد عطار باشد **لیت** بر
علم و دانش و در علوم هندسه و فلسفه و ادیان گفته و اگر در حد لیت باشد در کلک
خود یا راجع باشد **لیت** بر خلافت آنچه مذکور شد و و لیت بر امر اخ و علل
و کمالی خصوصاً که خرق باشد و اگر در حد معی باشد و لیت بر هجرت و خلفه
امور **فصل** سیاه چهره و کسیر لب و بزرگ چشم باشد و باریک چشم
بود و دست او چپ بود و یکی بزرگتر از دیگری بود و شکسته در زمین نکرده
و برش روی بود و دندانها او مختلف بود و سکه شکسته بود **المشتری**
صورت انسانیت و در پیش شمس ماند و بر سر او نواجی باشد و بر نواج او دور باشد
کبت و پیش از خورشید ماند و یکیش بنشینان دور دست است و او مذلت

در دست چپ بر تکی از عمل باشد **فصل** اگر صاعد باشد و مستقیم در حد
خود از باریج و در حد **لیت** بر فوج و صحت فراج و عدل و حکم بصورت است اینها
و اگر در حد نعل باشد **لیت** بر غرور و در خواص نشک و اظهار بیخوات و اگر
در حد معی باشد **لیت** بر قهر و اخذ او و غلبه بر ایشان و اگر در حد زهر
باشد **لیت** بر رفیق و ملائمت و امور و اگر در حد عطار باشد **لیت**
بر جلال و خصومت و اگر راجع باشد **لیت** بر قلت فم و کثرت بلائمت **فصل**
لیت باشد **لیت** بر نقصانی عقل و کاهلی در شرایع **فصل** صورت مولود استری
بود یا بن سفیدی بزرگ چشم بود و خرد بینی میگون موی شکو بیات سبط
بینی معتدل اللحم پاکینه **السیح** صورت مرد است که بر سر نواجی دارد و
دست راست او سحر و دست چپ او زرد است و دست راست شتری
مرخ دارد و آونجه و در دست چپ شاخی از حدید دارد و دست م شمع است ۲ در حد زهر باشد
فصل چون صاعد باشد و مستقیم **لیت** بر نشت طو و خوشحالی و اگر در
حد نعل خود باشد از باریج و در حد **لیت** بر فعال و مبارزت الا فوان طلب
غلبه و اگر در حد شتری باشد **لیت** بر کثرت عقل و انصاف و اگر در حد زهر
باشد **لیت** بر کثرت شهوت بازمان و عیسیه و افشار و تفرص و

و اگر در حد عطار باشد **دلیت** بر او بی فطنت و خفت و عزت و اگر در حد
 ایضا باشد **دلیت** بر افشاون از جاه و منصب و نقضانی در مرتبه و اگر در حد
 یازدن **دلیت** بر جرت و بسیاری بخت و وسوسه و عصیان و اگر در حد
دلیت بر اراض و علل دمی و کاهلی و بخشش از **صور** مولود بزرگ سرور
 پستی و عجز و نوری غلت و از انکشت اندک گوشت مرغ رنگ فراخ قدم
 باهول بود **الرغمه** صورت انسانیت روی او سنج باشد و بر سر او باج باشد
 صانع هفت شاخ در دست است است در دست و بر دست جب است
فولعه اگر صاع باشد و متقیم البیر محمود و افعال و شرفی باشد **دلیت** بر او
 ولذات و سرور اگر در وجه خود باشد **دلیت** بر حسن خلق و سبک روی و اگر
 در حد زحل باشد **دلیت** بر بسیاری عشق و محبت و اگر در حد مشتری باشد
دلیت بر حسن خلق و عزت و بخت و اگر در وجه مرغ باشد **دلیت** بر
 حدت محبت و انراط عشق و جنون و اگر در حد عطار باشد **دلیت** بر زلاله
 کوی و کرم و میل و خوش طبعی و اگر رابع باشد **دلیت** بر جرت و شکوگان و اگر در حد
 باشد **دلیت** بر علل و کاهلی و اگر در مبط باشد **دلیت** بر بر طران شدن
 عزت و نقضانی در امور **دلیت** **صور** سفید رنگ نیکو نظر و سبک چشم و شیرین نظر

و زحمت و نیکین بوی سیاهی چشم از سفیدی شتر باشد خود را بر و و کرد و
 با رنگ لب و بر روی او گوشت باشد و نیکو کردن نیک سینه و نیک و ساق
 و خرد انکشت و و و بود که بشن چشم بود **دلیت** و بدن او چون ماهی باشد
 و در دست است او فم بود و در دست چپ او دوات و بر سر او تاجی
 و در پیش چون دمی خاک باشد و یک دست او سفید است و یکی سیاه و شب
 او چون شب ماهی باشد که که خود ده باشد و سرش به **فولعه** اگر سیم باشد
 و صاع **دلیت** بر استقامت فراخ و فطنت عالی و یافتن جاه و منصب
 ابداع نمودن صناعات و علوم و اشیا و غریبه و اگر در حد خود باشد **دلیت** بر
 و کاد و هنر و حدت خاطر و فصاحت و زبان و اگر در حد زحل باشد **دلیت**
 بر حدت نظر بر علوم و کتب و اشیا و خوش در فکر و اگر در حد مشتری باشد
دلیت بر ویر و دین داری و اگر در حد مرغ باشد **دلیت** بر محبت بر
 مضبوط و حرص در جدل و حرب و اگر در حد زهره باشد **دلیت** بر خوبی
 امور این جهانی و بسیاری لذات و توانگری و خوش عینی و اگر عطار
 ایضا باشد **دلیت** بر سقوط از جاه و منزلت نقضانی در فطنت و ویش
 و اگر در حد **دلیت** بر اراض و علل سکون و اگر میم باشد **دلیت** بر بیاد

مختلف در امور و بسیار یک و اختلاف رای از **صورت** مولود کن مکنی
 بود که بسیری زنده و میان بالا بود و سنگ پشانی و سطرکوش و سیکو
 و قزاق و این خود و دندان و سنگ موی و طبع و است و در عاقل و فاضل
 بود **شمس** صفت افغانی که دو فرزند باشد و بر او و تاج باشد
 بر تاج ماهوت شاخ بود و وی او چون روی و آوی نام او بصورت
 از دلیانی که او بابت طاعت او بود به دست بخت یعنی از طلا باشد و بر آن
 فیض قناری از جوهر باشد **خامه** چون

از صورت سفیدی چشم او اندک بود و کرد روی بود و بزرگ سر کران او اندک
 معتدل قامت و روی نشاط و تعلقت بود و کوش و ده روی و سبک بود **استبر**
 صورت مردی باشد که بجا و زرد سوار باشد بر سر او تاجی باشد که سر شاخ داشته
 باشد روی او چون روی دواقی باشد و در دست او دو کسینه باشد
 و در گردن او و طولی تنه باشد به دست پنی که از بافت باشد دارد
 و بر دست چپ طاقه زریان **خامه** اگر صاعد باشد و زامیا لوز و سبک لیم
 و خالی باشد از مناجس **از صورت** مولود سفید گشت و کرد روی و سبک نظر و

نیا

نیکو روی و خوش روی و صافی لون و تن درست و کامل خلقت بود **لیت**
 بر خفاص از غنوم و نشاط محب حالات مست و رخ گون که در مجلس بیان
 نایم و اگر در خانه خود باشد یاد و وجه خود یاد و شرف خود یاد و مثلث
 خود **لیت** بر سعادت و خیرات و اگر در حد و حد باشد **لیت** بر وفادار گین
 و اگر در حد شتری باشد **لیت** بر اعتدال در امور و اگر در حد مرغ باشد
لیت بر شایع عامه و مطبوعی امور و اگر در حد زهره باشد **لیت** بر طبع زبان
 و شایع ایشان و اگر در حد عطار و پست **لیت** بر تملون و شایع بی ثباتی
 و اگر ابط بود **لیت** بر انقلاب از جوامع و از تبه است و در این جمع
 و سپه و ارج کار ایشان **نکت** چهارم در طلاق و صورت **حمل** بسیار موی و نعبه
 موی و در از روی و بزرگ چشم و خود و کوش و در از گردن

نور قزاق پشانی و در از زبانی و
 قزاق سوراخ بینی و بزرگ چشم و مختلف الخلق سطرکوش و سبک موی و شقیف
 مثل نیکو رفت ر بود
چون معتدل قامت قزاق سینه و نیکو هیات و امیر و کاتب و می سب
 ادب بود و مقرب سلطان

سرطان سیاه چرده غلیظ الی اعتدال باشد و باشد که غلظ
او از اعلی سطر بر باشد اگر مولود اجتماعی بود و اگر استیصال بود اعلی او سطر بر باشد
و در امتداد او زخم چشم و فزج کشیده شده بود و باشد که در وسط سطر بر شود
اسد اصعب و از رقی بود

از اسفل غلیظ تر و فزج سینه و غضوب در قوس اساتین و گردی القاب بود
سنبله نیکو
قامت و معتدل الخلق و کامل المیة و عاقل و فاضل بود و عظیم و غضوب و سریع الخلق

میزان مولود نیکو صورت و معتدل الخلق و القامت و خوب هیات
نخوش زبان بود
عقرب از رقی و اشهر و سیاه موی و خرد چشم و خور و روی و دراز
ساق و قدم بزرگ دارد و تمام مرده بود

کوش اهتدای اللون و در از ران و سطر بر ساق و
در از روی پشت و چون در قفا او کمر نه بهتر از مواج باشد و موی او تنگ
و سواری و دست در دو خدا و دستور بود و مال دارد

سور یقین اساتین بود و خشک تن اسفل
و از بار کپ تن بود از بالای روی او طرف و پیش او یک بود و
بسیار موی

دلو بالار و میانه بود و خور و حسود بود و یک اساق او سطر بر بود از اساق
و کمر اما سختی و ظاهر الم و اللون بود

حوت فزج سینه بود و خور و سر و عظیم الخدین بود بسیار خور
بود و سپرد گشت بود و در خلق و نقصانی بود و چشم او گرد باشد
ایست او صاف و حالات که از جایا سب متقوت اما او صاف
و حالات بروج اندوی و چو مذکور شد

احکامات حکام پت طالع ششم بر دو صورت است: **اول در احکام بر وجهی**
 ششم **جلوه اول معلوم** باشد که صاحب طالع دلیل جوده مولود بود و
 بقاء او صاحب وجه دلیل آن بود که مولود در ششخت و معرفت است میان دوم
 یانه و صاحب شرف و دلیل چاه و بزرگوار مولود بود و صاحب حد دلیل آن خانه
 بود که مولود در آینه و لادت بود اگر صاحب بود بنا به بیت و نیکو بود و اگر
 بود دلیل خانه شرف بود و از حد و نه توان بهست که مولود در از این سدری
 و از این شرف و نیت یانه اگر صاحب در تاسع بود مولود از شرف خویش
 بهزبت افتد و اگر در ثامن بود در غریت هلاک شود و اگر در طالع بود هم که
 از شرف خویش برون زد و اما از باب ثلثات طالع رب ثلثه اول دلیل
 اول سر بود و رب دوم دلیل ثلث: و هم عمر بود و رب سوم دلیل ثلث سوم
 عمر بود و صورت را پنج طالع هر که ام قوی و خوش حال بود و در آن ثلث عمر
 خوشحال و از کمرواست فارغ البالی بود پس اگر همه خوشحال باشند و بقوی
 ذاتی و معنی است که باشند مولود از اول سر تا آخر عمر خوشحال و بصحت
 موصوفه رب مستقیم باشد و این حالت در جمع بیوت معبر باشد مثلاً
 رب ثلثه اول خانه پنجم در خانه عظیم بود و بعقیم در ثلث اول عمر مولود را افز

و از این جهت است

نباشد و در سبب ششم دوم خانه پنجم در خانه بسیار فرزند بود اما با ابط و درجه
برخ و مقابل مرغ گشتیم در ثلث آدم عمر مولود در سنه زنده بماند اما اگر
از رحم سقط شود و آنچه منولد شود از غلبه جوف و امراض خونی منافع شوند
در سبب ششم خانه پنجم در خانه متوسط المولد بود مقابل سبب الغیب و مقابل
سبب السعاده گشتیم در ثلث ثالث عمر مولود را فرزند می باشد و وقت درست باشد
اما در سبب دلت ششم و پنجم حکام و واده خانه اما سبب است اگر چه اینجا
او نیست اما اگر او موجب نواختن شیر آفتاب دلیل بر شفاع قدر و شرف
و منزلت بود و دلیل مد بود و سبب قریب امراض و استقام بود و هر پنج که بر وجه
و سبب وی رسد اما سبب است به دلیل ترویج بود اما سبب سبب السعاده و دلیل سعادت
و ارتقاء و تدو اموال و ملک و شرف بود اما سبب شاعر دلیل اعمال و صناعات
و آنچه مساعدت کند از نعمت و حرمت اما سبب زحل دلیل عیبت و عزت بود
و تقوی کار او امراض و اسقام و اخزان و امور اجداد و آباء و مواریث
اما سبب شتری دلیل صداقت و مودت و بلندی قدر بود و در ملک و ملک
آنچه مساعدت کند اما سبب مرغ دلیل شجاعت و دلیری و کسیری و دزدی
و مضومات و حبال و بدی حال بود اما سبب زهره دلیل عروسی و محبت و

کجای و سنج و خوشه ای و سبب زنا گنیزگان بود اما سبب عطارد و دلیل ادب
اعلم و مستافع این دلیل بزرگان و برادران گشت بود اما سبب و ذنب دلیل
آن خانه بود که وقت ولادت آنجا بوده است اما سبب لیات کعبیت حالت
و نفع و ضرائع و کسب اما کوکب در برج چون روح بود و در بدن گزارد
اخلاق و صناعات و حالات توان گفت و سبب البوت را در معرفت
حامل مولود و دخلی عظیم است چه اگر زناچه نماید باشد دلیل امتثال طبیعت و سبب
مولود باشد و اگر زناچه باشد دلیل نداشت طبع و بی هستی و انقلاب مولود
کند و قاعده دلیل توسط باشد **فیه** چون طالع تخفی با طالع وستی از پانزده
درجه برجی زیاده باشد التخص را و صاحب طالع باشد و اگر از هفت و پنج
درجه برج بگذرد صاحب طالع صاحب برج دوم بوده باشد چه برجست دلیل
ظاهر است و سبب دلیل باطن **مستویات و طالع اگر نعل مستوی بود**
باوت دلیل است که مولود در اندیش و قوی روی و ذریک
و حضور و تحمل و راز دار و با نیات و محب پران و بزرگان و آباء و اجداد
و اطلاق و خویش و سبب و باطن مهارت و ذریعت باشد و **کرم صغیر** **حال** **لوه**
مولود را در نده کوبات اندک صغیر باشد و ملک و حدود و سبب دار و

ت و طمع و خا و رنج کش و چاره و نمک دل و اندر و زور و متنا
زیمت کن گشته کارهای سخت و دشوار و نامشقق بود بر آبا و اجداد
و مستور و ستادان **اگر شتر** شریک باشد یا ناظر یا دوتی حال مولود
مطیع مشایخ و علماء بود و اهل تحقیق و زاهدان و اهل روح و خیر گشته
و عزیز مردم و نیکو باری و خوش خلق و درست و درست قول و عظیم و آباد
و اگر شتری ضعیف بود مولود معالی باشد و غریب خوان و نام آسوده
و بهشتیار و پایا به روح و عز و زور و باطل **اگر مرغ** شریک باشد یا ناظر
یا قوه حال مولود بی گسسته بود و نمک کش و بد دل و بد معامل و سیرج و بی
مخبر و مانع حریف و مرد کار و ناخوش گشته و معصب و دشمن مردم شکی
سخت کوش بود اما حاجات برآورده بود و اگر مرغ ضعیف حال مولود
زبان گشته بود و راه زن و کسب او از خیانت و ظلم و از آزار و خدا
نامرست باشد و اندر و زور و پاک ندارد و بی شرم و بی گناه و نمک
بود و مشغ و او را دوستی نبود و کور شکاف و مردم کش بود خاصه
زحل نیز بد حال بود و از سعادت دنیا و آخرت بی بهره بود **اگر زهره**
شریک باشد یا ناظر یا قوه حال مولود را بابتان بسیار خوش بود

خبر

خسرو سازان سپهر و الحوز و زبانی از خانه انجمن و مشایخ و کار را
نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلب و حسود بود و ضعیف گشته
و از مردم رنده و غیرت برنده بود بران و اوج و دوستان و اگر زهره ضعیف
حال بود مولود حریف باشد بران عجز و کس و بی تیر و زبانی به صورت
و زشت می خواند بود و نمک گشته مردم بود در کار **اگر عطارد** شریک
باشد یا ناظر زحل یا قوه حال مولود طالب نیکی و جرات بود و کارهای
پوشیده و عیب کند و فتن و طعنه می شنید و عاقل بود و علم بلند و فلسفه
و علم یونم و طب و آنچه دقیق است نیک برآورد و دوست علی بود و اگر عطارد
ضعیف حال بود مولود در خستید کرد و دشمن او را بود و مساح و کاهن
تقوید نویس و فریب مردم و مردمانی عقل و اند و حاجات از زور و
نشود و نمک بود و غریب خوان **اگر مشتری** و **عالم مشتری** بود و قوی
حال بود مولود صاحب منصب بود و ولایت و ارب و نیکو کار و عابد و
یک رنده کار و دوستی و خوی و عالم و در رس و مفتی و امام و با روح و
توابع و دیان و اقوام آید و دوست دارد و عمارت سازد و مساجد
بنا کند و بقیع الطرب گشته و سبب تحصیل علم حاصل کند و کریم طبع بود

و اگر طبع دوست دارد دوست دارد مردم بود و با حیا و عفت بود و عادل
رجیم و آزاد مردم بود و مهربان و انور و پارس و مصلحت و شرف
و اگر شتری ضعیف حال بود مولود ریاست و بزرگی جوید و حکومت مردم
طلب و سبک بار بود و مصلحت و شاد دوست دارد و نام جوی و کم اعتقاد
و معجب و کامل در کار دین و خوش تن بین و کم حسد و آنچه کند بروی
مردم کند و با نفاق مردم کاری نکند و با نفاق بود و بد دل در نهند
و کم عار و نفاق بود و در حق استادان و مرسان مردم عزیز نفس و زهد
بر یاکند و پوشیده اسرار بود **اگر زحل** شرکب باشد یا ناظر نه گور شد
اما در شقاوت غلیظ بود **اگر زحل** شرکب بود یا ناظر یا نیک حال مولود کم
کرد و یا قاضی و درست کوی و حق کوی بود و غلیظ خوی و خصومت کنند
یا ابرش که بود یا قاضی شکر و حب دوست بود و تنوع جو بود مردم
و حسد او نه امر و حق بود و خشم کینه و اشتیاق جویند و مضاف حق
و اگر حرج نبه حال بود مولود ستیزه کار بود و پوسته آشفته و زود سیر و
پشیمان شوند و بی وقار و رای گردان و برادر خود و من و خلعت
بوی و مضطرب احوال و کم تمیز باشد و مست نهند و گرم او از خوف بود

یا بروی و ریاء خلق تباشد و راعب متحرک و اکب بود و جن و غایت
متحرک و علم سمیا و مانند این جوید و **اگر زحل** شرکب یا ناظر
بود یا سبک حال مولود بسیار خیر بود و بر نیز کار و دوست دارنده اهل
مبت و اقربا و سیم دل و درست کار بود و صاحب خیر و دیانت و پاک
باشد و پاکیزه سیرت بود و درین مذهب اعتقاد و اکثری و زود و
پوسته مستم بود و پاکیزه روی و مطالب حاصل کننده باشد و اگر زحل
بد حال بود مولود نازک مزاج و طول بود و خوش عیش و حریص بر نان
و رهنده مهوت بود و دلفت کننده بود و فعل زمان کند و لعن نزل
دوست دارد و این با طاعت بود و دوست گیرنده مردم بود **اگر**
عطارد شرکب یا ناظر بود یا نیک حال مولود عالم بود و علوم او با
نیکو داند و امام و معنی و واعظ بود و معنی شناس و ستیزه خاطر و
رای و خوب تدبیر و پسته بد مشورت و نیکو ظن و یاد بابت و است
دار و با ادب و نیکو اخلاق و رو کننده حاجات برودنی و صفت
شود در هر علم که بداند و رعیت بعلم الکی کند و معقولات و شریع
و معقولات که اگر عطارد بد حال بود مولود بد زبان و بد بیان کوی

چست و نظر خلائق و بجزوگان بزرگی بود و اهل بیت و حکمت و مصطفی
حال و قلم سخن بشد و رعنا و ملول و نا مقبول و حیل ساز و در و زده بود
و نویسنده بیکها و طومار بود و شش خنما و اتفاق کننده بود و اگر
مستولی در طالع برج و بانیکی حال مولودش که گشت بود و حاکم و سیر و صاحب
ولایت و حمایت و لیر و مردانه و سلاح دوست و متقلب و جبار و مایل
بود بواقعا و در پشت و در خطر و عظم و دوسالاری و مهربانی و بدو
خشم آلود و تنه و خشم آلود بر صفتها و زیروستان بود و اگر برج بد حال
بود مولود و ششام دهنده و بی شرم بود و سر دگویی و سیر تم
و خون ریز و بد فعل و کینه دار و سود و زده و خسته دوست و شمشیر
رکننده و عذاب دهنده و حرام خوار و جبار و با سینه و دیوانه شکل
و خیال پاک بود و اگر **زحل** شرک باشد یا ناظر احکامش مذکور شد اما کلمات
و حساست و شسته باشد و مفتی کند و گریزان باشد و زود اندک و ایشان
کرده و اگر **زهره** شرک باشد یا ناظر حکمش سبق ذکر یافت اما اگر حکمش
بجید و مکر باشد و حاکم یا قاضی نایب باشد **و اگر زحل** شرک باشد یا ناظر
مولودش و مان زید و خوش عیش و معاش بود و راعب بود و بهشت حرام

اما عاقل بود و با شسته و برادر نعل حاجات و کرم طبع و نیکو کار و شسته
باز بود و آنچه کند در سینه کند و اگر زهره بد حال بود مولود بسیار آفرید
بازمان و کودکان و کینه کار بود و نیز بهشت و او را خوب و نیت
کیسان بود و دروغ زن و خاین و معنه و ملول و فاسد عقل باشد و
نابار سازد لیر بود بر حرام و عشق و غم و زهر بسیار کند **و اگر عطارد** با
برج شرک باشد یا ناظر بود و بانیکی حال مولود در علم سلاح کامل بود و نیکو
داند و شکرده بود و فیر و زحمت و حلیت ساز بود و حاضر جواب و صاحب
طبع و ضبط کننده کار او جزا بود و بد فعل بود و زود فهم و فرستنده
و بکشنده با دشمنان و نیکو کننده بود با دوستان و جویند فضا
و انتقام بود و حاجات بوفارساند و صاحب رای بود و حد نعت و مکر
کننده بود و اگر عطارد بد حال بود مولود زود سیر بود و پشیمان شونده
و دهنده جنت و فریب دهنل طایق و شتاب کار و بلبه شلوار
با اعدان و حیوانات و معروف و بشرا و مخفی و رای زدن و طراری
و دزدی و قمار بازی و ساختن ظلمات و حیلها و شیرات و ضیا
سیر او ام و دشمن و دشمن عظیم و غمیت بود و **و اگر استولی**

در طالع زهره باشد با یکنیال مولود مستقیم و پاکیزه و با زینت و طوبی است
بود و بکار برتن عطریات و نیکو کار و لطیف و پاکیزه طلب و خوش قرار
بود و با نظافت و دین دار و برهمنه و دست و اینکها و بسیار چیز بود و
راست کار و درست قول و نجاشیده و خوب صناعت و نیکو سیرت و
فرماندگار و دست گیر و پیش از اصوات و الحان و شعر و معانی و با ذکر
خدای تعالی بود و با بل شکل زنان و لباسها و ایشان و خوش حرکت
شیرین و دوستی و رزق و مطیع بندگان باشد و مشتاق برادران و
خواهران و مستر با و بندگان و گرم دوست دارد و صلب بود و در کار و
و عذیب و اگر زهره بد حال بود مولود معشوق بود و با بل نفس و غیر و عشق
شاید با زنی و شکست و راندن بهوت بر نیک و بد و طرب کنند
بود و هرگز گوی بود و دست سازد موسیقی و قیادت دوست دارد
با عطر ساز بود و در اغلب شکل و شمایل زنان و خوش نشان و خادمان و خزانگان
و خصوصیت با مطربان و ترانه داری و عطر فروشی و مادر از آرزو
و نامهربان بر خویش و اقربا و بدگان بود بر مردم و اهل بیت و غذای
به جز و اگر در اصل شریک باشد ناظر باشد احکامش مذکور شد اما هر

بود بر زنان عجز و بکار از کون زن کا بد و دهد اگر شریک باشد یا ناظر باشد
بذکر باشد اما مثل از و غنی بر غنی ممکن است یا درین مسامت و رزق و عباد
بسیار با بل بود و اگر شریک باشد یا ناظر باشد اول او مذکور شد اما عباد
اصنام عیب باشد پیش از مردان عاشق و بی این که در دو اگر شریک باشد
یا ناظر با یکنیال مولود صناعت در بود و زیرک و تر خاطر و شوخ و سخن
ساز و بد به کوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش صحبت و نیکو مجلس
نیزم باشد شیرین سخن و صلیت ساز بود و صاحب حسن و عالم و حکیم و نیکو
ظن و خوش الفت و جوینده دوستی و نبات نیکو بود و عاقل و معلم و صحبت
با شرفا و اهل فضل دارد و صنعت با سبک باشد و با غلامان و اعرافان
و عینور بوده اگر عطار بد حال بود مولود پسید باطن بود و مکار و خوش سخن
و کم حیا و در زبان و دوروی و فریبنده بد روغ و بد رای بود و دور
اندیش بود و در خبث و پسریت بود و خداوند تشنج و بجا گوی بود و غیبت
کننده و ساکس بود و بی عاقبت و در بند خوردن و آشامیدن
حال بود و عاقبت و اگر شریک و طالع عطار بود با یکنیال مولود
عالم و عاقل و فاضل و سپرد و خوش در عباد صناعت مستوفی بود و با زیر

و صاحب تجربه بود و در کار کافی و معاملات دان بود و فایده دهند
و خردمند و نیکو خلق و خور و دوان و پوشنده و امرار و اعطای بشد و در
دوست دارند و خواهان و برادران و اقربا و شفقت برنده بود و اگر
عطار و بد حال بود و گویا گشته بود و خور و کاهن و احق و راهب
او خطا است و کاهن، بد بود و بخور شود و بعضی خود کار است و زود
از راه برود و در کار احسان نیز نهشته باشد و خیر و طرار بود و زود
و راه دارد و در معاملات نارس است و مردم اعطای اندازد و وعده میدهد
بود و شتر خلافت کند و در پیش با برادران و خواهان است با بود و کم
و چکان دوست و کم ثبات و هیچ کس را دوست ندارد و سبک بخوابد
که در خانه نه ره بود به حال یا مانع **اگر شتر در در جلال استولی بود و**
مال بود مولود پادشاهی و حکومت و سروری طلب و خود را با شکوه
و عز و شرف و جاه و رفعت دارد و شریف نفس باشد و بزرگی جوید و با
شجاعت و دلیر و با وقار بود و توانگر نماید و عالی است بود و کم التفات
عادل و مایل بکاراء این حیاتی و مصفت و تنویر کننده منفعا و زیر
دستان و سبک و نجاشیده و تربیت کننده و خرد و مایکان و عاجزان

دشمن

دشمن و خن آبا و اجداد و خویشان و بزرگان و استادان و مریدان
و کرم طبع بود و سبک و کار و حق گذارد و یاد آورنده گنجهای مردم و طلبنده
اصناف **و اگر به حال** مولود خوش تن و دست بود و خورای و کوشش
ببخش بزرگان است و تنقوت و بزرگی جوید و جاهل و منزه کار بود و مال
دوست دارد و پرچم و نامراد و ناشفق بر آبا و اجداد و استادان بود
و ظالم بود و نیا دوست بود و کاهل و در کار دین و امور آخرت و اگر فعل
شرکت بود یا ناظر یا نیکبخت مولود سخت جبار و کبر و کیاست عظیم دارد و سخت
کوش باشد و ستاده اصناف بخور و زور و کار و درشت بر دست آورد
و عمارات عالی و حصنها سازد و اگر ز حال بود مولود ظالم بود و بد خلق
و سختی نمای مردم و زحمت ازندان و دشمنان کشد و قلیل خزان و خرابی
کند و اخلاک و معجب و متور بود و کوزه **و اگر شتر** شرکت بشد یا ناظر
با نیکبخت مولود عادل بود و بجای خود و در وقت کند آنچه کند و ثباتش بود
در وقت و ملک دار با قاضی با حاکم بود و عالم و پاک دین و راست
کار و سبک و کار و جوایز بود و طبع و حکم در وقت و نماند باشد و
مردم را نماند و دود و توانگر بود و حسن خلق و کار بود و لیکن که وزیر پادشاه

باشد یا که کنونی و اگر شتری بد حال بود مولود ظلم کننده بود بصورت
عدل و بخل و در بصورت خود و خود را است کار و شفق نماید و نفاق کند
و دهنده و عده بود و کار با است او همه بر دور یا بود نه بجای خود **در حدیث**
شریک شمس باشد یا ناظر باشد یا بکنجیال مولود قاهر و بخت حایت یا
سیاست و منظر بر اعدا و خصمان بود و جمع آرنده شکر باشد و خداوند
طلیل و علم و ولایت باشد و امر و منی او بوقع بود و گرم و بخل او بجای خود
بود و اگر مرغ بد حال بود مولود قهرمتا بسیار کند و شکری و ماران با او
خلاف کنند و رسته و منزه باشند و در دو خاب نه ناما رست بود و جاهل
و بدکار بود **اگر ناله** شریک شمس باشد یا ناظر باشد یا بکنجیال مولود پاک
دین باشد و متعب و عابد و داد و دهنش و طبع و با او و طرب و زینت
و دوست و راعب بزنان و زینش شویست و خوش نشاندگانی و خوش خورده
بود و نیک پوشنده باشد و دوست مردم و معاشر و تو انگر و گرم طبع و حال
و مقبول و طبع و با باشد و سازنده صورتها از چیزها و ناسیل و عجبها
شناسنده و صنعت بر آید و جملتها و آرایشها بر آید و تقوی و بدیع
کردن و اگر زهره بد حال بود بزنان دشمن بود و کم شویست بود و تنهایی

در حدیث
جمله

در حدیث مولود غازی بود و محبت یا بد بسبب ساج و اگر سعدی ناظر
بود بعضی اشعراست ملکوت یا بد اما بسیار دشمن بود **در حدیث** مولود بد حال
بود و کار زمان و ویرا یا بزنان خصومت بود و فرزندان او در طاعت
بپرند و مال بزنان نفقه کند **در حدیث** مولود بد خلق بود و اعمال او در سرک
باشد **با بلیا** کینه مرغ در حدیث مولود و سیر و نشاط کند و بود و نام
و مال او در بد صفت است **در حدیث** مولود سوار و دلاور بود و در
دوست دارنده مردم بزرگ بود **در حدیث** دلیل تو انگری بود و تفرقه
کار او فریزی از شتر از غنا و ثقب **در حدیث** مولود زنا کننده بود
و اگر زمان حلال دی فوت شوند **در حدیث** مولود بسیار بیمار باشد و بسیار
خصومت بود و او ایم با هر کس بود و زیان شد **اما آفتاب** مولود و نیکو
و پسندیده رای بود و امین ملکوت بود و کسب سعادت آفتاب **علامه**
کوسید مولود بزرگ و سرور قوی بود و اکثر مطالب مولود بقر و جبه
بر آید و مولود مغرور بود و با ملک و سلاطین میزد و مال و جانشین
بود و مبدع صنایع و اشیاء بود **در حدیث** مولود تو انگر و مال دار بود و خرم
بود و مخرم بود خاصه که طالع برج هوایی یا آتشی بود **در حدیث** کوسید

آفتاب در طالع بود مولود حاکم ملک و ولایت کرد و خاصه که مولود بهیلا
باشد و صاعده در فلک خود و صورت مولود در عاشره هم السعاده باشد
و بطالع یا محاسب و ناظر و مقبول باشد مولود حاکم کرد و محاسب کو وضع مذهب
آفتاب در نظر هم السعاده باشد حکم همین باشد و اگر با سلم العیب انجمن
اتفاق است همچنین باشد و پستی گوید اگر آفتاب در طالع یا وسط السماء بود
و صعود ناظر لوی خاصه که آفتاب رخا یا شرف باشد یا به خوش
باشد یا در برج مذکر اگر با عطاء بود و بسیار مال بود و اگر در
سابع برج میخوش بود از آتش طائی لوی رسد و از در شکم میرد یا
از زخم تیر بود که سباع او را خورد اگر در تحت الارض بود و اگر صعود بود
بدی گشته بود **و نمیان گویند آفتاب** مولود وکیل ارباب و حاکم بر خویشان
بود و اگر هر دو صعود باشند سدهی هم بدیش ناظر بود و در ملک باشد
عصر خطی داشته باشد و افز و کامل و مال جمع گشته و بزین و فرزندان
شود **و شدنی** دلیل ولایت داری و جامه فاخر پوشیدن و منصب
وزرا یافتن و بنده و زیر دست بسیار داشتن و فرزندان روشن چشم
شود **و شد سیخ** دلیل علم و حکمت و کار را و خطرناک کردن بود که بعضی

در علم

از اعصاب مولود و انجا ر شود **و شد** مولود از زبان شناسد و از زبان
دی مشفق باشند بود که با محاربی است و کند که از موضع زهره و خانه زهره
توان گشت و اگر شتری برین حد نظر داشته باشد باغوش عقد و نخل است
هر چند عمرش نترسند و کایش نترسند **و شد عطف** دلیل لطافت
بلاغت و سخاوت بود و مولود نیک نخت بود و از فرزندان شادانی
صحت و جاه یابد **و دلیل حکم گویند آفتاب** دلیل اضطراب بود که از شادی
بازده و از اندوه بشادی و بی حالی او را موافق نبود **و شد شری** دلیل
ندیش بود از جانب ملک و عطا **و شد مرج** دلیل ریاست و زیاده
مرتبه بود و دوست و شجاعت و امت بود **و شد زهر** دلیل نمیدی بود و از کار
مکر کار زمان که کار زمان او را موافق نبود **و شد عطاء** دلیل قضاء و ارج
بود خاصه و سفر و شادی از کار را پوشیده و مولود زمان از کار را
اشکارا **اما زهره در طالع** دلیل حسن خلق بود و مهرب و رحیم و خداوند خیرا
بود و با خرمند **علامه زحل** دلیل خرمی و شادی و بی در هم نشانی است و از
توان نیکو بیامد و خالی بودن از اندیشه محال و خوش طبع و گرم بود و زیاده
مال و خوشه بود و میل بر میت و بوی خوش و عشق و عاشقی **و شد کوا**

زهره در طالع و سیل یا گزنی لبکس و پاکیزگی نفس بود خلق
 او را دوست دارند **صاحب قمر کوبه** زهره در طالع مولود و بس بود و پاکیزه
 و خوب صورت و تر اندام خاصه که بر وجه طالع باشد و راجع بر آن
 و مناکه داشته باشد و اگر زهره مقبول بود زن آن رعینت نماید و در دن
 اسلام با عفتا باشد و دانش علم موسیقی خاصه که در خانه او باشد
 یا خانه شتری و اگر در محل خانه بود مولود موسیقی دان و زنده ساز
 باشد و اگر در دلو باشد قوی تر باشد خصوصاً که در خانه نیم یا نیم باشد
 و گریه المنظر و فاسق و فاجر بود و در خانه مرغ غایب بود بهزل و مزاج و
 بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانه عطار و طلب کودکان
 دارد و بهتی کوبه زهره در طالع یا مایل الی الله شرف بود مولود زیبا
 صورت و پاکیزه اطراف بود و نزد یک خلق ستوده بود و اگر عطار
 و مرغ ناظر بوی باشند مولود مغرور و خاین بود و اگر در محل ناظر بود غیب
 رازی خواهد و اگر عطار و در جزا بود مولود آسیدی بود و منزلت و
 جاه یابد و بسبب علم محترم بود خاصه که عطار و در طالع خطی داشته
 باشد و اگر مرغ بمقام عطار بود و از برج سیل مال دارد و بدرفتار کند

اگر مرد

اگر مرغ یا زهره در طالع بود و در محل و سیل بمقام عاقبت مولود بد بود
 زن آن که سبلا شود و اگر عطار و بجای محل بود و ستر در عاشر محبوب زن
 و مرد آن بود و ستر بسیار کند و آخر عمر بطن باز آید و در مسکن خویش ممکن
 شود اگر مولود مرد بود و زهره در عاشر بود و برج ثمنت و شوالی بکار
 او راه یابد و بود که غنث بود و اگر در سیل بود زنی ناسیخته کند
 و اگر در رابع بود و برج مذکر و سیل و نهاری بود و مرغ در عاشر
 ناظر بود هر زن که مرد هلاک شود و **میان کوبه** زهره در محل و سیل
 کا بهی و دست و نظر و اندکی ثبات در کار زن آن بود و زن آن سپردار بزی
 خواهد و بر جلد زن آن سپردار بزی و بکار **در شتری** مولود از آل
 فضل و هنر بود و مال بسیار به دست آورد و شادی از هر کار که کند
 ستر و سیل قارب خویش کرد و بود که زن ناز آسیده را بزی خواسته
 و محو و عاقبت بود و **در مرغ** مولود از حبت زن آن بچ پند و سخن
 زشت شنود و مال و باب ایشان ملقت شود و از حبت گزنی بچ و بلا
 پند و از زن که بچ و بلا پند و بر جلد او بش ناسیخته بود و **در حد**
 شادی و بر خواری بود از کار زن آن و سبب کان بسیار داشته بود

زادگان بود و در این بین و اگر عطار در خانه مشتری بود مولود عالم کرد
اما مردم باور غیبت نمایند و عاجز باشند و ناخوش طبع و اگر عطار در
خانه باشد و مرغ بود مولود جوان کرد و عظام و خاین و اگر میخس باشد شاعر
شود و کاهن و دزد و راهزن و اگر مرغ یا باو باشد یا ناظر مولود ایرشک شود
و اگر عطار در خانه زهر بود مولود نریمان بود و دروغ گو و در قوتی تر بود
و اگر زهر با او باشد یا ناظر مولود مقبول بود و ظریف و خوش سخن و اگر
عطار در راجع بود مولود رای کردان بود و ستمگر و اگر عطار در
خانه بود و خانه سبیل مولود بزرگ قدر بود و وزیر پادشاه و نیز
عالم و عاقل بود و مصنف در هر علمی و صاحب رای بود و در سنده بنور اشیا
و این علوم دقیقه بود و با تدبیر و ساکن بود و اگر در جزای بود خط و کتابت
و فصاحت او بکمال رسد و نقاشی و علوم دقیقه نیکو داند و در فلسفه و
هندسه مصنف شود و اگر در سرطان باشد و بیل و توت میخس مولود بود
صاحب رای در امور دنیا و اگر قریبا او باشد یا ناظر جلد و متحرک و حاضر
جواب و عاقل و عالم بود و اگر عطار در رسد بود مولود دشت و نیز بود
با غرور و مکت و اگر آفتاب یا او باشد حاکم و لایست کرد و ملک و

صاحب رای و بسیار بود و اگر عطار در راجع بود مولود مصنف و بدیدار
و ظالم و مردم آزار و اگر عطار در طالع ساقط بود و میخس مولود وکیل
کرد و خاصه که در خانه مرغ بود مشتری یا زحل عیسی و راعضا او بدید
آید پس اگر زحل میخس بود یا در خانه او سبیل نکی و نپ او از دو است
یا افتادن از جای و بیمار بسیار و اگر مشتری بود آفتاب و حرارت و رطوبت
و اگر مرغ بود ریشهای آفتاب یا آفتاب و اگر عطار در طالع ساقط بود یا در
سبیل عیسی بود و برج گنک مولود سخن نیکو میگوید و گفت و طلش و زبان
باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آفتاب از دهن آید
اما اگر از شجاع آفتاب بر دهن آید و ببطار و پویند و زحل میخس بود
سخن نیکو گوید و اگر در برجها گنک باشد بدتر باشد و اگر در طالع
یا دلو یا حوت بود و زحل نزدیک و عطار در میخس بر زحل ساقط مولود
در سخن در ماند و اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب یا ناظر باشد
تراج مولود و بر طبع مزاج صاحب طالع باشد و اگر کوکبی دیگر چنین باشد
برین دستور بود لیکن مصنف باشد از صاحب طالع و هر کوکب که در
طالع باشد اگر راجع باشد مولود بدیدار بود و اگر ستولی بر طالع در طالع

راجع بود یا صاحب طالع راجع بود و حکم همین باشد خاصه که نخستین باشد و **دلیل**
کوته عطار در حد زحل مولود از خوشبختان هیچ نمیداند ارکت که بعضی
از کارها خوشش بود که یک چشم او را خلع رسد و بروز کار او بشواید
و پریشان بود **در حد شتری** مولود عالم بود و در کتب بسیار نظر کند و بر اقوام
رئیس و مقدم بود و او را ضیاع و اموال بود و پاکت و او را از زند بسیار
بود و بر دشمن ظفر بایست و بر دشمن خنجر و حاضر خواب و حسود بود **در حد جرج**
و دلیل تو انگری و توسع بود و بر اموال بسیار دست باید و بر قوم صاحب توان
باشد و بود که مقدم علما و اید باشد و عمارتها بنیکو کند **در حد زهر** مولود
مقبول بود میان مردم و یا یک سفر بود و کتب بسیار مطالعه کند و او را
فرزندی بود که چشم او پرورش بود و بزرگیک بزرگان شرم بود و از
ایشان مزوق بود **در حد خورشید** دلیل نیرکی و ریاست و احباب بود
و در رای و دستبر و دلیل ملاغت و فصاحت و مجادله و نظرسیک و فراخی
و در معاش بود و شادی از بزرگان و از باب فصاحت و فصاحت از
کار و بزرگی و در کتاب بزرگان و ملوک باید و خواها بنیکو کند
و بهتر حاجت نموده از زمان هیچ نیست و از کار علم و دین شادی کند

و نیش

نویسنده حکیم کوته عطار در حد زحل و دلیل صلاح خویش بود و کارها اماره
کارها باطل بود و امید شنیدن کتب بر آید **در حد شتری** مولود را دوستان
بسیار بود و منافع یا بد از سلاطین اما منافع و حسود بود **در حد جرج** دلیل
جود و مهمات و منفعت از کتاب و حساب بود **در حد زهر** مولود را نیکو
نیکو بود و کار او باطل و دوستان صغیر بود **در حد خورشید** دلیل آسانی کار او
مولود را و صلاح کار و تکرر بسیار **بالبیان** **کوته عطار** در حد زحل
در حد شتری مولود بهیچ عالم بود و حسود را نیکو در نعمت و کرم
اوقات گذراند و عاقبتش بخیر بود **در حد جرج** مولود بسبب جفن در
اشیا خود را در بلا اندازد و بهیچ کار او را نشاید و از جهت زمان
بجز نمید و باشد که عقل او خلع گشته و او را حذر باید کرد و از ایام عطار **در حد**
زهر مولود روزگار در نعمت و رحمت گذراند و از جهت زمان شادی
بسیار و مال و ضیاع بسیار و از اعمال ملوک کند و بود که مقدم انبیین
بود و از کار او تا بود کرامت خرد و از بلا بسیار نجات یابد پس
او را مال بسیاری بدست آید و حرکت او در کتب بود **در حد خورشید** مولود
خداوند او امر و نواهی بود و در میان خلق و سفر بسیار کند و هرگز در شمش

بود و بلیغ معروفست بود و مقدم است بر خویش نمود و جایز بود که کتابت
 بود کند و مالی از اجابت برست آورد و مفضل و مستم خاصه در احکام و به
 زمان از و بکین شود **فایان** که **چند عطار** ده **فصل** و بیست و هفت میان او و
 برادران بود و از کار زمان بهره مند بود و سفر او در کند و در او بود
 که در چشم او خلل پیدا آید و **دشمنی** مولود عالم بود بسیار علوم و بازرگان
 و مالدار بود و **صالح** مولود را مال بسیار رسد و بکین که عیش زیاده کرد
 و هیچ کاری نشاید و **دشمن** مولود توانگر و شادمان بود و از جهت
 زمان در پیش و پیردین بود و **دشمن** مولود شادمان و بزرگوار
 بود و دست او نه اوام و نواهی اند هر موضعی و واقعت برادر علوم است
 کرد و در سفر بسیار کند و ندکور بود و جایز بود که در سپهری بود کند
 و از آن شد دی میند **دشمن** مولود حسن المنظر بود و عاقل و سعید
 و خداوند عزت و خلق بسیار بوی اتصال و اراده و بوی حاجت بشنید مالا
 و جایز او در اندر بود و چون فرمود بر خلق بسیار مقدم بود **علام** **صل**
کوب مولود اکثر اوقات در تفرقه و حرکت بود و از شغلی به شغلی میخفت
 کند و ام و یاری خویش بود و بر کس مطلب حاجات و گران شدن

اندکیش از بسیاری فن و بلیغ و اگر مستر بدجال بود و ایم از مهران خوانده
 اند و ده پست و اندوختی و بچند و بقیه بدتر از آن متصل شود **دشمن** **کوب**
 مولود رفیق بود **صاحب** **کره** که چون شرب الیوی به شد و در طالع باشد
 اگر صاحب به شد و شمال و زاید الیوی مولود پکینه و خوب و دی به شد و پست
 که حاکم ملک کرد و دینا پ و حکم در آن شهر کند و بنیاب حکم کند در موشی
 که بقره منسوب به شد و اگر طالع نبی باشد و فرزند عاشر هم السعاده باشد مولود
 البته حاکم کرد و اگر با ستم لعین چنین به شد اما بسبب کرامت و سخاوت عینی
 فرامست و کیاست به شد او در همه باب عطار و کفیه شد بهتی که بد فرزند
 یاور وسط السعاده بسیار دیناری و خوشی بوی ناظر و لیل حال بد بود و اگر شود
 ناظر بود و خوش ساقط مولود شریقی و دینی بزرگوار بود و اگر شود و خوش
 هر دو نظر دارند و منتهی باید اما با غایت از آن منزلت بخت و هلاک
 شود و در او بار مخفی کوبید در صفت و قوی کواکب کرد و اگر سعد عاقل
 نخست در آخر عمر و اگر خوش غالب شود سعادت و در آخر عمر چون جمیع
 سعد و خوش کنند و بر عطیه تمت کنند مدت سعادت و بخت معین شود
 در آن عید و میان کوبید **کره** **صل** مولود بزرگ و فرزندان و بکین شود

نمایی و سال بعد از آن کارش نکو شود و مال بدست آورد و بزرگ و فرزندان
 حرم کند **در حدیثی** بگوید تو اگر دو تاج و مسافر بودی و بودی که فرزند و مکرری
 تربیت کند و هر چند عمرش زیاده تر میشود خلق بر وی بیشتر رغبت میکنند و عمرش
 عاقبت سلامت گذرد **در حدیثی** بگوید مولود را عزت و احوال و بطاعت
 و صلاح پوشد و با اهل صلاح مخالفت کند و از بساط و دو اب ریختن پند **در حدیثی**
در حدیثی بگوید که از اول ولد و اهل خانه نشاید و اول
 کفاح را طلاق دهد و بود که مردی مقدم و اهل بود که زبان بسیار رسیده
 و اموال بسیار از تجارت و غیر آن جمع کند و از سلاطین طاعت نماید **در حدیثی**
عطار بگوید مولود علوم خواند و مطالعه کتب کند و مال بدست آورد و ثواب
 بخیر بود **بایضا** بگوید که بفرزند خود محل است که کار را بروی و شوار بود و قدر
 و بیخ نیست از حجت و بیخ و طبقات و حل **در حدیثی** بگوید و بلی تعیل و بود
 و صلاح کار را و نفع از آن **در حدیثی** بگوید و بلی و اندوه بود و مفاد است
 بار باب مناصب و سختی در کار **در حدیثی** بگوید است و امور نزد مولود است
 بود و منافع یابد **در حدیثی** بگوید و مقتود مولود بزدی بر آید و کار ای او مستقیم
 بود و بایسان گویند **در حدیثی** بگوید زمان مولود هلاک شود و فرزندان

و ايام جوانی تاسی و دسال فست شود بعد از آن تو اگر شود و بزرگ و
 فرزندان شود و عادل و مصطفی بود **در حدیثی** بگوید که از تجارت روزی مند
 بود و پیش از سفر بسیار شود و مضرانی بوی رسد و حرمت فرزندان در
 حیات او زیاده شود و هر چند عمرش زیاده می شود و پیش زیاده می شود و
 عا در بود **در حدیثی** بگوید و خوشم کرد و بود که صلاح پوشد و معاش او از
 آهن بود و از بهایم و بساط او را بدی رسد اگر سدی ناظر بود خلاص شود
در حدیثی بگوید مولود عظیم القدر بود و زنی را بسبب زبان او و مخالفت
 اهل بیت خویش کند و مفارقت کند ایشان را و مدتی در از آن بماند
 و او را و فرزند بود اند و زن و زنی ناهنجس کند و بر مال خویش تجارت
 کند و بیخ مالی یابد و از ملک کرامت یابد **در حدیثی** بگوید مولود و بیخ
 خط و بیخ بود و هر چند عمرش بیشتر می شود کارش نوی تری شود و معاش
 بخیر بود **بجایان** گویند **در حدیثی** بگوید مولود در مصیبتی رسد و مال تلف کند **در حدیثی**
 معاش وی از تجارت بود و سفر کند و در سفر مال کسب **در حدیثی** بگوید مولود
 زود خشم کرد و صلاح پوشد معاش او از آهن و پیش بود و از صلاح
 و بهایم و سپاه او را مفرت رسد **در حدیثی** بگوید مولود عظیم القدر بود بسبب

زبان و اهل بیت مایه داشت کند در حد **عقل** و مولود متین بود و در امور کتابت
و بسیار شوی بود و او را مولی بوی تنویض کنند و از کتابت بگویند یا نه
رأس در طالع و اهل اجابت دعوات بود و طلب بدو تقوی و معرفت
و است الله تعالی الصفات و کرامات روشن بود و عیب که خاصه که با هم
بود و دلیل صحت سلامتی مولود بود و در حد هر کوکب که باشد بابا کوکبی باشد
بر حال کوکب نظر کنیم اگر خوشحال و سعادتمند زیاد کند و اگر خوشحال
و خوشحال می از وی ساید چنان خوشی که یک دست آموزانه و **ناب** طالع
خلاف پس شده مولود و تنگ و ترار بود و زرد و جرد و با عیب و بد
زبان و دهان کوی و دروغ زن و با اعضای او خصوصاً چشم خلل پیدا کند
و اگر در حد کوکبی باشد بابا کوکبی باشد اگر کوکب سعادتمند شود و خوشی که کند
منو بابت کوکب که بغیر آید و اگر کوکب غم باشد یا خوشحال یا بد حال در کل
خوشتر زیاد شود چه آن خوشی که در دم زده ماند و آن سعادتمند و بخند
الحکم **مشت** که **جسم** **مشت** بر **اصل** **مسل** **مسل** در
بودن کوکب و در سوت راکب بقول چنان زبان **نمل** **نمل** یعنی خانه خود
مولود را یا علم دوستی بود اندر طالع بشی مولود و مجور و رنجور و دایم بیمار بود

در خانه **مشتی** مولود یکی را بفرزند می گیرد و جایز بود که تربیت فرزند بخرد
در سن امان و مردمان بسیار بود **در خانه** **مخ** مولود و سنگین دل و امثال
نمایش بود **در خانه** **آفتاب** مادر و پدر مولود بزرگوار باشند و مولود در سال
بسیار شود **در خانه** **نمل** مولود در امور شروع شایسته نبود و مولود را
بازنان در پیش هر کار بود و شاید که در زن کند **در خانه** **عطار** مولود و خبر
و هنر از امر رکت بود و در کلام اما بر یا و سخن بر زبان گوید و حسود
بود و او بسیار کتب ریخ زده **در خانه** **نمل** مولود مال خویش تباه کند و او
داد هر دو تا آن باشند و او جاع اندر و بی ویرا بود **مشتی** **در خانه** **نمل**
بقول **عجایز** **نمل** **نمل** در این حد رنجور اما در سکش در پیش نمود **در خانه** **نمل** **نمل**
مستنی بود از مال و بزرگ قدر بود نزد یک ملک و جایز بود که از انیم
دین بود **در خانه** **مخ** مولود و سیری بود از امر او و هر ملکها مقبول بود و در
خانه **آفتاب** مولود و بسیار شکل بود و اگر در و بد بود و یا در مایل الوته و یا
وی در حل و مرجع نبود بسیار ملک بود و پس شرافت و تعریف یا بد خصوصاً
در بسیار دهناری **در خانه** **نمل** مولود و مشهور بود و زنان بزرگوار برنی
کند و جایز بود که زن بر او برنی خواهد و جایز بود که بواسطه زنان اموال

و اگر نویسنده بود یا معلم و اهل سبب بود **در خانه عطارد** مولود که در مای سکر
بود و آنرا و این و آن باشد **در خانه شمس** مولود مشهور و کثیف بود
و بزرگوار و با خطوط بود و جایز بود **در خانه زحل** مولود بی عجز **در خانه**
زحل مولود خوار و کمالات و تمام کننده آنچه آید کند و مال بد
و مادر علق کند **در خانه مریخ** مولود سوداوی دلاور بود خاصه که شترتی نظر
بود و قهر کننده و دوست دانه بزرگان بود **در خانه قمر** مولود مشهور
و از مال دنیا نیازی نبود و از اهل شکر بود اگر مولود بشی بود و اگر مولود
روزی بود مشهور و بسیار آفت بود خصوصا در عقب ساق از مسود
بود و او را هم بود از جای است افتادن **در خانه آفتاب** مولود را مادر و
بدر هلاکت شوند بوجد او و مولود را علق و شکم بدید آید یا زنجی از آهن
یا از آتش یا از کدستور و دشوار کار بود و مرشش ناکاه بود **در خانه زهره**
مولود با زنان خوشان زمانه و زود ویرا که زنان سپهر شود اما از
بلای خالی نبود اندر میسران ویرا آفتی رسد از آتش و در نور مولود را
بود و کشته و قتلش **در خانه عطارد** مولود با فقه بود اما بیده سببش
بود و در میان مردم او را نام بد بود و و ابود که معلی لوطی بود یا زکی

بود و درین باطن و دشمن بسیار دارد **در خانه شمس** مولود دهنده بود و نه کامل
و در تدریس و موفق نبود و او را در معاصیاری رسد ناکاه و کسبه
خاصه اگر مولود هناری که که شعور و فاعل باشد **در خانه زحل** **زحل**
زحل مولود خوش نفس و فراخ کننده **در خانه مریخ** مولود جلد و صاحب
کتابت بود در امور دنیا و دین اهل خوش و تربیت نیکو باید با زن
پدر یا کنیز که پدر یا زن خوشان فنا کند **در خانه زحل** **زحل**
بیماری و بیخ و اندوه بود و پدرش را مرگ بد رسد و از وجع المفاصل
رنجور بود در محل و لیل شرف و بزرگوار بود خاصه که محل دم یا ستم بود علم
بیست و پنجم نجات دست دارد **در خانه قمر** در میان هناری مولود
توانگر و صاحب فرمان بود و در مسیحا بشی اندک عقل بود **در خانه زهره**
مولود شناسا بود و کار را او را کشف افند و صادق النیت و دوست
علوم و اشعار بود **در خانه عطارد** مولود بسیار سخن و کوشش و بیست و بیست
جیل باشد **در خانه شمس** مولود دهنده و ذلت بود و در جوانی کارهای
ناهنوار کند و معده اوستیا بود و دل ضعیف و نالوان **زهره** **در خانه**
زحل **زحل** مولود از فرزندی بهره بود و جایز بود که عقیم بود و کینه

بغل و اگر زنده بود یا شسته زهره: رعدی مولود بازمان و خوش بناد
کند و آزان سبب آفت و زشت نامی یا بد **در خانه شتری** از زمان شکلی
یابد و با کیز کا بختش دو است کند و عین بود **زهره** **در خانه مرغ** مولود درین
و عاشق پیشه و جایز بود که از فرط عشق دیوانه شود **در خانه آتش** مولود در
کار زمان بی بهره بود و باطل گستران و مردان پیش دارد داشته باشد
لواط کند و کند بغل بود و اگر زنده بود ناشایسته بود **در خانه عطار** مولود
را از زنده اغلب فقر بود و مولود بود یا مصور یا بناج یا عطار یا نقاش
در خانه شتر مولود کند بغل بود و بازمان بزرگ است کند و زمان
از وی رنجور باشد **مطهر** **در خانه زحل** **مقول** **جاذبه** مولود کران زبان و
کران گوش و از این دین بود **در خانه شتری** ناندی بود و کاست طوک
بود یا قضا کند **در خانه مرغ** مولود با فقر بود اما دروغ گو و هر ام خواره بود
در نوشته ها ند و بر کند و مردمان و پراپد گویند همیشه و ام دارد بود
در خانه آتش مولود قوی خاطر و تنگ نظر بود **در خانه زهره** مولود خوش
آواز یا مرقی یا مطرب یا زکریا حکیم آسمه شایسته و تنگ نظر و دواست
بر اسرار بود **در خانه خورشید** مولود عالم بود و خوش آواز یا تاج **در خانه**

مولود نویسنده مردم دنی باشد و زو باید بود **در خانه زحل** **مقول** **جاذبه**
مولود بی حال و کاهل و معذور در کار بود **در خانه شتری** اندر میلاد و زنی
مولود تنگ بین در زمان گستره بود یا خوشی در میلاد و شکی از اهل خیریت
بود و بسیار شرف بود **در خانه مرغ** **مقول** **جاذبه** مولود مغلوب احوال بود و کاهی
مالدار و دلستد و کاهی مرمیوانست و غلبی بی دلیست **در خانه شتر**
مولود بیمار است و در معده و صغیف بود **در خانه زهره** مولود تنگ نظر و تنگ
بزرگ است خلق و خوش آواز و خلق را از سخن او فایده بود **در خانه عطار** مولود
بسیار سخن و کدوک طبع باز گزیننده و فدا کننده از طریق معهود در
خانه جود در میلاد و بی مولود با شرف و عزت و توانگر بود و در میلاد نهاری
مولود و غریب بود و در پنج غریب مانده **بودن** **کب** **در پوت** **کواکب** **مقول**
روایتان **در خانه زحل** **مقول** **جاذبه** مولود حکیم و عالم بود و علوم دین و دوا را از سو و اوقات
عمری بود و علم اخلاق شنید و اندو بزرگان او را دوست دارند و قوت
او از حلال بود و متواضع و استه بود خاصه که صاحب طالع بوی ناظر بود
در خانه شتری مولود تنگ حال و وجهه نزد خلقی که گاهی برایشان و شست
بنادیت میان و مسکین و درویشان بود و بادن و پرا مرافعتی بود و باشد که

فردی غیر از کسی برده و پروردگار خود را کفایت نمی نماید
نکاح است بود و صفت و چایه در کار خویش بود و در کس و بیانی اند و لیکن
بودن کسی و ترسان از همه چیزی و از همه کس **در خانه است** مولود بدی
شرف یا بد از مواد بلقی او را چهاری است و عاقبت و حرکت بد بود و از
میراث مادر و پدر نصیب یابد و مال او زیاد شود و قیامت آن بود
که میلاد هتاری بود و پدر او هلاک شود و از وی یا استقامت **خانه دهم**
مولود در کار ترویج حاصلی نیست و بود که کودکی را زن کند و باز نان پر
نیز مخالفت کند و او را در آخر عمر فرزندان بود و مقبل بود از فرزندان
و بود که بیماری و بیخی عظیم شده و بود که این مولود هرگز زن نکند و از زمان
بچ نمید بد کرد و نظر واجب بود **در خانه عطار** مولود و عاقبت بود و عالم
بود و تبار و دل کتب و کجا پوشیده و آفتی بود او را و زمان و بود که کران
زبان بود یا کتشد **در خانه مستر** مولود مال بد و مادر ملت کند و بسیار
بسیار کند از بطن و دسلی کوتاهی عمر بود و حرکت **دین شری** **در خانه دین**
یونان مولود خلوت و جنونی بود و شتره و کلاه و بام و مان بر
و مدار سلوک شوند مگر در آخر عمر **در خانه خود** مولود از اعضا و اشرف آدم

بود و محبوب انقلب و مروج بود و بسیار مال **در خانه بی** مولود و حسن
بزرگوار و خیر بود اگر در مادی بود و نیزین بوی ناظر باشند و هر دو در وقت
باشند و در برج مذکر مسلط بود و پرشک و لیکن **در خانه است** مولود و عفت
نیکو مزاج اما با برادر و فرزندان بد و خویش این نشاند که و اگر نمی بود
با پدر اند و دو برابر او و برادر شوهرت کند **در خانه دهم** مولود و قیامت
بود و بزرگی و عزت و دوست دارد و او را علقی هتانی بود و هتانی ملک
بود و باز نان ملک او را مخالفت شد و از ایشان مال بسیار یابد **در خانه**
عقل مولود و کارای بزرگ کند و سیاح و مستوفی و علم نجوم و ادب
و ستیم الطریق باشد **در خانه قمر** مال او و میراث بوی رسد و بود که اعوان
سلطانی کند و او را نقد و مواشی بسیار بود و عاقبت او خیر بود **در خانه**
دین کواکب **در خانه دین** مولود و عفت و سخن و سلف مال او بود
و خویشان را که برادر او و بی شتر باشند زبان رسد از وجود او و سکنت روح
بود **در خانه شتری** مولود با ملک و اشرف مخالفت کند و اگر میل بود او را
و رین خلق **در خانه خود** مولود و شک گش بود و کارای بزرگ کند و
او را از آهن رنجی رسد یا از بالایی بسندی پیغمبر و او عفت و سریره بود

در خانه آفتاب مولود را حال بد بود و مادر بدشود و از منزلت خویش منته
 ویم آفت چشم بود و کار او از این قیامت پیش رود و مرکب او بد بود **در خانه**
زهره زن از بد را برنی گشته و آن زمان با فویش کسری بود و
 بدشان میلی و مرکب زن از خویش منته و با فرج و معجب بود و بکار ای پیش
 و باشد که زنی را برنی کند که پیش از پنج باوی صحبت داشته باشد **در خانه عطا**
 مولود صاحب علم و حکمت بود و نزدیک و بعد انور و کسب و نه از حال
 بود و از خن خویش نام که طلب کند و سابد و از نام سیکو روزی منته بود
 و بلایا بوی رسد **در خانه قمر** مولود حافظ و نزدیک بود و با معیشت و او را
 بیماری رسد و مرکب بد بود **در خانه آفتاب** پوت که اکب قول و یانان **در خانه زحل**
 مولود را بیماری رسد که عیالش و سوار بود اما بسیار مال و سیکو در و کد خدا
 صنایع ملوک و امر آنکه **در خانه شری** مولود بفرزندش دشت و مال بسیار است
 آورد و نیز دیک سلاطین مکرر بود و اعمال خیر کند از حبت ملوک و او را رفتی
 و منته ای بود و نیز دیک خلق **در خانه برج** مولود از دس مردم بود و او را
 از این جراحی و بیماری رسد و معاش او نیکو بود و ضابط کار ای خویش بود
در خانه قمر مولود مته قوی بود و صاحب جاه و مرتبه شود و مهارت بسیار

کند

کند و قریب در **در خانه زحل** مولود سیکو روزی بود و کاهن با معیشت و او را بهاد معجب
 پند و او را از جای انساک بدی و بیماری رسد **در خانه عطا** مولود
 عالم و بنم و با فال کوی یا قاضیت و او را از مواد سواد ای بیماری بود و او را
 حرکت بسیار بود و در وقت با هر بود **در خانه قمر** مولود از مکی درست
 قایده و یا بد و غرت و از غر با قایده یا بد و میراث مادر و بد روی رسد
 و از زن ملوک قایده یا بد و لایل زهره و پوت که اکب قول و یانان **در خانه**
 مولود با زنان حرم مت دکنه و اگر مونس بود مولود منته بود یا کد باوی
 خانه و او مروت و صاحب رای و تدبیر بود و از حبت زنی مال یا بد
 آن زن را دوست داد و **در خانه شری** مولود و خطیر و اند و ملین بود
 و جاه و منزلت یا بد و زن او را اندوی نیکی روزی بود و بسیار
 جودان و اهل دشت دارد و مکی بدیشان دست یا بد و نفع برده **در خانه**
سیرج مولود سستی و طیش بود و بلا و تعب منته از این حبت و
 مستقیم الطریق نباشد و از حبت زبان او را آفت و بلا رسد و کسری
 و منته از او کان را برنی کند و در آن صحبت نباشد با زنان و شپه نجات
 او با کسری کان بود **در خانه آفتاب** مولود و حبت الفرضین بود و با حرام اند

زحل

و در طریقت فنا و کینه را که بخت بود پیش که از او بشود و گوید با تو را بختی گشت
در خانه خود و این بسیار است و در وقت بخت و دولت با زمان بود و معلوم است
و الحان و آفران بیکر شده و او را اندر است و بختی علی صاحب شد
در خانه عظمی و با زمان او را فی لطف افتاد و خدمت زمان ملک است
و از خدمت ایشان متعلق بود و لیکن این هر دو قتل و خدمت و بلا گشته و بود
که شش و دیا خطا یا بخت و خوش **در خانه** هر مولود خدمت زمان گشته
و بود که خدمت زمان ملک گشته و از خدمت ایشان متعلق باید دست و روح
شاد شود و از آن جهت خدمت گشته و جایز بود که زنی غریب کند **دلیل**
عطار و در پیوسته که **اک بقول حکایه** و **خان** و **خل** مولود و از آن گشت یا زبان بختی
بود و هیچ کس را اندر آنچه در باطن او بود و وقت نبود و او از اسرار مردم گشت
کنند و برین سبب بمانند و بود که عالم بود و بنجوم و حساب و هند و اند دین
بود و عبادت گشته بود و عالم و عاقل بود و باشد که گاهی بود باقل
گوی **در خانه** **مشرقی** مولود کار دین کند و کار ایست جوید و کند و سبکو
رای و تیر بود و باشد که قضا کند یا خطیب بود و صاحب مرتبه بود **در خانه**
مرح نیکو در پیر بود و تیر فتم لیکن در وقت آن و قبل الحیا بود و سوسند

در حق بسیار خورد و از آن پاک گشته باشد و مردی که سب بود و بود
که هر روز باشد و نامها از او نه نویسد و یا خورد و سلف خود و اندک
و قی بود **در خانه** **اشتب** مولود و حبیب و لیکن و معتبر تر و ملک بود که
بر طاعت راست رسد **در خانه** **نهر** مولود و سبکو که بر بود و محبوب الطوب
و گشاده روی بود و بود که معنی بود و علم الحان و اند **در خانه** **نهر** مولود
تکم و عاقل و زیرک بود هر چه بیند یا مولود و علم نجوم او بیشتر مدبر شود و هر
دوست دارد **در خانه** **مشرقی** مولود و عالم بود و مصالح را عایا سازد و با کفایت
و مصل بود و کار او از تجارت روزی است و بود و سبکو و عاقل بود
دلیل **قره** و پیوسته که **اک بقول حکایه** و **خان** و **خل** مولود
کامل و بدکار و بد پیر بود **در خانه** **مشرقی** مولود و سبکو و عاقل بود و عاقل بود
دیر و بروی است گویند و در جم و مصنف و عایش بخیر بود **در خانه** **نهر** مولود
دسبه بود و ضابط کار خویش اما اهل است و ظلم بود و خا لطیف گشته و
مقدم قوی بود و کار و وقت است که در کار را مجب بود **در خانه** **اشتب**
مولود و خوب صورت و سیرت بود و او را بهار بهار رسد و بزرگ نام
بود یا ملک و اشرف محال گشته و این ملک بود **در خانه** **نهر**

مولود و بگو. روحی بود و بسیار چشم جلالی خاصه که در دست زین بود و زینان
چهره او به یک سبب پنج و جلالت و بزرگی بی نظیر است که در زمان نیکو و پاک
خواهد و با اینکس خوش زندگانی باشد **در خانه خود** مولود حکیم و عاقل بود
حساب نیکو داند و از اعمال مزروع بود و بر جماعت با نماند و جمیع بود
و از نسل زندان عاقل بود و سبب که معاشرت بود با زنان **در خانه خود** مولود
حکیم بود و با هر که صحبت کند منظر کرد و او را از چشم رنجی رسد یا نهم نیزه
بود و چون سترنج نکوشد و او از حبت رطوبت یا ریح آن از ارگند **اما در**
مکرم نوبن کو اکب بقول است **اما در خانه خود** در میان
هناری مولود دوستی کند با عطا و شرافت و مالی بدست آورد و میلان
یابی مولود بخت بود و چهار درون از رطوبت **در خانه خود** سترنجی با جرات
دل بود و سپود و چشم کرد و شریر و بد نفس بود **در خانه خود** پدر و مادر
مولود شریف باشند و مولود بسیار مال بود خاصه در میان و هناری و پدر
مولود را بیماری بود از رطوبت و باشد که پدر او باشد خاصه در میان
یابی **در خانه خود** مولود و شایسته بود در ترویج مولود زنان در ویش را
دوست دارد و با ایشان مخالفت کند و بود که زنی چهارگون و عاقل کند

در خانه خود
سترنجی با جرات
دل بود و سپود
چشم کرد و شریر
و بد نفس بود

و از ایشان پنج نمید و بعضی از زمان سبب است که **در خانه خود**
مولود در کار انعتق و بدوشت کرد و شایسته است که در زمان نیکو و پاک
بود و در سخن نماند با گران زبان و حسود بود و از حبت کت بوی دینی
رسد و بد نام و بد سیرت بود **در خانه خود** مولود پدر بزرگان آمد و صحیح
نمود و بود که بحسب نماند **اما در خانه خود** در میان و هناری مولود عاقل و عمر
بر خود داری باید و سعید و غنی و عظیم القدر بود و در میان و هناری روزگار
مولود میان بود و وقت او روز بزرگ است آید و از احباب گرامت
و امیدین بود **در خانه خود** مولود از گری و خویشی و خویش شفیق باشد و نکند
دل و صغیف رای بود و رست که سخن گوید و اگر مولود زن باشد حاکم بود بر
ولایات **در خانه خود** مولود امیری بود از امر او فروز بود و در شتر کار را
و اگر سیرین و ریح بشری ناظر باشند در برج نکر مولود بسیار ناز و عطف
معبر باشد و اگر بد حال بود مولود و فضا یا جراح یا سلاح بود یا فستال
در خانه خود مولود با امر او با بسلاح دوست باشد و اگر دوستی
یا مایل الوته ی بود و کشتی با او باشند مولود و نیک و نخت و بسیار مال بود
در میان و هناری **در خانه خود** مولود زنان بزرگوار را بر زنی کند و بود که

زنی مشاطه با منکره زنی خواهد که بر وی استیلا داشته باشد و اگر مولود زنی بود
از تعلیم و قرآن خواندن آموختن خطی و درجه یا بد **در خانه عطارد** مولود
قرمان بود یا عاریض شکم عالم و حکمت دوست دارد و در ولایت فرمان
و مردی ستوده اخلاق بود **در خانه ثمر** مولود کند و سنجید و عزت بود
بسیار مال و اندر کان طریا یا بد خاصه در سیلا و هناری **دلایل برین**
امور خانه رطل مال برین یافت کند و قوی و بساط بود هر کار که کند و کینه
و برادران پیش از وی بگزیده و بد عاقبت بود **در خانه شتری** مولود شریف
و بزرگوار بود و دلیل سواری و ریاضت بشک داشتن یا بر قوی اندک
باده زمان و بد خاصه که شتری ناظر بود **در خانه خر** مولود کند و مرد
و پر و ز و مبارکت بود و در کار آمد و سیلا و دلیل و در سیلا و هناری شریف
غضوب بود و او را اعلیها هناری بدید آید و از خانه منافقه و در غریب
در سیلا و هناری گشت بود **در خانه آتش** دلیل ملکات برین بود و مولود
علی در چشم یا معده بد آید و زخم از آهن کرد و مرگش ناگه بود بد پیش
غزبت میرد و مادرش را بکشند **در خانه زهر** مولود سبب زمان خواهد با
سوء کند خاصه در میزان و بعضی از زمانش میرد و بعضی طلاق خواهند

و از جهت زمان رنج و بلا سپند و در میزان او را از آهن و شش رنج رسد
پنهان و در ثور مولود کیش و فاسق بود **در خانه عطارد** مولود کاست بود
لغات سرمانی و علوش دارند و بود که در علم کلام میرز بود و کتب نویسه و در میان
مردم بیلم و حکمت ممتاز بود **در خانه ثمر** مولود خفیف الحکات و مشاط
کننده بود و صفت بود و امور معاش خویش و او را شکم بیماری و رنجی
بشد یارسد یا ناگاه میرد یا بکشدش و صفت میراث ابون بود و چهارگون
بود خاصه که سیلا و هناری بود **دلایل آفتاب در پوست** **در خانه رطل** مولود پاکیزه
نفس بود و مبتل بود و در کار نامزد گشته و نشاطی بود **در خانه شتری** مولود با
کنایت و جلات بود و ریس اهل بیت خویش بود و باشد که با زنان پند
کند یا با اقارب **در خانه مرغ** دلیل عاری و رنج بود و دلیل مرگ بد بود
پدر او را وجع المصصل بود یا وجع الکبد و اگر در حمل بود دلیل سعادت و
شرف بود و سیلا و هناری و دوستی میان بود **در خانه قمر** اگر هناری بود
مولود اسیری بزرگوار بود و کسب مال کند و بود که جانی بود که خیانت حسد
کند و اگر سیلا و دلیل بود اندک عقل بود و دلیل مهارت بود میان مادر
و پدر بودن او در غزبت و اگر مبتل زحل بود مولود پاکیزه نفس و مبتل

قاضی در میلاد و ستاری و با مزاج و نشاط بود **در خانه** نه مهره مولود و فال گویا
 بود یا پنج یا شش و صد و بیست و شش و بسیار طوبی و بسیار محبت
 بسیار سحر بود **در خانه** مولود بسیار سخن و عالم بود و بود که بهیم بود و در خانه
 و بسیار حلیت در میلاد و ستاری اما در میلاد و بیلی مولود او دلیع الهام بود و او
 اندک طوبی و پنج رسد **در خانه** قشمر مولود معاصی بسیار کند خاصه در جوانی و
 در آخر عمر مال اندک بایست او آید و معده او صغیر شود و از لقوه او را
 برخی رسد **در خانه** نه مهره در پست اما **در خانه** زحل مولود بهره مند بود در کار و زمان
 و بود که عظیم بود و کند بغل بود و ناخوش خاصه در جدی و باز زمان و خوشی
 می رزم فدا کند **در خانه** نه مهره مولود در از قبل زمان جاه و معرفت رسد و بود که
 اعمال و زمان طوکت کند و باشد که را به ششم مسج باقی فرماید و به پیش نخست
 خاصه در میلاد و بیلی **در خانه** مرغ مولود در از عذر و کمر برخی نمید و سبب زمان
 مرغ نمید و باز زمان تا پاک بود و بود که مولود بر امانت و عبرت کسی را بکشد
در خانه نه مهره مولود در از یاده بهره بخود از ترویج و با جوارس فی لطف پسر کند
 بود که عظیم بود و پاک تن نبود و او را بوسه ناخوش بود **در خانه** نه مهره در میلاد
 بیلی مولود و سبب زمان جاه و معرفت یابد و مقبل شد و در پیش از کار و باز زمانی

که شوم دارد نه لطف کند در میلاد و ستاری و سبب زمان بود و خصوصت از حبت زمان
 و بشد که گران و بی شتر از وی کرد **در خانه** نه مهره اگر مولود زن بود با دیانت و است
 بود و میلاد و ستاری و با ایست و فی لطف کند خاصه در جوانی اگر مردی بود با ایست
 یا در کار **در خانه** نه مهره که به معنی بود و باز زمان و جماعت کند بر زمان و درج و پاکیزه از حبت
 زمان و بود که زمان او را دارد و بهند **در خانه** نه مهره **در خانه** زحل مولود
 در زبان و کوشش گرانی بود و در چشم صفت بدید و کوشش که با رت باشد
 و تقوی حید در امور و از عوا بهره یابد و بهر امر مطلع باشد و بود که از علما و اولی
 دین بود و چهار اوقات بود و در فساد و غرض کند و بود که معبر بود یا بهیم **در خانه**
در خانه نه مهره مولود و سبب طوکت کند و عالم بود با ادب و سیر طوکت و عادل بود
 و پاکفایت **در خانه** نه مهره مقبل بود و در کار و لیکن دروغ زن بود و او را دینی
 و مذهبی بود درست و بود که علوم و نیز خجالت داند و آموز و و پیوسته او را
 و ام بود و بود که پستدانی کند و از آن سبب بخود شود و دلیل میلاد و بیلی کسر بود
در خانه نه مهره در میلاد و ستاری مولود و مستل بود و صادق الدین و شیکو خلق در
 سبب که از آن زن بود **در خانه** نه مهره شاد دل بود و بهر چه سازد و کند بغل و بشد
 که در گری کند یا کاری که بر و نقره تعلق دارد و در فاص و یا بهر باشد و بود

نیکو بود و اگر نکو بود و بدی بودی زن و فرزند و وجه ثانی فاضل و معروف
بود و در طهر خود میان عمر حال او نیکو شود و اگر نکو بود و اگر بای او بدید بود
و به مالش حسن الترویج و ضایع الاول بود و مال بسیار بدست آورد و میارکند و بدو
بیان مردم و انجمن میگردید بود و شرافت و ثنایان را بدست میآورد و اگر نکو بود
و بی عمل و فقر و پشادان از شرافت بود و اسرار دمان و **فصل پنجم** و به اهل
مولود از طب و دار و فرشی بود و خداوند اموال و اولاد بود و اگر نکو بود و
خصومت افتد و از مکانی بمکانی انتقال کند و به ثانی بازگانی بود که سفر دریانکه و اگر
زحل نکو بود و بعضی از اعتقاد او غلط بود و بیمار شود و او را هیچ زن و فرزند نماند
و به بیم بسیار نخر بود و صاحب سر و سفر بسیار کند و با پسر زنان مخالفت کند و
فرزندانش در جوانی اندوخته و به حال بود و حرکت بدید و از آن بدو شود
مال غنیمت کند و او را دشمن بسیار بود و اما شش نخر بود **فصل ششم** و به اول مولود
صاحب مال و ضیاع بود و عضو از اعتقاد او بزبان آید و مال او همیشه تلف شود
و بادوستان و دشمنان مخالفت میگرداند و بزنان حریف بود و اگر نکو بود و در هر
نفرین فقیر و مال او دیگر میگرد و همیشه در غرورش و بیست در نجات زنان از آن
زنا و بد شادی نیند و به ویم ریس عظیم است آن بود و اگر نشاد بزنی و فرزند

بدید

مبارک بود و در سینه خود اگر نکو بود و بیل حایه بود و از بیل اعتقاد بود و اگر نکو بود
و فاضل و مقدم بود و مال بسیار جمع آورد و وطن بسیار بسبب و هلاکت خود و زمان
بود و خود نیز و صفت کند و اندر آنکه نظر باید و اگر نکو بود و اگر نکو بود **فصل هفتم**
و به اول میمون و دوستان بود و نیکو سرت و از آنکه سرت و اگر نکو بود و اگر نکو بود
مستور بود و در وجه خود فاضل و معروف بود و معتبت از ارباب و صاحبان
و بگویم و کار او در میان عمر بالا کسب و مال بسیار بدست آورد و اگر نکو بود و اگر نکو بود
بود و از زنم کار کرد و مال آن مرد و به ویم بود و ملاح بود یا امیر آب و
مکار و در و خزن بود و باز در کان و اگر نکو بود و دلیل سفر بود و خیرات و خزان
او هلاکت شوند و از مکانی بمکانی انتقال کند و در طول سال بدین منوال بود **فصل هشتم**
و به اول مولود و نکو بود و نکو بود و در میان عمر و در جوانی سفر دریانکه و از دهان
نی برده بود و اما از اصل و رشت و شود و اگر نکو بود و او را که بسیار و خیرات از ارباب
برنج رسد و او را از جایها نمناک است و از ویم بود و به ویم مولود و از
ملوک و رسل و مهران بود و بر طبق بسیار ستونی کرده و اگر نکو بود و در پیش بود و
در میان عمرش به بود و به ویم دلیل سعادت بود و از خدمت ملوک و با اوست
و بابت بود و او را در ذکر و خیرات علی و به ویم آید و مدتی معناب و حسین

و خفت **۱** آنکه در اول منزل مقصود و پیش رو کار و با وقار بود و اگر محوش بود
خاش بود و محوش بنشیند و بماند و محبت نهند و بعضی از اعضا و او را بر تندی
زن و فرزند محوش از قوی میزدند و او از آن در میزد و در وجه دوم سرش را
کند و اگر محوش از قوی میزدند و او از آن در میزد و در وجه دوم سرش را
اما هر وقت پیش از بدنامی و در محوش بسیار زور و در وقت زن و فرزند و سفر کنند و او
منعت یابد و اگر محوش باشد محبتش بر سر خود و در محوش باشد آب مثل باروت
زودن یا آب چشیدن **۲ ۳** در وجه اول متری بود و یکدیگر پرتو خضایل
نیکو نمایان بسیار زن بسیار جا که دستور و اگر محوش بود محبتش نسیم بود یا دید و با
یا جاسوسی بود و در وجه دوم مشور و محرم و مکرم و شجاع و قوی و نیکو صورت
میان عمر او بهتر بود و اگر محوش بود محبتش بد بود و با خرم و در پیش تو در وجه
از جهت زمان حال باید و با کفایت بود و سفر هر کس و او است فاضل بود و فرزند
را با کفایت دوست دارد و اگر محوش بود از پس خود دیگر از فرزند روزی میزند بود
۴ ۵ در وجه اول روزگار بادی و رحمت گذارد و زمان را دوست دارد
و حریف بود و بر جایست و او را زشت نامی حال آید از جهت زنان و اگر محوش بود
بلا و عظیم بود از جهت زنان در وجه دوم نیز زشت و بر جسته و بی ثبات بود

اما علم سلخ و شکر شایسته داند و کند و سلبات نیکو داند و اگر محوش بود و فریبند
مکار بود و محبتش بد بود و وجه دوم تو انگر بود و در محوش بود و صانعها و سفرها
فایده بسیار کند و مقرب ملوک و سلاطین بود و اگر محوش بود خیر و بر وجه بسیار خیر بود
اما بخاطر بد بود و یکدیگر با یسوی باید بری بود **۵ ۶** در وجه اول محوش بود و نولد و وجه
و معروف بود و انگر و نیز خاطر بود و اگر محوش محبت و بلا نمید و با اهل و دل باشد
شود و سفر در یاکند و بلا خدمت و مانع نگردد که از راه بی آن گفت در
در وجه دوم غنی و معروف و محمود و السیر باشد و صالح الما اهل و لولد بود و سخیه
معروف پیش ملوک و اگر محوش بود او را رنج و بلا رسد اما اهل و ولد و در میان عمر
و در میان عمر او را کمیت رسد و محبتش بد بود و وجه دوم از خدم ملوک بود و از
زبان رسد و از فرزند اند و کشته اما مال بسیار بدست آید و محبتش بسیار خوب بود
و در آخر عمر کارش بلند بود و اگر محوش بود از خدم خدم یا ماهر حیوانات بود و یکی
باشد با وجود جمعیت و خفت بود **۶ ۷** در وجه اول خادم ملوک بود
یا مؤذن ایشان و او بین فاضل بود و زیرک خوب اهل و دل باشد و اگر محوش بود
مرد بود و دروغ گو و از وطن بگریزد و سفر در یاکند و در آخر عمر بد حال شود
و از روی شکم میرد و بود که از ملوک خلعت و کرامت یابد و در وجه دوم بود و بدست

زمان بود در تمام ... و زن و فرزند اند و بکشد و اگر کسی در این وقت
 بود و در ... مال بکشد و اگر کسی در این وقت ...
 خدمتگار چنان بود که در روز و شب و روز و شب و روز و شب ...
 بود و در این وقت ... و در این وقت ...
 میخوش بود و بدترین روز که را در روز و شب ...
 کند و در این وقت ... و در این وقت ...
 و برادران اند و بکشد و در این وقت ...
 خویش و بکشد و در این وقت ...
 عادل و صفت در وجه دوم مولود و در این وقت ...
 رنج میند و در زمان بسیار افتد و در این وقت ...
 عین و در این وقت ... و در این وقت ...
 دیگری مانند از اهل و ولدش و در این وقت ...
 بود و در این وقت ... و در این وقت ...
 گرفتار شود و علم هر یک که اند و اگر کسی در این وقت ...
 در وقت و در آخر عمر خویش شود و در این وقت ...

مسلط بود بر خلق بسیار شکست بود و اگر کسی در این وقت ...
 بود و در این وقت ... و در این وقت ...
 چنانست بود با طبعی بود یا زکری یا نهانی یا آشکاری ...
 بود و در این وقت ... و در این وقت ...
 بود و در این وقت ... و در این وقت ...
 معروف کرد و اگر کسی در این وقت ...
 دید انداخته و از آن باب بکشد و در این وقت ...
 دوم نزدیک با فم بود و او را از آن بکشد و اگر کسی در این وقت ...
 کفایت و باید بر بود و مال باید و در این وقت ...
 بران رنج میند و در آخر عمر از وطن دور میند ...
 و دیگر بود و برنا حبت شمال صاحب زمان بود و اگر کسی در این وقت ...
 در وجه دوم شرف و معروف بود و اگر کسی در این وقت ...
 مولود یافت بر بود و کار او بزرگ است و در این وقت ...
 میخوش بود از شرافت و بکشد و در این وقت ...
 مولود بر زمان هر یک که اند و در این وقت ...

[illegible]

7

[illegible]

بود و در هر حال که باشد از آن دانی و چنانکه باشد **سید** در و جاول
چنانکه عاقبت و لیس و خدا دوست و او را سودای مرغ باشد از هر نوع در بهر کار را
مطلع بود و اگر میخواست بود او را بر هر چای میخواست و در وجه دوم طول است و است
کمال و معجزه چنانکه صاحب طبع و شهود است بود و اگر میخواست بود و معجزه بود
در عالم اقلند که در آن خطر بود و در وجه سوم بود و بزرگوار و عظیم الشان المظهر بود
عقود و جریض بر قضا و شهود است و مال مردم منصرف شدن و خداوند قدرت بسیار بود
و بدخوی بود و اگر میخواست بود و در هر کار و دیگر که **سید** در و جاول معجزه بود
عظیم المظهر بود و موافق بود و کار او خیر و معروف و صاحب طبع بود و موافق
جهد بود و اگر میخواست بود و بیماری رسد و دماغ و دریا مکنه بود که مردم از آن میترسند
در وجه دوم مولود قوی بود و در ذات نفس و اگر میخواست بود و معجزه بود و خداوند
مراتب بود و در وجه سوم مولود عظیم بود و در نفس خود و خوشنیت را زیاد از حد خود دارد
و اگر میخواست بود و پاکیزه نفس بود و سفر و غربت دوست دارد **سید** در و جاول
مولود صاحب طبع بود و در طوبی بر مزاج او غالب بود و بود که اصل بود و معجزه
و خوشنیتش و او را خیر و ممانعت بسیار بود و سواری صید دوست دارد و از صید
و خیریت درجه یابد و اگر میخواست بود و خود را میمالک اندازد و آخر پادشاه یا ممانعت

و بود

روا بود و زوجه دوم زریک و صاحب طبع بود و بود که علم طب داشت و معجزه بود
عالم و عاقبت بود و در غایت بسیار علم و عقل و چنانکه باشد و چنانکه بر طبع او غالب بود
و اگر میخواست بود و در ممانعت و از ممانعت خلاص شود و فرمان روا بود و معجزه بود و ممانعت
خلاق و اگر میخواست بود و در وجه سوم سفر و اشغال بسیار کند و عجله و کار کند بود
و از مال مردمان خود و خرج کند و بزرگوار و چنانکه باشد و او را بسیار بسیار
بود و در هر چند که عمرش زیاد شود و ممانعت میگرد و ممانعت بسیار دارد و اگر میخواست بود و ممانعت
به بدی کرد و اگر معجزه بدی کرد و **سید** در و جاول شوخ و خالص بود و در کار
زمان معجزه کار بردست او تمام نشود و اگر میخواست بود و خاین و فاسق بود و در وجه دوم معجزه
و سوز و با خلق مخالفت نمیکند و بسیار خورد و امانت بسیار کند و در میان عمر از
بلا اجابت یابد و در عمر بسیار راحت و شادی و ممانعت و اگر میخواست بود و معجزه بود
رای و شیره و عجله و فغان بود و در وجه سوم معجزه بزرگ و ممانعت و با زبان مخالفت بسیار
کند و بسیار خورد و با غلامان معاشرت کند و اگر میخواست بود و کار غلامان کند
سید در و جاول مولود با رای و بدشهر بود و کارهای بزرگ برای بدشهر
در دست شود و اگر میخواست بود و از امور و معجزه روزی مند شود و کار او در دست
از این جهت از دست وی برآید و ممانعت بود و میل با مردمان و زمان کند

او بدو این شکر کند و ازین سبب ریح و بلا میندویشد که زنی نیکو کند و در طالع
توان زنده و بین و نه بهتر از طالع مردان باشد در وجه دوم تو اگر و طالع اهل
والد باشد اما عیال او پیش از وی نبرد عیال اول چون محسن و زنی سبط
کند و دایم رعد تاب و مانده اما بسبب این صاحب مال غرت باشد در وجه سوم
مولود پیش از زن نبرد اما مولود مستعد و تو اگر و مستعد اما از فرزند برود و زنی
بود و او را زمان باشد فصل جنب باشد و اگر محسن بود و مولود در اخر وقت
قوم خویش بود و با اهل خویش زندگانی ناهموار کند **هـ** در وجه اول و رادر
کودکی زن زنده و از زن نبرد زنده شادی میند و اگر محسن بود زنی مطهر بخت
شرکت برده و بیگش بود و او را از کار زمان و در کشور با زن بسیار کند و مال
بود و وجه دوم نمیکند بخت بود و از کار زمان روزی میند و در غرت
زنی کند و او را فرزند نبود و نه بسیار کند و زن او پارسا بود و زمان او
پیش از وی نبرد و در جوانی بخت کند و زمان او زود میرند و اگر محسن بود و زن
زمان ریح میند و با کسیب و غرت افتد و با زن برود و حالت اول بود
کند و وجه سوم زنی پاره و در حسن احوال و ریح بود و در آخر عمر و اگر محسن بود
عاقربود و کتبها بوی کس و در غرت افتد و از زن و فرزند ریح میند **هـ**

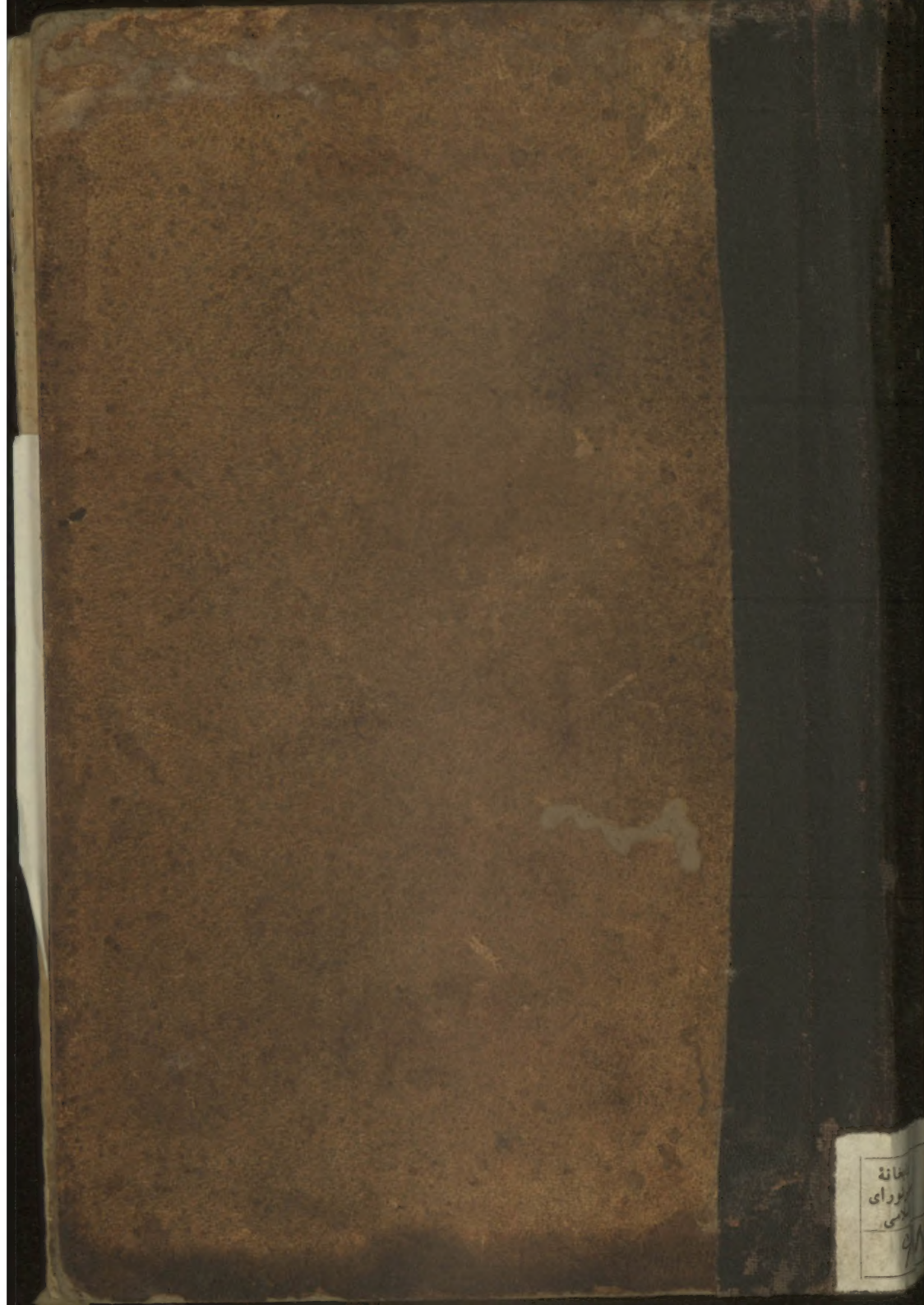
در وجه اول مولود تو اگر و حسن اهل و ولد بود و سر و بالا و زنده و نه بسیار
کند و میان عمر او با سعادت و در جوانی باشد و اگر محسن بود و بلا میند و ریح میند
کند میان او و فرزند و در جوانی است و سوم و صغری و طبع باشد و در وجه دوم
مولود را ریح شایسته باشد و او را دل بزرگتر باشد و در میان بسیار
اهل و ولد شود و زنی نیکو ترین کند و در میان عمر پارسا تر بود از آخر
عمر و اگر محسن و فرزند و در وقت نداید و از کار زمان و نیکو کند و زمان
پاره و کسیر کان بخور و در وجه سوم بخت و در حسن احوال و ریح و مال اهل و ولد
بود و زنی با کفایت و کد با نوجو اهد و در آخر عمر میند بود و از حب زمان و اگر
محسن بود از زمان بخت دی نند **هـ** در وجه اول مولود نمیکند
در کار زمان مبارکت و بی صلاح در اهل و ولد و سالک و تجارت دوست
دارد و معاشرت و نه بسیار کند و او و لغت دوست دارد و در حب زمان
و اگر محسن بود و بخت منفعت نباید از زمان و در آخر عمر مرور و خوشدل شود و از
زمان منفعت یابد و بود که کسیران و زمان فرمایه مالک کند در وجه دوم
زنی پارسا و جلیل میند و مقبل بود و این زن فرمان برنده و بی بود و از
زمان بهره یابد و خانه آخر عمر و اگر محسن بود و نیکو کند و با کسیران بود و در وجه سوم

د در وجه اول علم بود بشر ساختن و عرض شد که چون بود که عاقل
 شکر بود و نیکوکاری و شکر بود و اگر میگویند بود در پیش و محال بود و در کمال
 بود و در وجه دوم از شکر که در دنیا بود و نزد سلطانین مقرب عظیم الله که در دنیا
 باشد و حکم باشد و قواعد کار را از کمال است و اگر میگویند بود بعد از خود
 راضی باشد و از شمع و قطع راه او را بچرخ رسد و بلا منته از حبت امر است
 در وجه سیم نیکو تدبیر و محبوب العلوب بود بسبب مویستی و ایمان و اگر میگویند
 بود پیوسته بنیان و روزی در مایه بود و سفر بسیار کند و غایتش نیز بود
د در وجه اول دهری بزرگوار بود و بسبب علم و سخن گفتن کار او
 قوی شود و بر اقوان خویش رئیس و مهتر بود و نزد سلطانین مقرب بود و
 مال بسیار بدست آورد و از وجود مختلفه و پیردشتان طفر نماید و بر زنان
 شاد شود و اگر میگویند بود دلیل عزت و سفر و دوری بود اما کار مغفلات
 و پاک را کند در وجه دوم مولود دیر و صاحب حروب بود و امین و در
 کار او تسلط بود و حاد و سلاح فروش باز او بود و اگر میگویند بود طهو
 و سمع و دست دارد و از زنان بیخ نمیدارد و از شمع از آتش در وجه سیم
 عالم و حکیم بود و نظر و کرم نیز در ملک خلق و عالم بگویند و کلام و بلاغت

علوم ریاضی و ادب و حسن الامل بود و اگر میگویند بود آفت رسد و از راه رسید
 و از دست و بلند برفت **د** در وجه اول عاقل و آهسته و مبارک فی
 و عالم بود و علوم آسمانی از نجوم و ریاضیه و خوش منظر بود و بکریم الله و حسیب
 خیر است بود و نیکو دوست

طریقی نیست و در صورتی که هم مطلوب را بخواهند هم قدر معلوم بخواهند بدان حالت و در این حالت آن کار
 از تقویم استخراج نمایند در آن حالت حساب در اولی به حساب عملی عدد نمایند و بر مخرجی باز ده طرح نمایند
 باقی را در سه جا قسمت نمایند اگر کمتر یک باشد در خانه چهارم اضافه نمایند و اگر دو
 در خانه هفتم اضافه نمایند و اگر کمتر از ده باشد در خانه چهارم اضافه نمایند و اگر دو





کتابخانه
مرواریدی
تهران

